



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
معاونت فرهنگی و اجتماعی
اداره کل امور فرهنگی

اداره فعالیتهای
دینی و قرآنی

۵ درس اول کتاب قرآن شناسی (جلد اول)

آیت الله مصباح یزدی

مجموعه کتب آموزشی معارف قرآن

قرآن‌شناسی

جلد اول

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی

تحقیق و نگارش:

محمود رجبی

تصحیح و ویرایش:

حمید آریان

یادداشت مصحح

۱. لزوم بازنگری کتاب

مجموعه کتاب‌های معارف قرآن، اثر ارزشمند استاد و متفکر عالی‌قدر آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی - دامت برکاته - سالیان زیادی است که در شمار متون درسی تمامی رشته‌های مقطع کارشناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله) قرار دارد. شاکله اصلی این کتاب‌ها، درس‌گفتارهای استاد در آغازین دوره‌های آموزشی مؤسسه بوده که اغلب پس از ویرایش اولیه، بی‌آنکه تنظیم و تنسیقی متناسب با متون آموزشی بیابند، چاپ و منتشر شده‌اند. وضعیت یاد شده از یک سو و نیاز به متون پرمحتوا و متقن برای درس‌های پایه‌ای معارف قرآن در مؤسسه از سوی دیگر، ضرورت بازنگری در این کتاب‌ها را ایجاب می‌کرد؛ به‌ویژه اینکه از سوی اساتید و دانش‌پژوهان مؤسسه، به طور مکرر این مهم گوشزد می‌شد.

در راستای ضرورت و نیاز یاد شده، طرح بازنگری کتب معارف قرآن استاد مصباح با هدف تنظیم و ساماندهی مجدد این کتاب‌ها به عنوان متون آموزشی در قالب بازنگاری، تصحیح، تکمیل و ویرایش آنها، از سوی گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه تهیه و به تصویب معاونت محترم پژوهش رسید و اجرای آن در دوازده محور، از جمله قرآن‌شناسی در دو بخش، با نظارت عالیۀ استاد گرامی حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمود رجبی مدظله آغاز گردید.

بخش اول از مباحث قرآن‌شناسی استاد مصباح سالها پیش به خامۀ جناب استاد رجبی نگارش، تحقیق و منتشر شده بود. اگرچه تقریر و تنظیم شایسته جلد اول کتاب قرآن‌شناسی، آن را نسبت به دیگر کتاب‌های معارف قرآنی استاد، در وضعیت به سامان‌تر و مطلوب‌تری قرار داده بود، با این حال اما در خلال تدریس‌های مکرر، هنوز برخی مشکلات و احیاناً کاستی‌ها، به‌ویژه از جهت انطباق با ضوابط و ویژگیهای متون آموزشی، در آن دیده می‌شد که با نظر مساعد استاد رجبی بازنگری این کتاب نیز همانند سایر کتب معارف قرآنی استاد، در دستور کار قرار گرفت و این مهم به عهده حقیر گذاشته شد.

کار بازنگری بر اساس نسخه اصلی درس‌گفتارهای استاد مصباح در موضوع قرآن‌شناسی (۱) و نیز جزوهای درسی از همین ماده (۲) که به قلم حضرت استاد تصحیح و تکمیل شده بود، بر روی متن نسخه چاپی کتاب (۳) اعمال و در چارچوب ضوابط و مراحل تعریف شده در طرح، به انجام رسید.

۲. کارهای صورت پذیرفته

۱. کل مطالب کتاب در قالب درس‌های مجزا، تنظیم گردیده و درس‌های هم‌موضوع نیز در قالب فصول معین قرار داده شده است؛

۲. به ابتدای هر درس، فهرستِ عناوین درس، اهداف یادگیری و پیش‌سازمان‌دهنده‌ای کوتاه، و به انتهای درس‌ها، خلاصه درس، پرسش‌ها و معرفی منابع برای مطالعه بیشتر افزوده شده است؛

۳. مطالب فاقد عنوان، عنوان‌سازی شده، و عناوین موجود نیز بهینه‌سازی شده است؛

۱. استاد این دروس را در دوره اول آموزشی مؤسسه (در مکان مؤسسه در راه حق) القا کرده‌اند. متن بیانات ایشان پس از پیاده شدن از نوار، تایپ شده و نسخه‌ای از آن در مجموعه آثار استاد، تحت نظر مدیریت تدوین متون مؤسسه موجود است.

۲. این جزوه حاوی درس‌های قرآن‌شناسی استاد در مدرسه علمیه حقانی قم (در دوره مدیریت شهید آیه الله قدوسی) است و در بخش مجموعه آثار مدیریت تدوین متون مؤسسه نگهداری می‌شود.

۳. با این مشخصات کتابشناختی: چاپ دوم، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله)، بهار ۱۳۸۰ شمسی.

۴. برای انتظام بخشی بهتر متن، قسمت‌هایی از آن جابه‌جا شده است. جابه‌جایی مطالب جهات مختلفی داشته است؛ در مواردی مطلبی در داخل متن جابه‌جا شده و به جای مناسب خود منتقل گشته است؛ گاه مطلبی استطرادی بوده و از متن به پاورقی برده شده و احياناً بعضی از پانوشته‌های نسخه چاپی به متن آورده شده است؛ و بعضی فرازهای نسخه چاپی نیز که نوعاً از افزوده‌های مقرر ارجمند بوده، به قسمت پیوست درس‌ها انتقال یافته است؛

۵. قسمت‌هایی از متن نیز به دلیل تکراری بودن یا صرف تفنن در تعبیر که از لوازم گفتارهای درسی است، یا به جهت معترضه بودن مطلب و یا به علت ابهام غیر قابل رفع عبارت، حذف گردیده است؛

۶. حتی‌الامکان تمامی اقوال، دیدگاه‌ها، شواهد نقلی، تاریخی، مفاهیم لغوی و بعضاً اصطلاحی و امثال آن در متن و پاورقیها مستندسازی شده است؛

۷. بسیاری از پانوشته‌های کتاب قبلاً از سوی محقق کتاب جناب استاد رجبی، ترتیب یافته بود، اما موارد زیادی نیز جدیداً افزوده شده است. این موارد گاه ارجاع به آثار دیگر استاد مصباح و یا درس‌های دیگر همین کتاب و احياناً توضیح برخی مطالب متن است که خود برگرفته از درس گفتارهای استاد می‌باشد؛ و گاه نیز نکاتی است که برای تکمیل و متمیم بحث و یا آگاهی از دیدگاه‌های دیگر در زمینه موضوع، در پاورقی ذکر شده است. علاوه بر آن، در محتوا و مستند پاورقی‌های نسخه چاپی کتاب، بازبینی اساسی صورت گرفته و بعضی از پانوشته‌ها نیز حذف گردیده است؛

۸. متن کتاب تماماً ویرایش، تصحیح و مجدداً پاراگراف‌بندی شده است. البته اصل بر حفظ تعابیر و عبارات جناب استاد مصباح تا حد ممکن بوده است. با این حال، برای ورود به محتوای درس یا مرور مطالب پیشین یا بیان ساختار مباحث، به ابتدای بیشتر درس‌ها، جملاتی کوتاه افزوده شده و گاه نیز کلمات یا عباراتی کوتاه برای استدراک یا وضوح بیشتر یا روانی متن، بدان اضافه گشته است. نیز فرازهایی که حالت گفتاری داشته، با حفظ محتوا، صورت نوشتاری یافته، و در مواردی هم برای تکمیل یا توضیح یک مطلب، جملات یا فرازهایی بلند از درس گفتارهای استاد به متن کتاب اضافه شده است.

۹. متن تمامی آیات قرآن، نشانی و ترجمه آنها با دقت تمام بازبینی شده و اشکالات و اشتباهات آنها برطرف گشته است. در مواردی هم برای تکمیل مطلب، آیه یا آیات دیگری به آیات متن اضافه شده و یا در پاورقی به آیات مشابه و هم‌مضمون ارجاع داده شده است؛

۱۰. فرازهای نادری هم در کتاب مشاهده می‌شد که منطبق با نظر و دیدگاه استاد مصباح نبود، اما به گمان مقرر گران‌قدر، نظر معظم له تلقی شده بود. این موارد نیز اصلاح گردیده است.

۳. سخنی با اساتید و دانش پژوهان

۱. اهمیت موضوع کتاب و ضرورت پرداختن به آن، در مقدمه پربار مؤلف به نحو بسیار شایسته‌ای بیان شده است. لزوم تدریس مقدمه از سوی مدرسان بزرگوار کتاب و خواندن دقیق آن توسط دانش پژوهان نیاز به تذکر ندارد.

۲. شناخت دیدگاه قرآن در موضوعاتی چون اوصاف و عناوین این کتاب الهی، عناصر نزول قرآن، چگونگی و آثار نزول آن، دلایل از سوی خدا بودن قرآن، اعجاز قرآن و مصونیت آن از تحریف؛ به علاوه، کسب توانایی علمی لازم در موضوعات یاد شده برای بحث و پژوهش در این زمینه‌ها؛ و نیز ایجاد نگرش مثبت نسبت به لزوم پرداختن به قرآن و مفاهیم و مسائل قرآن‌شناختی، از جمله اهداف کلی یادگیری کتاب می‌باشد.

۳. کتاب حاضر برای دو واحد درسی در نظر گرفته شده که در هفده جلسه یک و نیم الی دو ساعته، قابل تدریس و ارائه است. معمولاً هر درس از کتاب در یک جلسه درسی قابل ارائه است. البته گاه ممکن است بعضی دروس به لحاظ عمق محتوایی یا دشواری مسئله، در یک جلسه درسی تمام نشود و بخشی از مباحث آن به جلسه بعدی موکول شود؛ در مقابل، ممکن است تدریس تعدادی از درس‌ها نیز کمتر از ظرفیت یک جلسه زمان بطلبد. مخاطبان اصلی کتاب عموم دانش پژوهان مقطع کارشناسی رشته‌های علوم انسانی و رشته تفسیر و علوم قرآن به صورت خاص می‌باشند.

۴. روش ارائه بحث در کتاب مبتنی بر شیوه تفسیر موضوعی است و در هر یک از مسائل و موضوعات، آیات قرآنی مربوط استخراج، دسته‌بندی، بررسی و تفسیر شده‌اند.

۵. در تدریس کتاب لازم است از راهبرد تدریس فعال استفاده شود که مبتنی بر تفکر، کار گروهی، خلاقیت و مشارکت دانش پژوهان، همراه با تحلیل، استدلال و نقد مطالب است.

پیش از ارائه هر یک از دروس، نکات محوری آن درس مشخص شده و به دانش پژوهان توصیه گردد که قبل از آمدن به کلاس، روی آیات مربوط به آن محورها، تأمل نموده، و مفاهیم اصلی آیات را معناشناسی اجمالی کنند، درباره نحوه دلالت آیه بر موضوع فکر کنند و سپس در طی فرایند تدریس با فراخواندن آنان به مشارکت در بحث، هر یک از مطالب تحلیل و بررسی گردد.

۶. آشنایی با ادبیات عرب، منطق و مباحث مقدماتی علوم قرآن، انواع روش‌های تفسیری و برخی مباحث کلامی مثل اعجاز برای ورود در مباحث کتاب و فهم درست و دقیق مطالب آن لازم است.

۷. تدریس تمام فصول کتاب، به جز فصل اول، لازم است. قسمت‌هایی از فصل اول را می‌توان به مطالعه آزاد دانش پژوهان واگذار کرد و بخش‌هایی را نیز باید در کلاس خواند. در درس اول، علاوه بر طرح بحث و بیان تقسیم‌بندی‌های ارائه شده، اوصاف و عناوین «کتاب»، «قرآن»، «آیات»، «متشابه»، «مثنایی»، «عربی» و «تفصیل» و در درس دوم عناوین «حدیث»، «تصدیق و مصدق»، و «مهیمن»، «بیان و تبیان و بینة»، «فرقان»، «حق» و «صدق» تدریس شود. در درس سوم نیز روی عناوین «شفاء»، «هدی» و «رحمت» در کلاس تأمل شود و اشاره‌ای به تعاریف عناوین مستقل و تبعی گردد؛ اما بقیه مطالب درس‌های اول، دوم و سوم توسط دانش پژوهان مطالعه شود.

۸. مطالب کتاب به نحوی است که فرآیند یادگیری را می‌توان با طرح پرسش‌های آغازین و ضمن درس در کلاس ارزیابی کرد. به علاوه، در پایان هر درس، پرسش‌هایی برای ارزشیابی پایانی پیشرفت یادگیری آن واحد لحاظ شده است که در ابتدای هر جلسه درسی می‌توان بعضی از پرسش‌های مربوط به درس قبل را مطرح کرد. ضمن اینکه، لازم است ارزشیابی پایان ترم هم مبتنی بر پرسش از محورهای اصلی مطالب و بر اساس قدرت تحلیل و تفکر دانش‌پژوهان نسبت به نکات کلیدی محتوا طراحی شود. بخشی از نمره درس به سؤالات تشریحی اختصاص یابد و حداقل نیمی از آن نیز برای فعالیت تکمیلی خارج از کلاس در نظر گرفته شود.

۹. برخی مطالب برای تثمیم فایده و تکمیل اطلاعات دانش‌پژوهان در قالب پیوست، به انتهای بعضی از دروس اضافه شده است. گرچه تدریس این مباحث لازم نیست، اما مطالعه آنها به دانش‌پژوهان توصیه می‌شود.

۴. تقدیر و سپاس

بدون شک منزلت و ارزش محتوایی کتاب، زاینده اندیشه، دانش، تخصص و ابتکار مؤلف عالی‌قدر، و بهینه‌سازی محتوا، شکل و ساختار کتاب در اساس، حاصل زحمات مقرر و محقق ارجمند آن می‌باشد، با این حال وضع جدید کتاب، ظرفیت و کیفیت استفاده از آن را به صورت قابل ملاحظه‌ای، به‌ویژه به عنوان متن درسی، ارتقا بخشیده است. این مهم نیز بیش از همه، مرهون دقت‌ها و تذکرات اصلاحی جناب استاد رجبی است که عهده‌دار نظارت و ارزیابی کار بازنگری کتاب بوده‌اند و اگر حقیر را نیز سهمی ناچیز در این میان باشد، محصول بهره‌گیری و کسب فیض از محضر پربرکت و آثار ارزشمند مؤلف اندیشمند و مقرر گرانمایه است و کاستی‌ها و نواقص احتمالی کار نیز ناشی از بضاعت مزجاء علمی و ضعف و قصور این بنده.

بر خود لازم می‌دانم از دوست عزیز و دانشمند جناب حجت‌الاسلام آقای دکتر **غلامعلی عزیزی** که زحمت تهیه پیش‌نویس اولیه درس‌بندی مطالب، پیش‌سازمان‌دهنده‌ها، خلاصه درس‌ها، پرسش‌های یادگیری و منابع برای مطالعه بیشتر و نیز تنظیم اولیه محورهای عناوین دروس فصل اول را متقبل شدند، قدردانی کنم. از حجت‌الاسلام آقای **علی‌رضا نیاززاده** که پیش‌نویس مستندسازی بخش زیادی از مفاهیم لغوی و بعضی اقوال را فراهم آوردند، نیز تشکر می‌کنم.

همچنین سپاسگزار دوستان تلاشگر در مدیریت تدوین متون می‌باشم، به‌ویژه جناب حجت‌الاسلام **سیدابوالفضل حسینی** مدیر محترم تدوین متون و آقایان **مسعود نقی‌لو**، **مسعود یوسفی** و **محمد عسگری کاشی** برای تایپ متن و اعمال اصلاحات دست‌نویس، **سیدعلی حسینی فاطمی** برای پیگیری مستمر کار و کنترل نهایی متن، **محسن چورمقی** برای مقابله اولیه متن و **مهدی دهقان** برای بازخوانی متن و کنترل چندباره اصلاحات. نیز از مدیریت انتشارات مؤسسه و تمامی دست‌اندرکاران چاپ و نشر کتاب و همه کسانی که به نحوی در به ثمر رسیدن این اثر ما را یاری داده‌اند، ممنونم و از خدای منان برای یکایک آنان اجر و پاداش نیکو مسئلت دارم.

قم - هفدهم ذی‌القعدة ۱۴۲۸ هجری قمری

برابر با هفتم آذر ۱۳۸۶ هجری شمسی

حمید آریان

یادداشت نگارنده

بسم الله الرحمن الرحيم

الرَّ كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ ابراهیم: ۱؛ «این کتابی است که آن را به سویت فرو فرستادیم تا به خواست خداوند مردم را از تاریکی‌ها به روشنایی برون آری و به راه خداوند شکست‌ناپذیر و ستوده رهنمون سازی».

قرآن مجید، برترین و آخرین پیام خداوند و بزرگ‌ترین گوهر گران‌بهای به‌جای مانده از پیامبر گرامی سرچشمه جوشان معارف اسلامی و مدار و محور اتحاد تمامی مسلمانان است. این اقیانوس بی‌کران که به ژرفای حقایق آن نمی‌توان رسید و شگفتی‌هایش را پایانی نیست، (۱) پا به پای زمان، همانند خورشید و ماه بر همه ملت‌ها در طول زمان می‌تابد (۲) و بر یکایک بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های هر ملتی، آیه یا آیاتی از آن انطباق می‌یابد و راه‌گشای انسان‌های تشنه حقیقت است. (۳)

نخستین گام برای ورود به دریای بی‌کران قرآن و نوشیدن و نیوشیدن معارف حیات‌بخش آن، شناخت دقیق این کتاب گران‌سنگ و راه صحیح فهم آن است. آنان که

۱. اقتباس از فرمایش علی (علیه السلام) که فرمود: « لا یفنی عجائبه ولا تنقضی غرائبہ » (نهج البلاغه، تنظیم و تصحیح صبحی صالح، کلام ۱۸).

۲. اشاره به حدیث شریف نقل شده از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: « یجری کما یجری اللیل والنهار و کما تجری الشمس والقمر » (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۹).

۳. اشاره به حدیث شریف نقل‌شده از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: « ان القرآن یجری من اوله الی آخره ما قامت السموات والارض ولکل قوم آیه یتلونها » (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۴، ص ۳۲۸).

قرآن را آن گونه که هست، نشناخته‌اند، آن گونه که باید، به آن ارج نمی‌نهند و چنان که بایسته است، از آن بهره نمی‌برند و به جای اینکه از انس با قرآن لذت ببرند، دل زده و خسته می‌شوند و سرانجام کارشان بدان جا می‌کشد که از آن جز زیان و گمراهی بهره‌ای نمی‌برند. (۱)

از میان راه‌های مختلفی که برای شناخت این کتاب بزرگ و راه‌یابی به فهم معارف آن فراروی بشر قرار دارد، نزدیک‌ترین و بهترین راه، بهره‌گیری از بیانات نورانی خود قرآن است و این سنت نیکویی است که به پیروی از امامان معصوم (علیهم السلام) قرآن‌شناسان شیعه، و از آن جمله، مرحوم علامه طباطبایی (قدس سره) که همه قرآن‌پژوهان دوران ما وام‌دار ایشان‌اند، دنبال کرده‌اند.

کتابی که پیش رو دارید، تقریر بیانات استاد فرزانه و مفسر گران قدر آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی - مد ظله العالی - است که طی چندین دوره تدریس معارف قرآن در مدرسه مبارک حقانی و مؤسسه پربرکت در راه حق، فضایی ارجمند حوزه علمیه قم را از چشمه زلال آیات قرآن در شناخت این کتاب مبارک سیراب کردند و با قلم قاصر اینجانب نگارش یافته و احیاناً نکاتی بر آن افزوده شده است. بدون هیچ گزافه‌گویی، محاسن، استواری‌ها و غنای محتوای این نوشتار، محصول اندیشه ناب استاد معظم و ضعف‌ها و کاستی‌های آن برخاسته از ناتوانی و نقص نگارنده است؛ به همین دلیل پیشنهادها و انتقادات خوانندگان گرامی را به جان خریدارم و از ساحت مقدس آن استاد گرامی از این بابت پوزش می‌طلبم.

بر خود لازم می‌دانم از همه عزیزانی که در مراحل مختلف چاپ و نشر، تلاش صمیمانه داشته‌اند، سپاسگزاری کنم. خداوند متعال بر توفیقاتشان بیفزاید؛ ان شاء الله.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

محمود رجبی

مقدمه مؤلف

نگاهی گذرا به قرآن مجید، هر انسان عاقلی را برمی‌انگیزد تا برای فهمیدن معانی و مفاهیم آن بکوشد؛ هرچند هنوز اعتقاد راسخی به مبانی دینی نداشته باشد؛ زیرا در نخستین نظر متوجه می‌شود که این کتاب، ادعا دارد برای راهنمایی بشر به سوی آخرین مراحل سعادت، از طرف آفریننده جهان نازل شده است.

اگر فرض کنیم کسی که به قرآن می‌نگرد، هنوز به ریشه‌های دین (توحید، نبوت و معاد) ایمان نیاورده، باز فطرتش او را وامی‌دارد که درصدد فهم معانی این کتاب برآید؛ زیرا هم غریزه کنجکاوی و هم حس نفع‌طلبی و گریز از زیان، چنین اقتضایی را دارد. مگر همین عوامل فطری موجب نشده که چندین نسل از انسان‌های کنجکاو بکوشند تا الفبای خط میخی را کشف کنند؟ یا دانشمندان مختلف در طول تاریخ برای مهار نیروهای طبیعت تلاش کنند؛ صنایع شگفت‌انگیز پدید آورند و راه به کرات آسمانی برند؛ با اینکه در نخستین گام‌ها چندان امیدی به موفقیت نداشتند؟

پس چگونه ممکن است انسان هوشمند، در برابر کتابی که چهارده قرن ادعای خود را به گوش جهانیان رسانده و اهل شک را به معارضه و آوردن یک سطر مانند آن دعوت، و منکران را به عذاب ابدی تهدید کرده است، بی‌تفاوت بماند و درصدد مطالعه، تدبّر و تأمل در آن برنیاید؟ آیا به‌راستی انسان عاقل، احتمال هم نمی‌دهد که از فهمیدن این کتاب و اطلاع از برنامه‌ها و خط سیرهایی که نشان می‌دهد، سود قابل توجهی عایدش شود؟ آیا احتمال نمی‌دهد که این کتاب واقعاً از طرف خدا است و اگر درباره آن تحقیق و به دستوره‌های آن عمل نکند، به زیان‌های وعده داده شده در این کتاب به غافلان و اعراض‌کنندگان مبتلا خواهد شد؟

جای بسی شگفتی است که آگاه شدگان از این کتاب، درصدد فهم معانی آن برنیامده‌اند و شگفتی بیشتر از کسانی است که خود را پیرو این کتاب و آن را سرچشمه همه معارف و علوم اسلامی می‌دانند و در عین حال، در فهمیدن مفاهیم و حقایق آن سستی می‌ورزند و از آن شگفت‌انگیزتر اینکه کسانی که خود را عالم دینی و متخصص معارف اسلامی می‌دانند، چنان که باید و شاید در استخراج گنجینه‌های معارف این کتاب شریف نمی‌کوشند!

البته در هر عصری کم و بیش دانشمندانی بوده‌اند که افتخار کوشش در راه فهم بهتر معانی و معارف قرآن را داشته و نتیجه تلاش‌های خود را به صورت کتاب‌های ارزنده‌ای در دسترس دیگران قرار داده‌اند، ولی حق قرآن بر بشر عموماً و بر مسلمانان خصوصاً و بر دانشمندان اسلامی به طور اخص بیش از آن است که با این تلاش‌ها ادا شود. سزاوار است که پژوهشگران در هر عصری با استفاده از زحمات پیشینیان، گام‌های بلندتری در راه رسیدن به اوج معارف قرآن بردارند و با همت‌های بلند و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر در این راه پیش روند؛ نه اینکه این راه را طی شده و گنج‌های قرآن را پایان یافته پندارند و در نتیجه، معمولاً درس تفسیر و معارف قرآن در حوزه‌های علمیه، به صورت درس فرعی درآید^(۱) و حتی در درس‌های تحقیقی و خارج فقه و اصول نیز سعی کافی برای تحقیق در آیات مربوط مبذول نشود و فقط گاهی آیه‌ای به عنوان تبرک و تیمّن قرائت شود!

۱. باید این درس به عنوان یک درس رسمی در حوزه‌های علمیه درآید و همگان خود را موظف بدانند آن را بخوانند و همانند دروس خارج فقه و اصول به صورت جدی به پژوهش، نقد و نظریه‌پردازی در این زمینه بپردازند و همان‌طور که برای درس فقه و اصول مقام ویژه قائل هستند، باید برای تفسیر نیز منزلت خاص قائل شوند و از آنجا که قرآن مهم‌ترین مدرک دین ماست، اهمیتی که بدان می‌شود، باید بیش از همه چیز باشد.

البته ما زحمات ارزنده مفسران گران قدر و فقهای عالی قدری را که تفسیر آیات الاحکام نوشته‌اند، فراموش نکرده‌ایم؛ ولی معتقدیم که قرآن کریم، طبق فرموده قرآن ناطق امیرالمؤمنین (علیه السلام) اقیانوس بی‌کرانی است که به عمق آن نمی‌توان رسید (۱) و شگفتی‌های آن پایان نخواهد یافت. (۲)

شاید یکی از علل عدم اهتمام کافی به تفسیر قرآن از طرف بعضی دانشمندان، این باشد که حق تفسیر را مخصوص پیشوایان معصوم (علیهم السلام) دانسته یا بیم آن را داشته‌اند که اگر در این وادی مقدس گام نهند، نتوانند حق آن را ادا کنند و به تفسیر به رأی مبتلا شوند که در روایات زیادی از آن نهی شده است؛ از سوی دیگر کسانی که نمی‌خواهند رنج تحصیل، تحقیق و ژرف‌اندیشی را بر خود هموار سازند، چنین وانمود می‌کنند که قرآن نیازی به تفسیر ندارد و هر کس با زبان عربی آشنا باشد، می‌تواند تمامی حقایق آن را درک کند. ما این گونه بهانه‌ها و شبهات را درخور بررسی می‌دانیم و امیدواریم که جواب آنها را با صراحت و وضوح کامل، از خود قرآن دریافت داریم.

اکنون فرض می‌کنیم که هیچ یک از این مسائل و حتی مسائل اصول دین برایمان حل نشده و مانند کسی هستیم که با این کتاب برای اولین بار برخورد کرده و اسم اسلام و قرآن را شنیده است و همین قدر می‌دانیم که قرآن ادعا دارد از طرف خدا برای هدایت بشر نازل شده است و پیروی‌اش را موجب سعادت جاودانی و مخالفت و دوری از تعالیمش را موجب شقاوت ابدی، معرفی می‌کند؛ بنابراین حس کنجکاوی و ترس از عواقب سوء روی گردانی از آن، و امید به بهره‌مندی از منافعی که وعده می‌دهد، لازم است به کاوش و بررسی این کتاب پردازیم و حتی معرفی قرآن و دلیل مدعایش و راه درست شناخت مفاهیم و استفاده از حقایق را که در بردارد، از خودش بجوییم.

روشن است که ما درباره بسیاری از مسائل از راه‌های دیگر تحقیق کرده و به نتایج آنها ایمان آورده‌ایم؛ ولی چون شبهات شیطانی که روز به روز افزون‌تر و گونه‌گون‌تر می‌شود، موجب تشکیک، بلکه انکار بسیاری از قطعیات و حتی ضروریات شده است، ناچار کار خود را با پایه‌ای بس محکم و استوار و شیوه‌ای متقن و غیر قابل انکار، از نقطه‌ای آغاز می‌کنیم که متوقف بر حل مسئله دیگری نباشد تا تدریجاً به برکت این کتاب شریف و نور مبین، حقایق دین را به شکلی درست، درک و اثبات کنیم و سد شکست‌ناپذیری در برابر سیل شبهات و وساوس بیمار دلان، کژاندیشان و شیاطین انس و جن پدید آوریم. باشد که اندکی از حقوق فراوان قرآن را ادا و در حد توان، به حفظ ایمان مؤمنان و ارشاد حق‌جویان کمک کرده باشیم.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان

محمدتقی مصباح یزدی

۱. نهج البلاغه، تنظیم و تصحیح صبحی صالح، خطبه ۱۹۸.

۲. همان، خطبه ۱۸.

فصل اول:

عناوین و اوصاف قرآن

درس اول: اوصاف و عناوین قرآن (۱)

درس دوم: اوصاف و عناوین قرآن (۲)

درس سوم: اوصاف و عناوین قرآن (۳)

درس اول:

اوصاف و عناوین قرآن (۱)

دسته‌بندی عناوین و اوصاف قرآن

الف) دسته‌بندی بر اساس مستقل یا تبعی بودن اوصاف و عناوین؛

ب) دسته‌بندی بر اساس ارتباط محتوایی و نزدیک بودن مفاد عناوین به یکدیگر؛

عناوین بیانگر معنای جنسی یا عنوان مشیر

عناوین بیانگر از سوی خدا بودن قرآن

عناوین بیانگر ویژگی قرآن در نحوه بیان

از دانش‌پژوه انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

۱. با عناوین و اوصاف قرآن کریم آشنا شود؛

۲. اوصاف و عناوین قرآن را بر اساس نزدیکی مفاد آنها به یکدیگر دسته‌بندی کند؛

۳. اوصاف و عناوین قرآن را بر اساس مستقل یا تبعی بودن آنها دسته‌بندی کند؛

۴. از عناوین بیانگر معنای جنسی، عنوان‌های کتاب و قرآن را توضیح دهد؛

۵. از بین عناوین مربوط به از سوی خدا بودن قرآن، عنوان‌های آیات و وحی را تشریح کند؛

۶. وجه اطلاق عناوین بیانگر ویژگی قرآن در نحوه بیان بر قرآن را بیان کند.

قلت له الصادق(عليه السلام) يابن رسول الله ما تقول في القرآن؟ فقال: هو كلام الله وقول الله وكتاب الله ووحى الله وتنزيله؛ به امام صادق(عليه السلام) عرض کردم ای فرزند رسول خدا درباره قرآن چه می‌فرمایید؟ فرمود: قرآن سخن خدا، گفتار خدا، کتاب خدا، وحی الهی و نازل شده از سوی خداست.

(توحید صدوق، ص ۲۲۴)

بعد از آنکه به حکم عقل، ضرورت مراجعه به قرآن را تشخیص دادیم، از جمله نکاتی که در همان آغاز مطالعه و بررسی قرآن باید دنبال کنیم این است که این کتاب خود را چگونه معرفی می‌کند. قرآن کریم در آیات متعددی به بیان ویژگی‌ها و اوصاف خود پرداخته است. برخی از این ویژگی‌ها به شکل عناوین مفرد و برخی دیگر در قالب جمله بیان شده است. در این فصل فقط به بررسی عناوین مفرد می‌پردازیم.

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی در باب تعداد عناوین و اوصاف قرآن که بیشتر با تعبیر «اسامی» از آن یاد می‌کنند، آرای مختلفی دارند. برخی شمار آنها را بیش از نود عنوان دانسته^۱ و جمعی دیگر، این عناوین را محدود به تعدادی اندک کرده‌اند؛^(۲) افزون بر اختلاف دیدگاهی که در تفسیر این آیات وجود دارد، برداشت‌های متفاوت این دانشمندان از «تعبیر اسامی و اوصاف قرآن» نیز زمینه‌ساز اختلاف نظر در تعداد اسامی و اوصاف قرآن شده است؛ به این بیان که کسانی که فقط تعداد انگشت‌شماری از واژه‌های اطلاق شده بر قرآن، مانند کتاب، قرآن، ذکر و فرقان را به عنوان اسامی قرآن ذکر کرده‌اند، «اسم خاص مشهور»^(۱) یا «عنوان مستقل» را در نظر داشته‌اند و آنان که شمار بسیار زیادی از عناوین اطلاق شده بر این کتاب را اسم یا وصف قرآن دانسته‌اند، مقصودشان «اسم» و «وصف» به مفهوم لغوی آن، نه به عنوان علم یا صفت ویژه، بوده است.

عناوین و اوصاف یاد شده از جهات مختلفی از قبیل معنا یا معانی لغوی و اصطلاحی، راز کاربرد هر یک در مورد قرآن، وحدت یا تعدد معانی آنها در قرآن، ارتباط آنها با یکدیگر، ساختار معناشناختی هر یک، راز فراوان یا اندک‌شمار بودن کاربرد آنها در قرآن، اسم خاص بودن یا نبودن برخی از آنها^(۲) و چگونگی دسته‌بندی‌شان می‌توانند مورد بررسی واقع شوند؛ ولی پرداختن به همه آنها از حوصله این کتاب بیرون است و ما ناچار به گزینش برخی از محورهای یاد شده هستیم.

۱. ر.ک: بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی، **البرهان فی علوم القرآن**، نوع ۱۵، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. ر.ک: محمد بن الحسن طوسی، **التبیان فی تفسیر القرآن**، ج ۱، ص ۱۷-۱۹.

تقسیم‌بندی عناوین و اوصاف قرآن

عناوین و اوصافی را که قرآن برای خود ذکر می‌کند می‌توان به صورت‌های مختلفی دسته‌بندی کرد که فقط به دو نوع دسته‌بندی در اینجا اشاره می‌کنیم:

الف) دسته‌بندی بر اساس مستقل یا تبعی بودن اوصاف و عناوین

مراد از اوصاف مستقل واژه‌هایی هستند که به خودی خود و بدون آنکه صفت واژه دیگری قرار گیرند بر قرآن اطلاق شده‌اند. این دسته بیش از چهل عنوان را شامل می‌شود؛ و مراد از عناوین تبعی واژه‌هایی هستند که صفت واژه دیگری قرار گرفته و به تبع آن واژه دیگر و همراه با آن بر قرآن اطلاق شده‌اند. شمارگان این عناوین بالغ بر هیجده عنوان می‌شود.

ب) دسته‌بندی بر اساس ارتباط محتوایی و نزدیک بودن مفاد عناوین به یکدیگر

در این دسته‌بندی مجموع عناوین و اوصاف که بالغ بر شصت عنوان هستند، به دسته‌های مختلفی بر اساس بیشترین قرابت محتوایی تقسیم می‌شوند. در این درس و دروس بعدی عناوین قرآن را بر اساس دسته‌بندی دوم بیان و بررسی خواهیم کرد.

۱. شایان ذکر است که برخی از عناوین و اوصاف قرآن، مانند هدی، موعظه و رحمت، اوصاف ویژه قرآن کریم نیستند و حتی قرآن آنها را بر کتاب‌های آسمانی گذشته نیز اطلاق کرده است.

۲. دانشمندان علوم قرآن و مفسران افزون بر بررسی اسم خاص بودن برخی از واژه‌های مطرح شده در قرآن، به بررسی اسم خاص قرآن در روایات و عرف مسلمانان نیز پرداخته‌اند که به لحاظ قرآنی بودن مباحث کتاب، از طرح آن صرف‌نظر می‌کنیم. برای نمونه بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی در **البرهان فی علوم القرآن**، ج ۱، ص ۳۵۳ و جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی در **الاتقان فی علوم القرآن**، ج ۱، ص ۱۸۴، نوع ۱۷ از اسامی دیگری چون «السُّفْر» و «المصحف» و حتی «انجیل» برای قرآن در زمان ابوبکر سخن به میان آورده‌اند.

تقسیم‌بندی محتوایی عناوین و اوصاف قرآن

مجموعه عناوین و اوصافی را که در قرآن برای قرآن ذکر شده از لحاظ قرابت محتوایی و شباهت در نوع کاربرد می‌توان در ده دسته جای داد. البته ممکن است برخی از این عناوین و اوصاف در ذیل بیش از یک دسته قرار گیرند که بدان‌ها اشاره خواهیم کرد.

۱. عناوین کلی بیانگر معنای جنسی (عناوین مشیر)(۱)

دسته‌ای از عناوین، معرف قرآن، خصوصیات و اهداف آن نیستند، بلکه فقط عنوان مشیر بوده و چیزی بیش از معنای جنسی خود را افاده نمی‌کنند.

کتاب و کتب

کلمه «الکتاب» در چهل و هفت مورد بر قرآن اطلاق شده است؛ مانند: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ بقره: ۲؛ «آن کتاب که تردیدی در آن نیست رهنمودی برای پرهیزکاران است». (۱) در نه مورد دیگر در ظاهر و یا بنابر احتمال، مراد از الکتاب «قرآن» است. (۲) همچنین چهار بار لفظ «کتاب الله» (۳) وارد شده است که در دو مورد (۴) غیر قرآن مد نظر است. در آیه ۳۶ توبه به صورت قطعی و در آیه ۲۹ فاطر به صورت احتمالی مقصود از «کتاب الله» قرآن است. در یک مورد (کهف: ۲۷) نیز منظور از «کتاب ربک» قرآن است. در شانزده مورد لفظ کتاب به صورت نکره بر قرآن اطلاق شده است (۵) و در یک مورد هم (فصلت: ۴۱) به «عزیز» و در دو مورد (مائده: ۱۵ و نمل: ۱) به مبین توصیف شده است. در آیه سوم سوره بینه نیز «کتب» به صورت جمع بر قرآن اطلاق شده است: فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ؛ «در آن صحیفه‌ها نوشته‌های استواری است».

«کتاب» مصدر است و لغت‌شناسان معنای اصلی آن را گرد آوردن (۶) و ثبت کردن دانسته‌اند، ولی در کاربرد رایج آن، به معنای نوشتن و نیز نوشته (معنای اسم مفعولی) به کار می‌رود (۷) که منظور خداوند از واژه کتاب در مورد قرآن معنای اخیر (نوشته) است.

۱. عنوان مشیر عنوانی است که صرفاً اشاره به موضوعی خاص دارد و بار معنایی دیگری ندارد.

۲. سایر موارد عبارت‌اند از: بقره: ۱۷۶ و ۲۳۱؛ آل عمران: ۷؛ دو بار؛ نساء: ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۷ و ۱۳۶؛ دو بار، ۱۴۰؛ مائده: ۴۸؛ انعام: ۱۱۴؛ اعراف: ۱۹۶؛ یونس: ۱ و ۳۷؛ یوسف: ۱؛ رعد: ۱؛ حجر: ۱؛ نحل: ۶۴ و ۸۹؛ کهف: ۱؛ مریم: ۱۶، ۴۱، ۵۱ و ۵۴؛ شعراء: ۲؛ قصص: ۲ و ۸۶؛ عنکبوت: ۴۵، ۴۷ و ۵۱؛ لقمان: ۲؛ سجده: ۲؛ فاطر: ۳۱، ۳۲ و ۲؛ زمر: ۱، ۲ و ۴۱؛ مؤمن: ۲؛ شوری: ۱۷ و ۵۲؛ زخرف: ۲؛ دخان: ۲؛ جاثیه: ۲ و احقاف: ۲.

۳. این نه مورد عبارت‌اند از: بقره: ۱۲۹، ۱۵۱ و ۱۷۷؛ آل عمران: ۱۱۹ و ۱۶۴؛ اعراف: ۱۷۰؛ احزاب: ۶؛ مؤمن: ۷۰ و جمعه: ۲.

۴. انفال: ۵۷؛ توبه: ۳۶؛ احزاب: ۶ و فاطر: ۲۹.

۵. انفال: ۵۷ و احزاب: ۶.

۶. بقره: ۸۹؛ مائده: ۱۵؛ انعام: ۹۲ و ۱۵۵؛ اعراف: ۲ و ۵۲؛ هود: ۱؛ ابراهیم: ۱؛ نمل: ۱؛ ص: ۲۹؛ فصلت: ۳ و ۴۳؛ احقاف: ۱۲ و ۳۰؛ انبیاء: ۱۰ و زمر: ۲۳.

۷. به همین دلیل برخی گفته‌اند واژه کتاب در آنجا که بر قرآن اطلاق شده است به معنای چیزی است که جامع است. چون قرآن انواع داستان‌ها، نشانه‌ها، احکام و اخبار را به طرق ویژه‌ای گرد آورده است (بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۴۷).

۸. ر.ک: احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ محمد بن احمد ازهری، تهذیب للغة؛ اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح؛ تاج اللغة و صحاح العربیة و راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن؛ ذیل ماده کتب.

راز نام‌گذاری قرآن به کتاب

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این وصف به چه مناسبت بر قرآن اطلاق شده است؟ آیا این واژه پس از نوشته شدن آیات، درباره قرآن به کار رفته است یا پیش از آن؟ و در صورت دوم چگونه بر الفاظ و عبارات نانوشته، واژه کتاب اطلاق شده است؟

مفسران و محققان علوم قرآنی دیدگاه‌های مختلفی در این باب مطرح کرده‌اند. برخی اطلاق کتاب بر قرآن را حقیقی دانسته و گفته‌اند آیاتی که در آنها واژه کتاب در مورد قرآن به کار رفته است زمانی نازل شده که بخشی از آیات قرآن نوشته شده بود و به این لحاظ واژه کتاب بر قرآن اطلاق شده است.

هرچند این دیدگاه با روایات منقول درباره ترتیب نزول سوره‌ها (۱) سازگار است؛ زیرا مطابق این روایات - با صرف‌نظر از آیه سوم سوره بینه که در آن کتاب ناظر به لوحه‌های آسمانی قرآن است - اولین آیه‌ای که در آن، لفظ کتاب بر قرآن اطلاق شده آیه ۲۹ سوره ص است که پس از نزول بیش از سی و پنج سوره از قرآن نازل شده است و به طور طبیعی مسلمانان آیات پیشین را حفظ کرده و نوشته بودند؛ ولی این برداشت مبتنی بر یک حدس است و دلیلی بر اثبات آن در دست نیست. به علاوه، اگر چنین دلیلی هم در کار باشد معلوم نیست که اطلاق کتاب بر قرآن به این جهت باشد که بخشی از آن نوشته شده است.

برخی دیگر معتقدند که این کاربرد مجازی است و به لحاظ آنکه در آینده نوشته خواهد شد (به قرینهٔ اَوَّل و مشارفت) (۲) و یا به لحاظ آنکه باید نوشته شود (۳) این واژه بر قرآن اطلاق شده است.

۱. زرکشی این روایات را منقول از راویانی می‌داند که مورد اعتمادند (ر.ک: بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی، همان، ص ۲۵۰).

۲. اَوَّل به معنای بازگشتن و منجر شدن، و مشارفت به معنای نزدیک بودن است. این اصطلاح ادبی بیانگر مناسبتی است که به جهت آن مجازگویی نموده و چیزی را به نام آنچه در آینده خواهد شد نام‌گذاری می‌کنند؛ مانند نامیده شدن مرد بیگانه به همسر در آیه «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» بقره: ۲۳۰؛ تا با همسری دیگر ازدواج کند»، در صورتی که هنوز به عقد نکاح او درنیامده تا زوج او باشد.

۳. ر.ک: شهاب‌الدین محمود آلوسی، **روح المعانی**، ج ۱، ص ۱۷۵، ذیل آیه دوم سوره بقره.

این دیدگاه برخلاف ظاهر آیات است و دلیلی بر آن نداریم، ولی می‌توان گفت که کتاب به معنای مکتوب شأنی، یعنی نوشتنی: «ما من شأنه ان یُکتب» است.^(۱) چنان‌که قرآن به معنای خواندنی: «ما من شأنه ان یُقرأ» و اله به معنای پرستیدنی: «ما من شأنه ان یُعبد» است.^(۲)

وجه دیگر برای اطلاق «کتاب» بر قرآن، این است که مراد، مکتوب بودن قرآن در «لوح محفوظ» و «کتاب مکنون» است؛ در این صورت شناخت کیفیت آن به شناخت لوح محفوظ بستگی دارد تا معلوم شود که چه سنخ کتابتی با آن مناسبت دارد.

صحف

«صحف» جمع صحیفه است؛ اصل این ماده دلالت بر انبساط و وسعت در شیء دارد و بر این اساس صحیفه به معنای شیء گسترده است.^(۳) در آیات قرآن، صحیفه به معنای «کتاب» بسیار نزدیک است، و منظور از آن لوحه‌های نورانی و غیر مادی است که مفاد وحی بر آنها ثبت شده است. چگونگی لوحه‌ها و چگونگی ثبت وحی الهی بر آنها برای ما روشن نیست.

کلمه صحف در دو جای قرآن در مورد این کتاب بزرگ به کار رفته است: نخست آیه ۱۳ و ۱۴ سوره عبس که می‌فرماید: فِی صُحُفٍ مُّکَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ؛ «در صحیفه‌هایی ارجمند، والا و پاک». صحف در اینجا ظرف قرآن قرار گرفته است. دوم آیه شریفه رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً؛ بینه: ۲؛ «فرستاده‌ای از سوی خدا که صحیفه‌هایی پاک را تلاوت می‌کند». در اینجا صحف بر اجزای قرآن اطلاق شده است.^(۴)

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۱۹، ص ۱۷۱.

۲. با این تفسیر این گونه اشکال‌ها به‌خصوص اشکالی که درباره اله وجود دارد که منظور از آن معبود به حق است یا مطلق معبود، پاسخ روشن‌تری می‌یابد. برای توضیح بیشتر ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، **معارف قرآن**، ج ۱، بخش خداشناسی، ص ۲۲.

۳. ر.ک: احمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغة**، ماده صحف؛ نیز راغب اصفهانی، **المفردات فی غریب القرآن**، همان ماده.

۴. در تفسیر المیزان در ذیل این آیه آمده است: والصحف جمع صحیفه و هی ما یکتب فیها و المراد بها اجزاء القرآن النازل و قد تکرر فی کلامه تعالی اطلاق الصحف علی اجزاء الکتب السماویة و منها القرآن الکریم (سیدمحمدحسین طباطبایی، **المیزان**، ج ۲۰، ص ۴۷۸).

حدیث و احسن الحدیث

کلمه «حدیث» در چهار مورد بر قرآن اطلاق شده است؛ مانند فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ؛ طور: ۳۴؛ «پس سخنی همانند آن را بیاورند اگر راستگویانند» (۱) همچنین احتمالاً مقصود از حدیث در آیه ۱۸۵ سوره اعراف و ۵۰ مرسلات، قرآن است؛ اما وصف «احسن الحدیث» که فقط در آیه ۲۳ سوره زمر آمده، حتماً در مورد قرآن است.

واژه «حدیث» به دو معنا به کار می‌رود: یکی به معنای تازه و جدید، و دیگری به معنای سخن و کلام؛ گرچه اصل و ریشه این واژه به معنای «تازه» است (۲) و شاید در کلام هم به همین عنایت که اجزای آن، یکی پس از دیگری و تازه به تازه به وجود می‌آید، استعمال شده است. این واژه، در مورد خواب دیدن نیز به لحاظ آنکه نوعی گفت‌وگو است، به کار می‌رود؛ ولی در کاربرد فعلی آن، عنایتی به تازه بودن مفهوم و مضمون کلام نیست؛ بنابراین، «حدیث» هنگامی که در مورد قرآن به کار می‌رود، به معنای «سخن» و «احسن الحدیث» به معنای بهترین سخن است.

قول

خداوند در آیه ۶۸ سوره مؤمنون می‌فرماید: أَفَلَمْ يَذَّبَرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ؛ «آیا در آن گفتار (قرآن) نیندیشیده‌اند یا برای آنان چیزی آمده که برای پدران پیشینشان نیامده است؟» منظور از «القول» در این آیه، قرآن است؛ چنان‌که ظاهراً مراد از آن در آیه ۵۱ سوره قصص نیز خصوص قرآن است: وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ «به راستی که گفتار وحیانی را پیایی برایشان نازل کردیم؛ بدان امید که پند پذیرند». احتمالاً مراد از «القول» در آیه ۱۸ سوره زمر نیز قرآن است: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛

۱. سه مورد دیگر عبارت‌اند از: كهف: ۶، واقعه: ۸۱ و قلم: ۴۴.

۲. ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین؛ اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح؛ احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة و محمد بن منظور، لسان العرب، ذیل ماده حدث.

«آنان که گفتار را می‌شنوند، پس بهترینش را پیروی می‌کنند». از این نکته نباید نگران بود و آن را بعید دانست که با وجود لزوم پیروی از همه قرآن، چگونه در این آیه، کسانی را که از بهترین آن پیروی می‌کنند، ستوده است؛ زیرا در آیه ۵۵ از همین سوره: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ؛ «و از بهترین چیزی که از سوی خداوندگارتان به سوی شما فرود آمده، پیروی کنید»، به پیروی از بهترین آنچه از طرف خدا بر شما نازل شده، فرمان می‌دهد؛ چنان که در آیه ۱۴۵ سوره اعراف، خطاب به حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرماید: وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا؛ «و به قومت دستور ده که نیکوترین آنها (لوحه‌های وحیانی) را بگیرند (برگزینند و عمل کنند)»؛ در صورتی که اخذ به همه تورات بر بنی‌اسرائیل لازم بوده است. شاید منظور از (احسنه) محکمت قرآن باشد که در مقابل متشابهات قرار دارد و بیماردلان از آنها پیروی می‌کنند: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ؛ آل عمران: ۷؛ «اما آنان که در دل‌هاشان انحرافی است (بیماردلان) آیات متشابه قرآن را پی می‌گیرند». شاید ذکر (احسن) به لحاظ فضیلت بعضی از احکام باشد؛ چنان که مثلاً حکم قصاص و عفو، هر دو در قرآن آمده و عمل به هر یک از آن دو جایز است، ولی عفو، احسن و افضل است. (۱)

کلمه «قول» در چند مورد دیگر نیز بر قرآن اطلاق شده است. در آیه ۵ از سوره مزمل می‌فرماید: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا؛ «ما به راستی، بر تو گفتار سنگینی را می‌افکنیم»؛ که ظاهراً در اینجا منظور بخشی از قرآن است. در آیه ۱۳ از سوره طارق می‌فرماید: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ؛ «به راستی که قرآن گفتاری فیصله دهنده است». در آیه ۴۰ سوره حاقه می‌فرماید: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ؛ «به راستی که قرآن گفتار فرستاده ارجمندی است»؛ و منظور از «رسول» پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا جبرئیل است و همین جمله در آیه ۱۹ سوره تکویر نیز آمده که منظور از «رسول» در آنجا نیز به قرینه آیات بعد، جبرئیل است.

۱. علاوه بر آنچه گفتیم، مفسران وجوه دیگری نیز ذکر کرده‌اند.

کلمه «القرآن» پنجاه بار در قرآن آمده که در همه موارد، منظور همین کتاب شریف است؛ مانند: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛ بقره: ۱۸۵؛ «ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده است». (۱) کلمه «قرآن» بدون الف و لام نیز سیزده بار در مورد این کتاب به کار رفته است. (۲) در هفت مورد دیگر کلمه قرآن به کار رفته که در سه مورد مراد، مطلق خواندنی و در چهار مورد دیگر به معنای مصدري (خواندن) آمده است. (۳)

«قرآن» در لغت به معنای خواندنی است. این رأی که قرآن از ماده «قرن» گرفته شده و همزه آن زاید است وجه قابل اعتنایی نیست (۴) و شاید نظیری برای آن نتوان یافت. به علاوه این لفظ در خود قرآن در چند مورد به معنای خواندنی به کار رفته است.

واژه قرآن در آغاز به صورت وصف در مورد این کتاب آسمانی به کار رفته؛ ولی به تدریج جنبه علمیت پیدا کرده است. ظاهراً در اطلاق کلمه «قرآن» بر این کتاب، عنایتی جز اینکه الفاظی خواندنی است، منظور نیست؛ چنان که در اطلاق کلمه «کتاب» معنایی جز آیات نوشتنی یا نوشته شده در لوح محفوظ، مد نظر نیست. برای این وصف وجوه دیگری را می توان ذکر کرد:

۱. اصل ماده «قرأ» به معنای جمع است، و قُرء به ایامی گفته می شود که خون حیض در رحم زن جمع می شود. و قرآن، صفت مشبیه بر وزن فعْلان به معنای «جامع» یا مصدر و به معنای «جامع» یا «مجموع فیه» است و نامیده شدن قرآن به این نام، به لحاظ جامعیت آن نسبت به همه مطالبی است که بشر به آنها نیاز دارد. (۱)

۱. سایر موارد عبارت اند از: نساء: ۸۲؛ مائده: ۱۰۱؛ انعام: ۱۹؛ اعراف: ۲۰۴؛ توبه: ۱۱۱؛ یونس: ۳۷؛ یوسف: ۳؛ حجر: ۸۷ و ۹۱؛ نحل: ۹۸؛ اسراء: ۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۶۰، ۸۲، ۸۸، ۸۹؛ کهف: ۵۴؛ طه: ۲ و ۱۱۴؛ فرقان: ۳۰ و ۳۲؛ نمل: ۱، ۶، ۷۶ و ۹۲؛ قصص: ۸۵؛ روم: ۵۸؛ سبأ: ۳۱؛ یس: ۲؛ ص: ۱؛ زمر: ۲۷؛ فصلت: ۲۶؛ زخرف: ۳۱؛ احقاف: ۲۹؛ محمد: ۲۴؛ ق: ۱ و ۴۵؛ قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰؛ رحمن: ۲؛ حشر: ۲۱؛ مزمل: ۴ و ۲۰؛ دهر: ۲۳ و انشقاق: ۲۱.

۲. یوسف: ۲؛ حجر: ۱؛ اسراء: ۱۰۶؛ طه: ۱۱۳؛ یس: ۶۹؛ زمر: ۲۸؛ فصلت: ۳ و ۴۴؛ شوری: ۷؛ زخرف: ۳؛ واقعه: ۷۷؛ جن: ۱ و بروج: ۲۱.

۳. یونس: ۱۵، ۱۶؛ رعد: ۳۱؛ اسراء: ۷۸ دو بار و قیامه: ۱۷، ۱۸.

۴. نظیر این وجه است دیدگاهی که می گوید: واژه قرآن اسمی جامد و علم برای قرآن است؛ مانند تورات و انجیل؛ یا آنکه مأخوذ از قرائن است و یا اینکه از قَرء به معنای «القی» گرفته شده است. برای آگاهی از دیدگاه ها در این زمینه ر.ک: بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۴۸، ۳۴۹ و جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، النوع السابع عشر، ج ۱، ص ۱۸۱، ۱۸۲.

ولی ظاهر برخی آیات، (۲) نیز ذکر کلمه قرآن بعد از «جمع» در آیه ۱۷ سوره قیامه این وجه را تأیید نمی‌کند: **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ**؛ «به راستی گردآوری و خواندن آن (قرآن) بر عهده ماست». (۳)

۲. انتخاب نام قرآن برای این کتاب شاید بدان لحاظ بوده است که چیزی شایسته و بایسته خواندن است و مردم باید پیوسته متوجه خواندن آن باشند و نباید آن را متروک بگذارند. این امر، زمینه متواتر شدن قرائت قرآن را فراهم و مصونیت آن را از تحریف تضمین می‌کند. (۴)

۳. این کتاب مرتبه‌ای از کلام، بلکه علم الهی است و مقام حقیقی آن بسی بالاتر از آن است که به صورت الفاظ درآید؛ ولی خدای متعال بر مردم منت نهاد و آن را چندان تنزل داد تا به صورت الفاظ خواندنی درآمد، و اطلاق نام قرآن بر آن برای آگاهی دادن به این مطلب است؛ چنان که در آیه ۳ زخرف می‌فرماید: **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**؛ «به راستی ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم تا شما آن را (بفهمید) درک کنید». (۵)

۴. این وصف، بدان جهت است که این کتاب را خداوند متعال برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوانده است؛ چنان که در سوره قیامه آیه ۱۸: **فَإِذَا قُرْآنُهُ فَاتَّعَبُ قُرْآنُهُ**؛ «پس آن گاه که آن را خواندیم، خواندش را پی گیر» و در سوره اعلی آیه ۶ می‌فرماید: **سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى**؛ «به زودی (با الهام قرائت به تو) تو را به خواندن (آیات خود) وامی‌داریم، پس فراموش نخواهی کرد». در موارد دیگری همین معنا با تعبیر تلاوت بیان شده است؛ مانند آیه ۲۵۲ بقره: **تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ**؛ «آن آیات الهی است. ما آنها را به حق بر تو تلاوت می‌کنیم». و از آن استفاده می‌شود که این کتاب شریف، با همین الفاظ خاص بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده است؛ نه اینکه فقط معنای آنها به قلب مبارکش القا شده و الفاظش از خود آن حضرت باشد. (۱)

در میان این وجوه، دو وجه اخیر نزدیک‌تر به واقع به نظر می‌رسند.

۱. ر.ک: راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل ماده قرأ؛ محمد عبدالله دراز، النبأ العظيم: نظرات جدیدة فی القرآن، ص ۱۲، پانوش شماره ۴، ۵.

۲. نظیر این آیات: **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** (زخرف: ۳)؛ **وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ** (رعد: ۳۱)؛ **قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتَ يَقْرَأُ غَيْرَ هَذَا** (یونس: ۱۵)؛ **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ** (فصلت: ۴۴).

۳. زیرا مطابق ظاهر آیه «**وَقُرْآنَهُ**» عطف تفسیری بر «جمع» نیست و اصل در کلام فصیح هم عدم عطف تفسیری است و هیچ شاهد متقنی هم بر این مطلب وجود ندارد.

۴. ر.ک: محمد عبدالله دراز، النبأ العظيم: نظرات جدیدة فی القرآن، ص ۱۳.

۵. ر.ک: سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۸۳.

۲. عناوین بیانگر از سوی خدا بودن قرآن

این دسته از عناوین بر این حقیقت تأکید دارند که بی‌شک این کتاب انتساب به خدا دارد و از طرف او نازل شده است:

کلام الله و کلمات الله

تعبیر کلام الله در سه مورد در قرآن آمده است: الف) آیه ۷۵ سوره بقره: وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ «با آنکه گروهی از ایشان سخن خدا را می‌شنیدند؛ سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند» و مصداق آن، تورات است؛ ب) آیه ۶ سوره توبه: وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا سخن خدا را بشنود» و مصداق آن قرآن است؛ ج) آیه ۱۵ سوره فتح: يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ؛ «می‌خواهند سخن خدا را دگرگون سازند» و منظور، کلام خاصی است که خدای متعال درباره منافقان فرموده است.

در آیه ۲۷ سوره کهف واژه کلمات بر قرآن اطلاق شده است: وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ؛ «و آنچه را که از کتاب خداوندگارت به تو وحی شده، بخوان. برای کلمات او تبدیل کننده (و دگرگون سازنده‌ای) نیست».

در آیات قرآن، کلمات و کلام در مورد غیر قرآن نیز به کار رفته و در تفسیر آن، بحث‌ها و آرای مختلفی وجود دارد؛ ولی از آنجا که مقصود از کلام و کلمات در مورد قرآن روشن است به توضیح و تفسیر آن نمی‌پردازیم. (۱)

۱. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۷.

تنزیل و منزل

کلمه «تنزیل» در پنج مورد بر قرآن اطلاق شده است؛ مانند: *وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ*؛ شعراء: ۱۹۲؛ «و به راستی که آن قرآن فرود آمده از سوی خداوندگار جهانیان است» (۲) و در پنج مورد «*تَنْزِيلُ الْكِتَابِ*» به کار رفته است. (۳) در برخی موارد به صورت مفعول مطلق ذکر شده است: *تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى*؛ طه: ۴؛ «(معارفی) فرود آمده از سوی کسی که زمین و آسمان‌های بلند را آفرید» (۴) در پنج مورد اول نیز که تنزیل بر خود قرآن اطلاق شده، معنای اسم مفعولی اراده شده است. در یک آیه هم واژه منزل به کار رفته است: *وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ*؛ شعراء: ۱۱۴؛ «و کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، می‌دانند که به راستی آن (قرآن) از سوی خداوندگار تو به حق فرود آمده است».

تنزیل از ماده «نزول» به معنای فرود آمدن است و هیئت تفعیل دلالت بر کثرت دارد. کثرت نزول قرآن یا به لحاظ تعدد آیات و یا به لحاظ کثرت مراتب نزول است. وجه اخیر روشن‌تر و با موارد کاربرد «تنزیل» در قرآن سازگارتر است. (۵)

«نزول» در برابر صعود و عروج، گاهی در مورد محسوسات به کار می‌رود؛ یعنی جسمی از نقطه فوقانی به نقطه‌ای که پایین‌تر از آن قرار گرفته، منتقل شود، گاهی در امور اعتباری استعمال می‌شود؛ مانند کسی که از مقام اعتباری بالاتری به مقام پایین‌تر تنزل کند؛ چنان‌که گفته می‌شود: «*نزل الملك عن عرشه*» که منظور، خلع یا کناره‌گیری از مقام سلطنت است. (۱) و گاهی در امور حقیقی غیر حسی به کار می‌رود؛ مانند نزولی که به حقایق ماورای ماده نسبت داده می‌شود. نزول قرآن که از طرف خداوند متعال بر قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده و از مقام علم الهی به مرحله الفاظ و مفاهیم بشری تنزل یافته از این سنخ نزول است؛ زیرا روشن است که نزول قرآن به معنای حرکت یک شیء جسمانی از یک مبدأ مادی به مقصد مادی دیگر یا به معنای تنزل مقام و اعتبار حقیقت قرآن نیست.

۱. بحث از کلام خداوند، در باب صفات و افعال الهی کتاب خداشناسی از مجموعه معارف قرآن، به اختصار مطرح گردیده است.

۲. چهار مورد دیگر عبارت‌اند از: فصلت: ۲ و ۴۲؛ واقعه: ۸۰ و الحاقه: ۴۳.

۳. سجده: ۲؛ زمر: ۱؛ غافر: ۲؛ جائیه: ۲ و احقاف: ۲.

۴. آیات دیگری که به صورت مفعول مطلق آمده از این قرار است: یس: ۵؛ اسراء: ۱۰۶ و دهر: ۲۳.

۵. توضیح بیشتر این مطلب و فرق بین نزول، انزال و تنزیل که در مورد قرآن به کار رفته است، در فصل بعد خواهد آمد.

کلمه آیات به صورت‌های مختلف در مورد قرآن به کار رفته است. (۲) در آیه ۵۸ سوره آل عمران می‌فرماید: ذَلِك تَتْلُوهُ عَلَيْهِكَ مِنَ الْآيَاتِ؛ «آن (حقایق) که بر تو تلاوت می‌کنیم، از آیات (الهی) است». در بیست و سه مورد دیگر هم، ظاهراً مراد از آیات، قرآن است. (۳)

در هفت مورد «آیات الله» بر قرآن اطلاق شده است. (۴) در هفده مورد دیگر نیز ظاهراً منظور قرآن است. (۵) در پنج مورد دیگر، کلمه آیات به «رب» اضافه و بر قرآن اطلاق شده است. (۱) در چهار مورد ظاهراً منظور از کلمه «آیاتی» قرآن است؛ (۲) چنان‌که در هفده مورد دیگر ظاهراً مصداق «آیاته» قرآن است. (۳)

«آیه» به معنای نشانه و علامت (۴) است و بر ساختمان و برج مرتفع نیز اطلاق می‌شود؛ (۵) چنان‌که در آیه ۱۲۸ سوره شعراء می‌فرماید: أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ؛ «آیا بر هر تپه‌ای برجی می‌سازید که (در آن) بیهوده‌کاری کنید». و نیز به چیزی که مایه پند و اندرز باشد، (۶) آیه گفته می‌شود؛ مانند آیه ۹۲ سوره یونس: فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً؛ «پس امروز بدنت را نجات می‌دهیم تا برای آیندگان مایه عبرتی باشی».

۱. ر.ک: اسماعیل بن حماد جوهری، **الصحاح**؛ احمد سیاح، **فرهنگ سیاح**، ذیل ماده نزل.

۲. مانند الآیات، آیات، آیاته، آیات الله، آیات ربک، آیاتی، آیاتنا، آیات بینات، آیاتنا بینات، آیات الله مبینات، آیات مبینات.

۳. بقره: ۲۱۹ و ۲۶۶؛ آل عمران: ۱۱۸؛ مائده: ۷۵؛ انعام: ۴۶، ۵۵، ۶۵، ۹۷، ۱۰۵ و ۱۲۶؛ اعراف: ۳۲، ۵۸ و ۱۷۴؛ توبه: ۱۱؛ یونس: ۵ و ۲۴؛ رعد: ۲؛ نور: ۱۸، ۵۸ و ۶۱؛ روم: ۲۸ و حدید: ۱۷.

۴. بقره: ۲۵۲؛ آل عمران: ۱۰۱ و ۱۰۸؛ قصص: ۸۷؛ احزاب: ۳۴ و جاثیه: ۶ و ۸.

۵. بقره: ۶۱؛ آل عمران: ۷۰ و ۱۹۹؛ نساء: ۱۴۰؛ انعام: ۳۳ و ۱۵۷؛ اعراف: ۲۶؛ توبه: ۹؛ یونس: ۹۵؛ نحل: ۱۰۴، ۱۰۵؛ زمر: ۶۳ و مؤمن: ۴، ۳۵، ۵۶، ۶۳ و ۶۹.

آیات الهی اموری هستند که به وجود آفریدگار، قدرت، حکمت، عظمت و سایر صفات علیای او گواهی دهند؛ از این رو بر همه آفریدگان اطلاق می‌شود. قرآن شریف در موارد زیادی پس از ذکر پدیده‌های جهان آفرینش می‌فرماید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ**؛ «به راستی که در آن (پدیده‌های شگفت جهان) نشانه‌هایی (برای خدا و صفات او) است».

امور خارق‌العاده و معجزات انبیا نیز به‌خصوص «آیات» نامیده شده‌اند؛ زیرا هم دلالت روشن‌تری بر قدرت و عظمت الهی دارند و هم نشانه صدق انبیا در دعوی نبوت‌اند که در برخی آیات به آن اشاره شده است؛ مانند آیه ۵۰ سوره مؤمنون: **وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً**؛ «و (عیسی) فرزند مریم و مادرش را نشانه‌ای قرار دادیم». و آیه ۱۰۱ سوره اسراء: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ**؛ «و به تحقیق ما به موسی نه نشانه روشن دادیم». معاندان گاهی نشانه‌ای مطالبه می‌کردند که هر بیننده‌ای را ناچار به قبول کند. قرآن با اشاره به اینان می‌فرماید: **إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**؛ شعراء: ۴؛ «اگر بخواهیم بر آنان از آسمان نشانه‌ای فرو می‌فرستیم که در برابر آن کاملاً تسلیم شوند». حکمت الهی، اقتضا دارد که باب اختیار به روی مردم باز باشد. هر کس بخواهد راه درست و هر کس بخواهد گمراهی را برگزیند؛ وگرنه خدا می‌توانست چنان اعجاز عظیم و مهیبی را از آسمان ظاهر کند که چاره‌ای جز تسلیم در برابر حق نداشته باشند.

از جمله موارد کاربرد «آیه» در قرآن، اطلاق آن بر قرآن مجید است که در موارد زیادی، چنان‌که اشاره شد، بر این کتاب به لحاظ قطعات و جملاتش، «آیات الله» اطلاق شده است؛ بنابراین، آیات الهی را می‌توان به «تشریعی» و «تکوینی» تقسیم کرد: آیات تشریعی، خود قرآن کریم و دیگر کتاب‌های آسمانی است، و آیات تکوینی به دو دسته عادی و خارق‌العاده یا آیات به معنای عام و خاص منقسم می‌شوند. آیات به معنای عام، شامل همه پدیده‌های جهان و آیات به معنای خاص در بردارنده امور خارق‌عادت و معجزات پیامبران است.

۱. کهف: ۵۷ و ۱۰۵؛ مؤمنون: ۵۸؛ فرقان: ۷۳ و جاثیه: ۱۱.

۲. بقره: ۴۱؛ مائده: ۴۴؛ اعراف: ۱۴۶ و زمر: ۵۸.

۳. مانند: بقره: ۱۸۷.

۴. ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، **کتاب العین**، ذیل ماده «أیا» و محمد بن منظور، **لسان العرب**، ذیل ماده «ایی».

۵. ر.ک: راغب اصفهانی، **المفردات فی غریب القرآن**، ذیل ماده ای (ایی).

ع. ر.ک: سعید الخوری الشرتونی، **اقرب الموارد**.

کلمه وحی در دو آیه بر قرآن اطلاق شده است: **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**؛ نجم: ۴؛ «آنچه (پیامبر می گوید) جز وحی که (بر او) القا و نازل می شود، نیست»، **قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُم بِالْوَحْيِ**؛ انبیاء: ۴۵؛ «بگو همانا شما را با وحی بیم و هشدار می دهم».

«وحی» در اصل به معنای اشاره سریع است و «امر وحی» به معنای امر سریع آمده است. (۱) از آنجا که فهماندن با رمز و اشاره نیز سریع صورت می گیرد، واژه وحی در مورد آن به کار می رود؛ سپس کلمه وحی تعمیم یافته و به هر نوع فهماندن پنهانی، (۲) خواه پنهان بودنش به علت صوت مخفی و خواه به خاطر آنکه نحوه بیان مطلب با رمز و اشاره باشد، وحی اطلاق شده است.

در اصطلاح دانشمندان اسلامی، وحی به معنای القای مطلبی از سوی خداوند متعال به پیامبران است؛ خواه با واسطه و خواه بی واسطه؛ و اعم از آنکه دیگران بشنوند یا نشنوند؛ و خواه از طریق مکتوبی باشد که پیامبران ببینند یا مطلبی باشد که به قلبشان الهام شود؛ و چه در خواب صورت گیرد یا در بیداری. (۱)

در قرآن کریم، وحی به معنای وسیع لغوی آن، هم در مورد غیر انسان و هم در مورد انسان ها اعم از پیامبران و انسان هایی که پیامبر نبوده اند به کار رفته است. (۲)

اطلاق وحی بر قرآن بدان لحاظ است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آیات و معارف قرآن را از سوی خداوند به صورتی دریافت می کرد که برای دیگران غیر محسوس و از درک آنها مخفی بود.

۱. ر.ک: راغب اصفهانی، **المفردات فی غریب القرآن**.

۲. ر.ک: احمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغة** و محمد بن منظور، **لسان العرب**.

۳. عناوین بیانگر ویژگی قرآن در نحوه بیان

عناوین و اوصاف دیگری را می‌توان در قرآن یافت که دلالت بر نحوه بیان و ویژگی‌های ساختاری قرآن دارند:

مبین

این کلمه پنج بار به صورت نکره (بدون الف و لام) در قرآن آمده است؛ مانند: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا؛ نساء: ۱۷۴؛ «و نوری روشنگر به سوی شما فرو فرستادیم». (۳) و در پنج مورد دیگر به صورت معرفه (با الف و لام) آمده است؛ مانند: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ؛ یوسف: ۱؛ «آن آیات کتاب روشنگر است». (۴) توضیح معنای مبین ذیل عنوان «بیان» خواهد آمد.

متشابه

این کلمه در آیه ۲۳ سوره زمر، صفت برای کل قرآن به عنوان یک کتاب واقع شده است: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا؛ «خداوند، بهترین گفتار را به صورت کتابی همگون فرو فرستاد». و در آیه ۷ آل عمران، صفت بخشی از آیات قرآن است، در برابر بخشی دیگر که محکمت نامیده می‌شود: مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...؛ «بخشی از آن (قرآن) آیات محکم است. آنها مرجع (آیات دیگر) کتاب‌اند و بخشی دیگر (از آن) آیات متشابه‌اند».

۱. ر.ک: شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۰ - ۱۲۲.

۲. مانند: قصص: ۷؛ انفال: ۱۲؛ نحل: ۶۸؛ زلزال: ۵.

۳. چهار مورد دیگر عبارت‌اند از: مائده: ۱۵؛ حجر: ۱؛ نمل: ۱ و یس: ۶۹.

۴. موارد دیگر عبارت‌اند از: شعراء: ۲؛ قصص: ۲؛ زخرف: ۲ و دخان: ۲.

«متشابه» از ماده شبه به معنای مانند چیزی بودن است و چون باب تفاعل دال بر مشارکت دو چیز در ماده فعل است، «متشابه» همانندی دو چیز با یکدیگر را می‌رساند. پس هرگاه شیء واحدی به آن متصف شود، بدان جهت است که همانندی اجزای آن شیء واحد و نسبت آنها با یکدیگر در نظر گرفته شده است. این واژه، گاه در لازم معنای اصلی، یعنی مشتبه شدن به کار می‌رود؛ چنان که آیات متشابه (در برابر آیات محکم) به آیاتی گفته می‌شود که برای هر یک از آنها معانی متعددی تصور می‌شود که با یکدیگر مشتبه می‌گردند.

با توجه به نکات یاد شده، وصف کردن همه قرآن به متشابه، به لحاظ همانندی آیات قرآن با یکدیگر است. این همانندی یا ظاهری و یا معنوی است؛ همانندی ظاهری به این سبب است که همه آیات آن در حد اعجاز و دارای بلاغت می‌باشد؛ همانندی معنوی بدین لحاظ است که تضاد و تخالفی در مفاهیم قرآن وجود ندارد، بلکه همه با یکدیگر متناسب و هماهنگ هستند و هدف واحدی را دنبال می‌کنند.^(۱)

مثنائی

واژه مثنائی در دو آیه قرآن به کار رفته است: کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیْ؛ زمر: ۲۳؛ «کتابی همگون و بخش‌بخش»؛ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ؛ حجر: ۸۷؛ «و به تحقیق «سبع مثنائی» و قرآن بزرگ را به تو دادیم».

۱. در جلد دوم کتاب قرآن‌شناسی به‌طور مبسوط بحث متشابهات خواهد آمد.

مفسران در توضیح این کلمه، آرای مختلفی دارند که به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مثنای جمع غیر قیاسی مثنی است. مثنی اسم مفعول تشبیه به معنای مکرر است و چون مطالب قرآن و حتی در مواردی آیاتش تکرار می‌شود، این عنوان بر آن اطلاق شده است و یا به این لحاظ که مکرر تلاوت می‌شود و کهنگی پیدا نمی‌کند، بدان متصف شده است. (۱)

۲. این واژه جمع مثنی به معنای دوتا دوتا و جفت است. راز این اتصاف آن است که احکام قرآن با معارف آن، اندازش با تبشیر، و مواعظش با قصص جفت شده است. (۲)

۳. این کلمه جمع مثناء از ماده ثناء است؛ یعنی آیات قرآن ثنای الهی را در بردارد یا اینکه به سبب بلاغت و اعجازش، شنونده را به ثناگویی وامی‌دارد. (۳)

۴. مثنای جمع مثنیّه از ماده ثنی به معنای مایل شدن و مایل کردن دو چیز، یا به هم نزدیک کردن و به سوی یکدیگر برگرداندن دو طرف یک چیز (تا کردن) است و از آنجا که آیات قرآن مجموعه هماهنگی را تشکیل می‌دهند و با یکدیگر بستگی و پیوند دارند و بعضی از آنها بعضی دیگر را توضیح می‌دهند، به مثنای موصوف شده‌اند. (۴)

۵. وجه دیگری را می‌توان بیان کرد که شاید از همه وجوه پیش گفته روشن‌تر باشد و آن اینکه مثنای از ماده ثنی به معنای عطف، میل دادن و تا کردن است؛ به همین دلیل لغت‌شناسان، «مثنای الوادی» را به معاطف الوادی (پیچ و خم‌های درّه) معنا کرده‌اند؛ بر این اساس کلمه مثنای در خصوص قرآن، همان معنای آیات را افاده می‌کند. توضیح آنکه: قرآن کلامی است که برحسب اسلوب خاصش، مقطع‌های مشخصی دارد که خودبه‌خود از یکدیگر جدا می‌شوند، و همانند گفتارها و نوشتارهای دیگر نیست که باید فرازهای آنها را با توجه به معانی آنها از یکدیگر جدا کرد؛ عبارات قرآن خودبه‌خود در عین پیوستگی دارای مقطع‌های مشخصی هستند، مانند کاغذی که تا خورده و دارای لایه‌های متعددی باشد. به دلیل این ویژگی است که واژه مثنای بر این کتاب شریف اطلاق شده است.

۱. ر.ک: محمود بن عمر زمخشری، **الکشاف**، ج ۴، ص ۱۲۳؛ شهاب‌الدین محمود آلوسی، **روح المعانی**، ج ۱۳، ص ۳۸۲ و ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، **مجمع البیان**، ج ۷ - ۸، ص ۷۷۲، ذیل آیه ۲۳ زمر.

۲. ر.ک: فخرالدین محمد بن عمر رازی، **مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)**، ج ۲۶، ص ۴۴۶، ذیل آیه ۲۳ زمر.

۳. ر.ک: شهاب‌الدین محمود آلوسی، **روح المعانی**، ج ۱۳، ص ۳۸۲ ذیل آیه ۲۳ زمر و ج ۸، ص ۱۱۶، ۱۱۷ ذیل آیه ۸۷ حجر و زمخشری، **الکشاف**، ج ۲، ص ۵۸۷.

۴. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، **المیزان**، ج ۱۷، ص ۲۵۶.

در برخی از آیات، قرآن کریم به «عربی» وصف شده است؛ مانند: قُرْآنًا عَرَبِيًّا؛ یوسف: ۲؛ (۱) «خواندنی عربی»؛ حُكْمًا عَرَبِيًّا؛ رعد: ۳۷؛ «فرمانی عربی»؛ وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا؛ احقاف: ۱۲؛ «و این (قرآن) کتابی تصدیق کننده در قالب زبانی عربی است» (۲).

تفصیل و مفصل

این دو وصف در برخی آیات قرآن مطرح شده است؛ مانند: وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا؛ انعام: ۱۱۴؛ «با آنکه او (خدا) کسی است که کتاب را تفصیل یافته بر تو فرو فرستاد»؛ وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ؛ یونس: ۳۷؛ «بلکه تصدیق کننده آنچه (کتابهای آسمانی) پیش از آن و تبیین و توضیح (۳) کتاب است».

ماده «فصل» به معنای جدا کردن و تمییز دادن است. جدا کردن گاهی در امور حسی به کار می رود و بر فاصله انداختن میان دو امر مادی و محسوس دلالت دارد؛ و گاهی در امور اعتباری، مانند قضاوت؛ و گاهی در امور معنوی، مانند جدا کردن حق از باطل استعمال می شود و تفصیل به واسطه هیئت تفعلیل بر کثرت دلالت می کند (۴) اطلاق تفصیل و مفصل بر قرآن، به لحاظ باز کردن و توضیح دادن مطالب و تقریباً مرادف با تبیین است و مؤید آن این است که در ذیل آیات، گاهی تعبیر تبیین و گاهی تعبیر تفصیل به کار می رود. مثلاً در آیه ۱۱۸ بقره می فرماید: قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؛ «به تحقیق آیات را برای مردمی که اهل یقین باشند، بیان کردیم». و در آیه ۹۷ انعام می فرماید: قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ «به تحقیق آیات را برای مردمی که اهل دانش باشند، بیان کردیم». بنابراین «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» نظیر «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» خواهد بود.

۱. و نیز طه: ۱۱۳؛ زمر: ۲۸؛ فصلت: ۳؛ شوری: ۷ و زخرف: ۳.

۲. بحث درباره عربی بودن قرآن در فصل بعدی (مبحث نزول) به تفصیل خواهد آمد.

۳. نیز «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ»؛ یوسف: ۱۱۱.

۴. ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین؛ احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر و راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل ماده فصل.

خلاصه

۱. قرآن کریم در آیات متعددی با عناوین مفرد یا در قالب جمله به بیان اوصاف خود پرداخته است.
۲. قرآن پژوهان در باب تعداد عناوین یا اوصاف قرآن آرای مختلفی دارند، آنان که به دنبال اسم خاص مشهور یا عنوان مستقل قرآن بوده‌اند، عنوان‌های اندکی را مطرح کرده‌اند؛ اما دیگران که مقصودشان کاربرد لغوی «اسم» و «وصف» بوده به بیش از نود عنوان اشاره کرده‌اند.
۳. برخی از عناوین مانند «هدی»، «موعظه» و «رحمت» اوصاف ویژه قرآن نیستند و قرآن آنها را بر کتاب‌های آسمانی گذشته نیز اطلاق کرده است.
۴. عناوین قرآن را در دسته‌بندی‌های مختلفی می‌توان جای داد. یکی از آنها دسته‌بندی عناوین و اوصاف بر اساس نزدیک بودن مفادشان به یکدیگر است که در ده دسته قرار می‌گیرند:
 - دسته اول از عناوین، معرف قرآن، خصوصیات و اهداف آن نیستند؛ بلکه تنها عنوان مشیر یا بیانگر معنای جنسی هستند؛ مانند کتاب و کتب، صحف، حدیث، احسن‌الحديث، قول و قرآن؛
 - دسته دوم عناوینی است که بر از سوی خدا بودن قرآن تأکید دارند و نزول آن را از جانب خدا می‌دانند؛ مانند کلام الله و کلمات الله، تنزیل و منزل، آیات و وحی؛
 - دسته سوم، اوصاف و عناوینی است که بیانگر ویژگی قرآن در نحوه بیان است؛ مانند مبین، متشابه، مثنی، عربی، تفصیل و مفصل.
- در دروس بعد، از هفت دسته باقی‌مانده سخن خواهیم گفت.

پرسش‌ها

۱. «کتاب» در کدام دسته از عناوین قرآن جای دارد و مقصود از آن چیست؟
۲. صحف به چه معناست و در چه دسته‌ای از اوصاف قرآن قرار دارد؟
۳. وجوه مختلف کاربرد وصف «قرآن» درباره قرآن را توضیح دهید.
۴. تعبیر «کلام الله» سه بار در قرآن آمده است، این سه مورد را بنویسید.
۵. تنزیل یعنی چه؟ دست‌کم دو مورد از کاربرد آن درباره قرآن را بنویسید.
۶. صورت‌های مختلف کاربرد کلمه «آیات» درباره قرآن کریم را بنویسید.

۷. وحی به چه معناست؟ کاربرد این مفهوم را تحلیل کنید.

۸. «مثنائی» در کدام دسته از عناوین قرآن قرار دارد؟ آرای مفسران درباره معنای این واژه را بنویسید.

برای مطالعه بیشتر

برای آگاهی بیشتر در مورد اوصاف و عناوین قرآن، ر.ک:

۱. کتب تفسیری، ذیل واژه‌های ذکر شده در آیات مربوط.

۲. مرکز الثقافة والمعارف الاسلامیة، علوم القرآن عند المفسرین، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۲۱ - ۵۲.

۳. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: منشورات شریف رضی، بیدار، عزیزی، ج ۱، نوع ۱۷، ص ۱۷۸ - ۱۸۱ و ۱۸۵.

۴. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار الفکر، نوع ۱۵، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۵۸.

۵. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۹-۳۲.

۶. صالح، صبحی، مباحث فی علوم القرآن، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۹۰ م، ص ۱۷ - ۲۱.

۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن عبدالله، المفردات فی غریب القرآن، ذیل مواد واژه‌های مربوط.

۸. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات «القرآن»، تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۰، ذیل مواد واژه‌های مربوط.

اوصاف و عناوین قرآن (۲)

اوصاف ستایش‌آمیز و بیانگر اهمیت و فراوانی آثار قرآن

اوصاف بیانگر رابطه قرآن با سایر کتاب‌های آسمانی

عناوین بیانگر صحت محتوا و اتقان مضامین و روشنی مفاهیم قرآن

از دانش پژوه انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

۱. با اوصافی که قرآن را به جهت فراوانی آثار و برکاتش، می‌ستایند، آشنا شود و تشریح کند؛
۲. معنای اوصاف «تصدیق و مصدق» و «مهمین» را از جهت رابطه قرآن با سایر کتاب‌های آسمانی تشریح کند؛
۳. عناوین بیانگر صحت محتوا و اتقان مضامین قرآن را با ذکر مثال توضیح دهد.

... ثم انزل عليه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابيحہ و فرقاناً لا یخمد برہانہ و تبیاناً لا تہدم ارکانہ و شفاء لا تخشی استقامہ و عزاً لا تہزم انصارہ و حقاً لا تخذل اعوانہ و ہدی لمن أنتم بہ و عذراً لمن انتحلہ و برہاناً لمن تکلم بہ و آیۃ لمن توسم و علماً لمن وعی؛ پس قرآن را بر او فرو فرستاد (قرآن) نوری است کہ خاموشی ندارد، جدا کننده حق و باطل است کہ درخشش برہانش خاموشی نگیرد، روشنگری است کہ ستون‌های آن خراب نشود، شفابخشی است کہ از او خوف بیماری نرود، قدرتی است کہ یاورانش شکست نمی‌پذیرند و حقی است کہ حامیانش مغلوب (و خوار) نگردند.

(نہج البلاغہ، خطبہ ۱۹۸)

۴. اوصاف ستایش‌آمیز و بیانگر اهمیت و فراوانی آثار قرآن

دسته چهارم از عناوین، اوصافی است کہ قرآن را بہ دلیل برخورداری از فراوانی برکات و فواید آن می‌ستاید:

عظیم

این کلمہ فقط در یک مورد، در آیه ۸۷ سورہ حجر، برای قرآن صفت واقع شدہ است: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ؛ «و بہ تحقیق بہ تو «سبع مثنی» و قرآن بزرگ را دادیم».

عظیم صفت مشبہہ و بہ معنای بزرگ است. گویا ریشہ آن عظم بہ معنای استخوان باشد و بہ لحاظ آنکہ موجودات استخوان‌دار بہ بزرگی استخوان آنان بستگی دارد و «عَظُمَ الشَّيْءُ» بہ معنای بزرگ شدن استخوان آن است، عظمت، بہ معنای مطلق بزرگی تعمیم داده شدہ است. این واژہ ابتدا در اشیای حسی و سپس در امور اعتباری و معنوی بہ کار رفتہ است. (۱) توصیف قرآن کریم بہ «عظیم»، ہم بہ لحاظ حقیقت آن، کہ مرتبہ‌ای از علم الہی است، و ہم بہ لحاظ اهمیتش در تکامل انسان است.

ثقیل

واژه ثقیل فقط در آیه ۵ مزمل در وصف قرآن آمده است: **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**؛ «به راستی که بر تو گفتاری گران و سنگین می‌افکنیم».

ثقیل به معنای سنگین و طبق ظاهر آیه شریفه، وصف بخش اعظم قرآن است که تا آن زمان نازل نشده بود. سنگین بودن قرآن یا به جهت وظیفه طاقت‌فرسایی است که به عهده پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌گذارد و یا به لحاظ معارف بلندی است که تحمل آن دشوار است.

کریم

این کلمه نیز فقط در یک مورد در آیه ۷۷ واقعه، وصف قرآن قرار گرفته است: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ**؛ «به راستی که آن (کتاب) قرآن ارجمند است».

کریم به معنای پرارزش، ارجمند و گرامی است (۲) و موارد کاربرد وسیعی در قرآن و غیر قرآن دارد؛ به گونه‌ای که از جماد و نبات گرفته تا انسان و فرشته و حتی عرش و ذات اقدس الهی به آن وصف می‌شود (۱) و اتصاف قرآن به کریم به لحاظ مقام والا و ارجمندش نزد پروردگار و فراوانی خیرات و برکات آن برای مردم است.

۱. ر.ک: راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن.

۲. ر.ک: احمد بن محمد فیومی، **المصباح المنیر**؛ احمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغة** و محمد بن احمد ازهری، **تهذیب اللغة**.

مجید

این صفت در دو مورد در وصف قرآن آمده است: ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ؛ ق: ۱؛ «قی؛ سوگند به قرآن پربرکت»؛ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ؛ بروج: ۲۱؛ «بلکه آن قرآن پربرکت است».

گویا اصل معنای «مجید» وسعت است (۲) و توصیف ذات الهی به «مجید» به لحاظ وسعت رحمت وجود او، و وجه توصیف قرآن به مجید، وسعت برکات آن است.

مبارک

این کلمه در چهار مورد در وصف قرآن آمده است: وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ؛ انعام: ۹۲ و ۱۵۵؛ «و این کتاب بابرکتی است که آن را فرو فرستادیم» (۳).

«مبارک» اسم مفعول از بارک است که هم متعدی به کار رفته و هم با «فی» و «علی» متعدی می‌شود و در وصف اشخاص، اشیاء، زمان و مکان به کار می‌رود؛ مانند: وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا؛ مریم: ۳۱؛ «مرا مبارک قرار داد»؛ شَجَرَةٌ مُبَارَكَةٌ؛ نور: ۳۵؛ «و درختی بابرکت»؛ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ؛ دخان: ۳؛ «در شبی بابرکت»؛ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ؛ قصص: ۳۰؛ «در قطعه (سرزمین) بابرکت». مبارک به معنای بابرکت و اصل معنای برکت، ثبوت است. «برکه» به مکانی گفته می‌شود که آب در آن جمع شده (از جریان افتاده و ثابت شده) باشد و برکت، یعنی خیر ثابت (۴) قرآن به مبارک وصف می‌شود؛ چراکه منبع و مجمع خیرات ثابت بی‌شمار است.

۱. ر.ک: نمل: ۲۹ (جماد)، لقمان: ۱۰ (نبات)، دخان: ۱۷ (انسان)، یوسف: ۳۱ و تکویر: ۱۹ (فرشته)، مؤمنون: ۱۱۶ (عرش)، نمل: ۲۹ و انفطار: ۶ (خداوند).

۲. در مفردات راغب آمده است: الْمَجْدُ: السَّعَةُ فِي الْكَرَمِ وَالْجَلَالِ وَاصِلُ الْمَجْدِ مَنْ قَوْلِهِمْ: مَجَّدْتُ الْإِبِلَ: إِذَا حَصَلَتْ فِي مَرْعَى كَثِيرٍ وَاسِعٍ.

۳. و دو مورد دیگر عبارت‌اند از: ص: ۲۹ و انبیاء: ۵۰.

۴. ر.ک: احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح و راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن.

احسن‌الحديث

احسن‌الحديث یک بار در آیه ۲۳ سوره زمر درباره قرآن به کار برده شده و به معنای بهترین سخن است: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا؛ «خداوند، بهترین گفتار را به صورت کتابی همگون فرو فرستاد».

عزیز

این کلمه فقط در آیه ۴۱ سوره فصلت در وصف قرآن آمده است: إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ؛ «و راستی که آن (قرآن) کتابی شکست‌ناپذیر است که باطل به هیچ وجه به آن روی نمی‌آورد». گویا عزیز از «ارض‌عزاز» به معنای زمین سخت گرفته شده و معنای آن دشوار، نیرومند، غالب و شکست‌ناپذیر است. (۱) در اینجا ظاهراً معنای اخیر اراده شده است و مؤید آن، جمله «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» می‌باشد. البته از منظری هم می‌توان این صفت را از مجموعه صفاتی دانست که بر اتقان مضامین و محتوای قرآن دلالت دارد.

علی

این تعبیر فقط یک بار درباره قرآن به کار رفته است: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ؛ زخرف: ۴؛ «و به راستی که قرآن، در کتاب مادر (ام‌الکتاب) نزد ما والا و مستحکم است». «علی» صفت مشبیه از علو به معنای بلندی و والایی است و در امور حسی، اعتباری و معنوی به کار می‌رود. (۲) استعمال آن در مورد قرآن می‌تواند اشاره به علو اعتباری آن باشد به معنای «بلندمرتبه و شریف»؛ ولی با توجه به ظرف‌هایی که در این آیه برای آن ذکر شده، (فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا) باید گفت: قرآن به لحاظ مقام معنوی دارای علو حقیقی است؛ یعنی حقیقت آن در لوح محفوظ و نزد خدای متعال است؛ نه آنچه نقش بسته بر کاغذ و ادا شونده با الفاظ و نزد ماست.

۱. ر.ک: احمد بن فارس، همان؛ احمد بن محمد فیومی، **المصباح المنیر** و راغب اصفهانی، همان.

۲. ر.ک: احمد ابن فارس، همان؛ اسماعیل بن حماد جوهری، همان؛ راغب اصفهانی، همان و **المعجم الوسیط**.

۵. اوصاف بیانگر رابطه قرآن با سایر کتاب‌های آسمانی

برخی از اوصاف و عناوین، نسبت و وضعیت قرآن را در ارتباط با کتاب‌های پیشین آسمانی بیان می‌دارند:

تصدیق و مصدق

خداوند متعال در برخی آیات وصف «تصدیق» و «مصدق» را در مورد قرآن به کار برده است: وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ؛ يونس: ۳۷؛ «بلکه تصدیق‌کننده (و گواه درستی) کتاب‌های پیش از آن است»؛ (۱) مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ؛ بقره: ۸۹ و ۹۱؛ «تصدیق‌کننده آنچه نزد آنان (یهودیان) است»؛ (۲).

در همه این موارد منظور این است که قرآن مجید، نزول کتاب‌های پیشین (تورات و انجیل) را از طرف خدای متعال تصدیق می‌کند؛ البته روشن است که لازمه آن، تصدیق همه محتویات کتاب‌هایی که امروز به نام تورات و انجیل نامیده می‌شوند، نیست. (۳)

مهیمن

این کلمه فقط در آیه ۴۸ مائده در وصف قرآن آمده است: مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ؛ «در حالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین و مشرف بر آنان است».

واژه «مهیمن» از «هیمن علی کذا» به معنای «صار قیماً وحافظاً علیه» گرفته شده است. برخی ریشه اصلی آن را «ایمن» به معنای «صار رقیباً وشاهداً» دانسته‌اند. (۴) در هر حال، نوعی تسلط و اشراف در این واژه لحاظ گردیده است و بدان جهت بر قرآن اطلاق شده که این کتاب بر سایر کتاب‌های آسمانی اشراف و سیطره دارد و در نتیجه می‌تواند بعضی از احکام آنها را نسخ و بعضی دیگر را امضا و تثبیت کند؛ البته از اطلاق این واژه بر قرآن نمی‌توان نتیجه گرفت که این کتاب، کلیه احکام و معارف کتاب‌های آسمانی پیشین را در بردارد.

۱. و نیز یوسف: ۱۱۱.

۲. همچنین تعبیرهای **مصدق** (انعام: ۹۲)؛ **مصدق لما معکم** (بقره: ۴۱ و نساء: ۴۷)؛ **مصدقاً لما بین یدیه** (بقره: ۹۷، آل عمران: ۳، مائده: ۴۷، فاطر: ۳۱ و احقاف: ۳۰) در قرآن آمده است.

۳. در مبحث ادله از سوی خدا بودن قرآن (فصل سوم)، وجه دیگری برای کاربرد این دو واژه خواهد آمد.

۴. ر.ک: محمد بن احمد ازهری، **تهذیب اللغة**؛ فیروزآبادی، **القاموس المحيط و المعجم الوسیط**.

۶. عناوین بیانگر صحت محتوا و اتقان مضامین و روشنی مفاهیم قرآن

دسته دیگری از عناوین بر درستی و اتقان محتوا و روشنی مفاهیم قرآن دلالت دارد؛ مفاهیمی که قوای فکری و عقلانی انسان را تغذیه و حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌سازد:

علم

در چهار مورد خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است که ما جاءَك مِنَ الْعِلْمِ؛ بقره: ۱۲۰ و ۱۴۵؛ «آنچه از علم به سوی تو آمد» (۱) که تنها مصداق مورد نظر آیه از علم یا یکی از مصادیق آن و دست‌کم سبب حصول علم را می‌توان قرآن دانست.

برهان

خداوند در آیه ۱۷۳ سوره نساء می‌فرماید: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ «به تحقیق که برهانی از سوی خداوندگارتان برایتان آمده است». معنای برهان در این آیه شریفه، دلیل روشنی است که جای شک و شبهه‌ای باقی نگذارد و منظور از آن قرآن است.

بیان و تبیان

در آیه ۱۳۸ سوره آل عمران چنین آمده است: هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ؛ «این (قرآن) روشنگری برای مردم است». و در آیه ۸۹ نحل نیز فرموده است: وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ؛ «و بر تو کتاب را فرو فرستادیم که بیانگر همه چیز است».

۱. نیز آل عمران: ۶۱ و رعد: ۳۷.

بینه و بینات

در آیه ۱۵۷ سوره انعام آمده: فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ «به تحقیق که برای شما دلیل روشنی از سوی خداوندگارتان آمد». احتمالاً مصداق بینه در آیات ۵۷ انعام، ۱۷ هود، ۱۳۳ طه و ۱۴ محمد(صلی الله علیه وآله) و نیز منظور از البینه در آیه اول و چهارم سوره بینه، قرآن است.

خداوند متعال در آیه ۱۸۵ بقره در وصف قرآن می‌فرماید: وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى؛ «و دلایل روشنی از هدایت» و ظاهراً مراد از البینات در برخی آیات نیز قرآن است(۱) و قبلاً گفته شد که آیات قرآن در مواردی به بینات توصیف شده است.

«بیان» مصدر فعل لازم، به معنای واضح و روشن شدن است و به معنای مصدر و اسم فاعل متعدی (روشن کردن و روشنکننده) نیز به کار می‌رود؛(۲) «بینه» صفت مشبّهه از فعل متعدی، به معنای روشنکننده است؛ و «تبیان» مصدر سماعی از فعل متعدی به معنای روشن کردن است.(۳)

«مبین» نیز که پیش از این گذشت، از همین ماده، یعنی اسم فاعل از «أَبَانَ» است و به معنای لازم و متعدی (روشن و روشن کننده) استعمال می‌شود.

اطلاق بیان و تبیان بر قرآن، بدین لحاظ است که این کتاب، همه حقایق را که بشر باید از آنها آگاه باشد و بدون آگاهی از آنها نمی‌تواند راه سعادت را بی‌یابد، روشن می‌کند؛ و ظاهراً منظور از «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» نیز روشن ساختن اموری است که بیان آنها در شأن قرآن می‌باشد.

کلمه «شِءٍ» مقید است و قید آن، از قراین مقامی و مناسبت حکم و موضوع فهمیده می‌شود؛(۴) چنان که منظور از «کل شیء» در آیه ۲۳ نمل که می‌فرماید: وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ «و از هر چیز (مربوط به حکومت) به او (ملکه سبا) داده شده بود»، همه لوازم سلطنت است، نه همه اشیای جهان هستی.

۱. مانند بقره: ۲۰۹ و ۲۵۳؛ آل عمران: ۸۶ و مؤمن: ۶۶.

۲. ر.ک: محمد بن احمد ازهری، تهذیب اللغة، اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح و المعجم الوسیط.

۳. ر.ک: همان.

۴. توضیح بیشتر درباره این آیه، در جلد دوم کتاب قرآن‌شناسی مبحث جامعیت قرآن خواهد آمد.

در آیه ۱۲۹ بقره، ۱۶۴ آل عمران و ۲ جمعه درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین آمده است: **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛** «و کتاب و حکمت بدیشان می‌آموزد». (۱) و در آیات ۴ و ۵ سوره قمر می‌فرماید: **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ * حِكْمَةٌ بِالْغَةِ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ؛** «و قطعاً از اخبار (گذشتگان) آنچه سبب انزجار (از کفر) است، برایشان آمد؛ حکمتی رسا، پس هشدارها سودی نمی‌بخشد».

منظور از کلمه «الحکمة» که در چندین آیه بر الکتاب عطف شده، ظاهراً همان حکمت‌های مندرج در کتاب و از باب ذکر خاص بعد از عام، یا به تعبیر دقیق‌تر، ذکر جزء بعد از کل است. البته این احتمال وجود دارد که منظور از «الکتاب» در این آیات، خصوص قوانین یا سایر اجزای کتاب (غیر از حکمت) باشد که در این صورت، از قبیل عطف متباینان خواهد بود. در هر صورت، مقصود از حکمت، بخشی از قرآن است و آیه ۳۹ سوره اسراء که بعد از چند دستور حکیمانه می‌فرماید: **ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ؛** «آن (سفارش‌ها) از حکمت‌هایی است که خداوندگارت به تو وحی کرده»، مؤید این برداشت است. همین آیه نیز این احتمال را که منظور از «الحکمة» خصوص حکمت نظری باشد، تضعیف می‌کند؛ زیرا این آیات، حکمت نظری و عملی را در بردارد. (۲)

حکم

در آیه ۳۷ رعد آمده است: **وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا؛** «و بدین‌سان آن (قرآن) را فرمانی عربی نازل کردیم» که مقصود از آن قرآن است. برای حکم در این آیه دو معنای متفاوت ذکر شده است: نخست به معنای دستورالعمل قطعی یا قضاوت مخصوص در امور مورد اختلاف؛ و قرآن مجید، از آن جهت که در بردارنده احکام الزامی است و بین مردم، به‌ویژه در امور مورد اختلاف، قضاوت می‌کند، حکم نامیده شده است. دوم به معنای حکمت است و بر قرآن به سبب اشتغال بر معارف الهی، «حکم» اطلاق شده است. گویا معنای اول، با سیاق آیه سازگارتر است.

این عنوان می‌تواند به لحاظ آنکه مبین روشنگری قرآن نسبت به امور مورد نیاز انسان است، در دهمین دسته از عناوین نیز قرار گیرد.

۱. نیز در آیات بقره: ۱۵۲ و ۲۱۳؛ نساء: ۱۱۳ و احزاب: ۳۴، عنوان «حکمت» بر قرآن اطلاق شده است.

۲. چنان‌که خواهد آمد این عنوان در آیه ۵ قمر به وصف بالغه توصیف شده است.

لفظ «الحکیم» در چهار آیه، به صورت صفت برای قرآن مجید آمده است: «الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ؛ یونس: ۱، لقمان: ۲؛ «الْم. آن آیات کتاب باحکمت است». (۱)

حکیم به معنای صاحب حکمت است و توصیف قرآن به آن به سبب اشتغال این کتاب بر معارف یقینی (حکمت نظری) یا دستورهای حکیمانه (حکمت عملی) و یا هر دوی آنهاست. احتمال دیگر در معنای حکیم آن است که محکم به معنای متقن و غیر قابل نقض باشد؛ چنان که در آیه اول از سوره هود می‌فرماید: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ؛ «کتابی که آیاتش استحکام یافته است». (۲) در اطلاق حکیم به معنای محکم بر قرآن، عدم اختلاف و تناقض، نسخ ناشدنی یا محفوظ بودن آن از تغییر و تحریف لحاظ شده است.

با توجه به اینکه احتمال دارد در آیه ۴ زخرف منظور، مرتبه وجود بسیط قرآن قبل از نزول به این جهان باشد، مجموع احتمالات درباره حکیم به سه احتمال می‌رسد:

الف) حکیم یعنی باحکمت؛ ب) حکیم یعنی محکم و متقن؛ ج) حکیم یعنی دارای حقیقت بسیط. احتمال اخیر در آیه ۴ زخرف، با توجه به ظرف‌های «فِي أُمِّ الْكِتَابِ» و «لَدَيْنَا» روشن‌تر است. احتمالات دیگری نیز ذکر شده که چندان حایز اهمیت نیست؛ از جمله آنکه منظور از حکیم، حاکم بین حق و باطل یا حاکم به حلال و حرام یا حاکم به بهشت و دوزخ (برای مطیع و عاصی) است. (۱)

۱. نیز همین وصف در آیه ۵۸ آل عمران با تعبیر «الذکر الحکیم» و در آیه ۴ زخرف به صورت نکره آمده است.

۲. بیان دیگری از «احکام آیات» که در این آیه شریفه مطرح شده، در مبحث نزول تدریجی قرآن خواهد آمد.

فرقان

در آیه اول سوره فرقان، از قرآن مجید با وصف فرقان یاد شده است: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛ «خجسته باد کسی که بر بنده خود فرقان (جداسازنده حق از باطل) را فرو فرستاد تا هشدار دهنده‌ای برای جهانیان باشد». ظاهراً منظور از «الفرقان» در آیه ۱۸۵ بقره و ۳ آل عمران نیز قرآن است.

ماده «فرق» به معنای جدا کردن و تمییز دادن و «فرقان» مصدر یا اسم مصدر است. (۲) تعبیر فرق به معنای حسی آن، در آیه ۵۰ سوره بقره در قرآن به کار رفته است: وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؛ «و به یاد آورید آن گاه را که برایتان دریا را شکافتیم؛ پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را در حالی که نظاره می‌کردید، غرق کردیم» که منظور، شکافتن رود نیل برای بنی‌اسرائیل است.

کلمه «فرقان» گرچه ممکن است به معنای اسم مفعولی، به لحاظ تفرق و تدرج آیات (متفرق و جدای از هم نازل شدن)، بر قرآن اطلاق شود، ولی ظاهراً در همه مواردی که در مورد قرآن (یا تورات) به کار رفته، به معنای اسم فاعل (جداکنده و تمییزدهنده) و به لحاظ تمییز دادن بین حق و باطل است.

فصل

این وصف فقط در آیه ۱۳ طارق آمده است: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ؛ «و به راستی که آن (قرآن) گفتاری فیصله‌دهنده است و شوخی نیست».

چنان‌که پیش‌تر گفتیم «فصل» مصدر و به معنای جدا کردن دو یا چند چیز از یکدیگر است و در امور مادی، اعتباری و معنوی به کار می‌رود. فصل، هنگامی که صفت قول و حکم قرار گیرد، در لازم معنای اصلی به مفهوم قاطع و غیر قابل برگشت، استعمال می‌شود؛ بنابراین، مقصود از قول فصل بودن قرآن، این می‌شود که سخن قاطع جدا کننده حق از باطل است و جای ابهام و تردید باقی نمی‌گذارد؛ از این رو در ادامه می‌فرماید: وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ؛ «قرآن شوخی و پوچ نیست و سخنی جدی است».

۱. سه عنوان علی، عزیز و حکیم به لحاظ آنکه علاوه بر ستایش‌آمیز بودن، بر استواری و والایی و مصونیت قرآن دلالت دارند، می‌توانند در دسته جداگانه‌ای نیز قرار گیرند.

۲. ر.ک: اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن والمعجم الوسیط.

قیم و غیر ذی عوج

هر یک از این دو وصف فقط در یک آیه، در وصف قرآن آمده است: وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قَيِّمًا؛ كهف: ۱؛ «و برای آن (قرآن) کژی قرار نداد؛ مستقیم و بی انحراف»؛ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ؛ زمر: ۲۸؛ «قرآنی عربی بدون کژی و انحراف».

قیم از ماده قیام به معنای راست ایستادن است و هرگاه با حرف جر متعدی شود، معنای برپا کردن، مراقبت و حفظ نمودن را دارد. قَیِّم طفل، کسی است که کارهای او را انجام می‌دهد و منافعی را حفظ می‌کند. گاهی قَیِّم از قیمت گرفته می‌شود و به معنای ارزشمند است. (۱) قَیِّم در آیه اول كهف، ظاهراً به معنای مستقیم و بدون انحراف و اعوجاج، و تقریباً معادل با «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» است و جمله «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» آن را تأیید و تفسیر می‌کند. «قَیِّم» در آیه ۳ سورة بینه (فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ) به معنای ارزشمند، بر قرآن اطلاق شده است.

حق و حق‌الیقین

کلمه «حق» در سی و شش مورد بر قرآن اطلاق شده است؛ مانند: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ؛ بقره: ۲۶؛ «اما کسانی که ایمان آوردند، می‌دانند که به راستی آن (مثل)، حق و از سوی خداوندگارشان است». و در هفت مورد دیگر ظاهراً یا احتمالاً منظور از «الحق» قرآن است. (۱) در آیه ۵۱ سورة حاقه کلمه «حق‌الیقین» بر قرآن اطلاق شده است. احتمالاً منظور از این کلمه در آیه ۹۵ سورة واقعه نیز قرآن است.

«حق»، مصدر و به معنای ثبوت است و در معنای وصفی «ثابت» نیز به کار می‌رود. (۲) هر چیز در ظرف ثبوتش، حق است و بر این اساس، همه موجودات حتی موجودات اعتباری هم به لحاظ ثباتی که دارند حق نامیده می‌شوند؛ ولی گاهی حق به معنای ثابتِ دائم و مطلق به کار می‌رود و در مقابل آن، چیزهای فناپذیر، باطل شمرده می‌شوند (۳) و گاهی به معنای ثابتِ بالذات استعمال می‌شود که منحصر به خدای متعال است.

حق به معنای کلام یا اعتقاد یا ادعای مطابق با واقع و تقریباً مرادف با صدق نیز به کار می‌رود. گفته شده که اگر نظر به مطابقت حکم (کلام یا اعتقاد) با واقع باشد، لغت «صدق» به کار می‌رود و اگر نظر به مطابقت واقع با حکم (کلام یا اعتقاد) باشد لفظ «حق» استعمال می‌شود. (۴) واژه حق در مورد اعمال، به لحاظ آنکه دارای مصالح واقعی هستند و در مورد امور اعتباری، با توجه به ثبوت آنها در ظرف اعتبار نیز استعمال می‌شود.

کاربرد حق در مورد قرآن یا به لحاظ حقایقی است که از آنها حکایت می‌کند؛ یا به لحاظ درست بودن ادعای از سوی خدا بودن آن است.

۱. ر.ک: محمد بن منظور، لسان العرب و المعجم الوسیط.

صدق

مصدق «الصدق» در آیه ۳۲ سوره زمر: **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصُّدُقِ إِذْ جَاءَهُ؛** «چه کسی ستمکارتر از آن است که دروغ بر خدا بسته و چون (سخن) راست (قرآن) برایش آمد، آن را تکذیب می‌کند»، قرآن است؛ چنان که ظاهراً مقصود از «الصدق» در آیه ۳۳ همین سوره نیز قرآن است.

بلاغ و بالغه

در آیه ۵۲ سوره ابراهیم بر قرآن «بلاغ» اطلاق شده است: **هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ؛** «این (معارف قرآنی) بیان رسایی برای مردم است». و احتمالاً منظور از «بلاغ» در آیه ۳۵ احقاف نیز قرآن است.

در آیه ۵ سوره قمر می‌فرماید: **حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ؛** «حکمتی رسا، پس بیم‌ها و هشدارها سودی نمی‌بخشد». کلمه «بلاغ» به معنای «بلاغ» و نیز «کفایت» به کار می‌رود (۱) و در این مورد، هر دو معنا، محتمل است و شاید معنای دوم مناسب‌تر باشد. «بالغه» که صفت حکمت قرار گرفته، یا به لحاظ بیان رسای قرآن است که معارف خود را به گویاترین بیان ادا می‌کند و یا به لحاظ محتوای آن است که در نهایت صواب و درستی است. معنای دوم با سیاق آیه سازگارتر است.

۱. مائده: ۴۸ و ۸۳؛ انعام: ۵۷؛ اسراء: ۸۱؛ سبأ: ۴۹؛ فصلت: ۵۳ و زخرف: ۷۸.

۲. ر.ک: محمد بن منظور، همان؛ فیروزآبادی، **القاموس المحيط و المعجم الوسيط**.

۳. ر.ک: راغب اصفهانی، **المفردات فی غریب القرآن**.

۴. ر.ک: نورالدین جزایری، **فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات**، باب الحاء، الفرق بین الحق و الصدق، ص ۱۰۶.

۵. ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ماده بلغ.

خلاصه

در این درس سه دسته دیگر از دسته‌های ده‌گانه عناوین و اوصاف قرآن به شرح زیر مطرح شد:

دسته چهارم: عناوینی است که بیانگر اهمیت و فراوانی فواید و برکات قرآن بوده و آن را به دلیل برخورداری از این برکات می‌ستایند؛ مانند: عظیم، ثقیل، کریم، مجید، مبارک، احسن‌الحديث، عزیز و علی.

پنجمین دسته، اوصافی است که بیانگر رابطه قرآن با سایر کتاب‌های آسمانی می‌باشند؛ مانند: تصدیق و مصدق، و مهیمن.

ششمین دسته عناوینی است که بیانگر صحت محتوا و اتقان مضامین و روشنی مفاهیم قرآن می‌باشند؛ مانند: علم، برهان، بینة و بینات، حکمت، حکم، حکیم، فرقان، فصل، قیّم و غیر ذی عوج، حق و حق‌الیقین، صدق، و بلاغ و بالغه.

چهار دسته دیگر از عناوین باقی‌مانده در درس بعد خواهد آمد.

پرسش‌ها

۱. قرآن کریم با دیگر کتاب‌های آسمانی چه رابطه‌ای دارد و کدام عنوان‌ها بیانگر آن است؟

۲. راز اطلاق واژه «حکیم» بر قرآن چیست؟

۳. درباره مفهوم واژه‌های حق و صدق توضیح دهید و موارد کاربرد این دو را در قرآن با هم مقایسه کنید.

برای مطالعه بیشتر

برای آگاهی بیشتر در مورد اوصاف و عناوین قرآن، ر.ک:

۱. کتب تفسیر، ذیل واژه‌های ذکر شده در آیات مربوط.

۲. مرکز الثقافة والمعارف الاسلامیة، علوم القرآن عند المفسرین، قم: مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۲۱ - ۵۲.

۳. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: منشورات شریف رضی، بیدار، عزیزی، ج ۱، نوع ۱۷، ص ۱۷۸ - ۱۸۱ و ۱۸۵.

۴. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار الفکر، نوع ۱۵، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۵۸.

۵. رامیار، محمود، چاپ دوم، تاریخ قرآن، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۹-۳۲.
۶. صالح، صبحی، مباحث فی علوم القرآن، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۹۰ م، ص ۱۷ - ۲۱.
۷. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، ذیل مواد واژه‌های مربوط.
۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات «القرآن»، تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۰، ذیل مواد واژه‌های مربوط.

اوصاف و عناوین قرآن (۳)

عناوین بیانگر غفلت‌زدا و زمینه‌ساز بودن قرآن نسبت به پذیرش حق

عناوین بیانگر برانگیزنده بودن قرآن

عنوان بیانگر شفا بودن قرآن برای امراض باطنی

عناوین بیانگر روشن‌گری قرآن نسبت به همه مراحل کمال یا ابعاد انسان

فهرست عناوین و اوصاف مستقل و تبعی

از دانش‌پژوه انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

۱. از عناوین بیانگر غفلت‌زدا بودن قرآن، «ذکر»، «ذکری» و «تذکره» را توضیح دهد؛

۲. مقصود از اطلاق «بشیر»، «نذیر» و «عذر» بر قرآن را بیان کند؛

۳. وجه اطلاق «شفاء» بر قرآن را بداند؛

۴. هر یک از عناوین بیانگر ویژگی روشنگری و هدایتگری قرآن نسبت به تمام مراحل کمال وجودی انسان را تشریح کند؛

۵. اوصاف و عناوین قرآن را بر اساس مستقل و تبعی بودن دسته‌بندی کند.

... ثم انزل علیه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابحه وفرقناً لا یخمد برهانه وتبیاناً لا تهدم ارکانه وشفاء لا تخشی استقامه وعزاً لا تهزم انصاره وحقاً لا تخذل اعوانه وهدی لمن أنتم به وعذراً لم انتحله وبرهاناً لمن تکلم به وآیه لمن توسم وعلماً لمن وعی؛ پس قرآن را بر او فرو فرستاد (قرآن) نوری است که خاموشی ندارد، جدا کننده حق و باطل است که درخشش برهانش خاموشی نگیرد، روشنگری است که ستون‌های آن خراب نشود، شفابخشی است که از او خوف بیماری نرود، قدرتی است که یاورانش شکست نمی‌پذیرند و حقی است که حامیانش مغلوب (و خوار) نگردند.

(نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸)

۷. عناوین بیانگر غفلت‌زدا و زمینه‌ساز بودن قرآن نسبت به پذیرش حق

بعضی از عناوین دلالت بر این دارند که قرآن دل را بیدار و از غفلت خارج و برای پذیرش حق آماده می‌سازد:

ذکر

کلمه «الذکر» در هشت مورد بر قرآن اطلاق شده است. (۱) در آیه ۵۸ آل عمران نیز همراه با وصف حکیم در مورد قرآن به کار رفته است: ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ؛ «آن (حقایق) که بر تو تلاوت می‌کنیم، از آیات (الهی) و یادآوری با حکمت است». (۱) کلمه «ذکر» (بدون الف و لام) نیز در سه مورد بر قرآن اطلاق شده است. (۲) در آیه ۵۰ انبیاء با وصف مبارک: وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ...؛ «و این (قرآن) یادآور مبارکی است که فرو فرستادیم»، و در موارد دیگری با تعبیر «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»، (۳) «لَذِكْرُ لَّكَ»، (۴) «ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي»، (۵) «ذِكْرِي» (۶) و «ذُكْرُكُمْ» (۷) آمده و مراد از آن در تمام این موارد قرآن است. (۸) در اول سوره ص نیز می‌فرماید: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ؛ «سوگند به قرآن یادآور».

۱. حجر: ۶ و ۹؛ نحل: ۴۴؛ یس: ۱۱؛ ص: ۸؛ فصلت: ۴۱؛ قمر: ۲۵ و قلم: ۵۱.

ذکری

در آیات ذیل، واژه ذکری بر قرآن اطلاق شده است: **إِنَّهُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ**؛ انعام: ۹۰؛ «آن (قرآن) جز یادآوری برای جهانیان (چیز دیگری) نیست»؛ **وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ**؛ اعراف: ۲؛ «و یادآوری برای مؤمنان است»؛ **وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ**؛ هود: ۱۲۰؛ «و تو را در این (قرآن یا داستان‌ها سخن) حق و پند و یادآوری برای مؤمنان آمد»؛ **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**؛ عنکبوت: ۵۱؛ «به راستی در آن (قرآن) برای مردمی که ایمان می‌آورند رحمت و یادآوری است».

۱. در سه مورد احتمالاً مراد از «الذکر» قرآن است: فرقان: ۱۸ و ۲۹ و زخرف: ۵.

۲. یس: ۶۹؛ طه: ۹۹؛ طلاق: ۱۰. در آیه ۴۹ ص، ۳ صافات و ۵ مرسلات نیز احتمالاً منظور از «ذکر» قرآن است.

۳. یوسف: ۱۰۴؛ ص: ۸۷؛ تکویر: ۲۷ و قلم: ۵۲.

۴. زخرف: ۴۴.

۵. انبیاء: ۲۴.

۶ ص: ۸.

۷. انبیاء: ۱۰.

۸. احتمالاً مصداق «ذکری» در آیات ۱۰۱ کهف، ۱۲۴ طه و ۱۱۰ مؤمنون و «ذکر ربهم» در آیه ۴۲ انبیاء و «ذکر الرحمن» در ۳۶ زخرف و «ذکرنا» در ۲۸ کهف و ۲۹ نجم و «ذکرهم» مکرر در آیه ۷۱ مؤمنون، قرآن است.

تذکره

در برخی آیات قرآن وصف «تَذَكُّرَةً» برای قرآن آمده است؛ مانند: وَإِنَّهُ لَتَذَكُّرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ؛ حاقه: ۴۸؛ «و راستی که قرآن پند و یادآوری برای پرهیزکاران است». (۱)

«ذکر» به معنای یاد کردن و به یاد داشتن است و به معنای به زبان آوردن نام یا سخن گفتن درباره کسی نیز به کار می‌رود (چون لازم غالبی یاد کردن کسی، به زبان آوردن نام اوست) و به معنای صیت و آوازه، ثناء، و شرف نیز استعمال می‌شود. (۲) واژه ذکر بر چیزی که موجب یادآوری، عبرت و پند گرفتن شود نیز اطلاق می‌گردد. ذکر و تذکره نیز از همین ماده و به معنای یادبود و یادآوری است.

اطلاق ذکر بر قرآن یا به این مناسبت است که مردم را به یاد خدا (یا همه آنچه را که باید به یاد داشته باشند) می‌اندازد؛ یا به جهت یادآوری و نقل داستان پیشینیان یا مواظ و اندرزهای آنان است. اگر تقابل آن را با غفلت در نظر بگیریم و به آیاتی که منشأ سقوط و شقاوت انسان را غفلت می‌دانند توجه کنیم، همانند آیه: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ اعراف: ۱۷۹؛ «آنان چون چارپایانند؛ بلکه از چارپایان گمراه‌ترند. آنان (در واقع) همان بی‌خبرانند»، اهمیت این وصف قرآن به خوبی ظاهر می‌شود. توضیح آنکه انسان در آغاز زندگی، مانند حیوانات تابع غرایز و امیال نفسانی است و تمام همت او صرف ارضای آنها می‌شود و افراد، معمولاً توجهی به راز آفرینش خود و هدف نهایی زندگی ندارند و درک‌های فطری و حضوری ایشان نیز مبهم و ناآگاهانه است. تعبیری که از این حالت حکایت می‌کند، همان «غفلت» است، و نخستین هدف پیامبران و کتاب‌های آسمانی این است که بشر را از این حالت خارج سازند و به فکر و اندیشه وادارند و به آگاهی، هشیاری و بیداری برسانند: «لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسیٰ نعمته». (۳) به عبارت دیگر، او را از مرز حیوانیت گذرانده، وارد قلمرو انسانیت کنند؛ بر این اساس می‌توان گفت که قرآن کریم هم به همین مناسبت، ذکر نامیده شده است: وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ؛ قمر: ۱۷؛ «و ما به تحقیق قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم. پس آیا پندپذیری هست؟»

۱. و در موارد دیگری نیز آمده است: طه: ۳؛ مزمل: ۱۹؛ دهر: ۲۹؛ مدثر: ۵۴؛ عبس: ۱۱ و مدثر: ۴۹.

۲. رک: احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین و محمد بن منظور، لسان العرب.

۳. (خداوند پیامبران خود را برانگیخت) تا عهد و پیمان الهی را که فطری آنان بود، از آنان طلب و نعمت فراموش شده را یادآوریشان کنند (نهج البلاغه، تنظیم و تصحیح صبحی صالح، خطبه اول، ص ۳۳).

در آیات ۱۳۸ آل عمران و ۳۴ نور آمده است: وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ؛ «و پندی برای پرهیزکاران است». نیز در آیه ۵۷ یونس می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ؛ «ای مردم به تحقیق شما را از سوی خداوندگارتان پندی آمد». (۱)

«موعظه» اسم مصدر از وعظ و به معنای پند و اندرز است (۲) و بر حادثه‌ای که موجب عبرت گردد نیز اطلاق می‌شود؛ (۳) مانند آیه ۶۶ سوره بقره: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ؛ «پس (مسخ) آن (گروه از یهودیان) را عبرتی برای معاصران و آیندگان آنان و پندی برای پرهیزکاران قرار دادیم». موعظه در حقیقت عبارت است از چیزی که موجب رقت و نرمی دل می‌شود؛ آن را به سوی خدا و پذیرفتن حق مایل ساخته، از سرکشی، طغیان، تمرد و عصیان باز می‌دارد؛ بنابراین نه تنها برای فهماندن مطلب، بلکه برای تأثر قلب و رام شدن آن انجام می‌گیرد؛ به عبارت دیگر سر و کار آن با دل است نه با عقل.

۸. عناوین بیانگر برانگیزنده بودن قرآن

گروه دیگری از اوصاف و عناوین قرآن دلالت بر جنبه برانگیزانندگی آن دارد. این عناوین بیانگر این نکته است که قرآن کریم مخاطب خود را به حرکت و فعالیت در جهت کمال وامی‌دارد:

۱. نیز در آیه ۱۲۰ هود همین وصف آمده است.

۲. ر.ک: احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة و اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح.

۳. ر.ک: المعجم الوسیط.

در آیه ۴ فصلت آمده است: بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؛ «(قرآن کتابی است) بشارت و بیم دهنده؛ پس بسیاری از آنان روی گرداندند و در نتیجه حرف‌شنوی ندارند». (۱) در برخی آیات، قرآن کریم با عنوان «بشری» وصف شده است. (۲) همچنین در آیه ۶ مرسلات آمده است: فَأَلْمُفْقِيَاتِ ذِكْرًا عُدْرًا أَوْ نُذْرًا؛ «پس سوگند به فرشتگان القا کننده آیات پندآموز قرآن، به منظور آنکه پوزش یا بیمی باشد».

«بشری» مانند بشارت و به معنای مژده و خبر شادبخش است و آورنده آن را بشیر می‌گویند. (۳) «انذار» خبر دادن از چیز ترسآوری است که بتوان از آن، تحفظ و خودنگهداری کرد. «نذیر» به معنای انذار و نیز به معنای منذر (بیم دهنده) استعمال می‌شود و گاهی بر آنچه باید از آن بیم داشت (متعلق انذار) نیز اطلاق می‌گردد. (۴) نذر بر وزن قفل نیز مصدر و به معنای انذار است. (۵)

اطلاق بشیر و نذیر بر قرآن بدین لحاظ است که خبرهای شادکننده برای اهل ایمان و اطاعت، و خبرهای ترسآور برای اهل کفر و عصیان را در بردارد. این اوصاف، از این نظر اهمیت دارد که انگیزه فعالیت‌های انسان، ترس و امید است و فقط شناختن حق و باطل برای انگیزش او کافی نیست؛ البته منشأ ترس، گاهی آلام و رنج‌های زودگذر مادی، گاهی عذاب و شکنجه ابدی و گاهی محرومیت از وصال محبوب سرمدی است؛ چنان‌که منشأ امید، گاهی لذت‌ها و منافع دنیایی، گاهی نعمت‌های جاودانی و گاهی قرب و رضوان الهی است. (۶) مردمی که هنوز به آخرت و جهان ابدی ایمان نیاورده‌اند، ترسشان از محرومیت مادی و امیدشان به منافع دنیایی است و ضعفا و متوسطان از مؤمنان، ترسشان از عذاب دوزخ و امیدشان به خشنودی و نزدیکی او است.

۱. احتمالاً منظور از نذیر در آیات ۱ فرقان، ۵۶ نجم و ۳۶ مدثر نیز قرآن است.

۲. مانند: بقره: ۹۷؛ نحل: ۸۹ و ۱۰۲؛ نمل: ۲ و احقاف: ۱۲.

۳. ر.ک: محمد بن منظور، لسان العرب؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن و المعجم الوسیط.

۴. ر.ک: محمد بن منظور، همان، المعجم الوسیط و راغب اصفهانی، همان.

۵. ر.ک: محمد بن منظور، همان؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۶ مرسلات.

۶. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ؛ همانا گروهی خدای را به خاطر میل (به پاداش) پرستیدند که این عبادت تاجران است و گروهی خدای را به خاطر ترس (از عذاب) پرستیدند که این عبادت بردگان است و گروهی خدای را به خاطر سپاس‌گزاری از او پرستیدند که این عبادت آزادگان است» (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴). امام صادق (علیه السلام) در روایتی عبادت کنندگان را سه دسته کرده و در وصف دسته سوم فرمودند: «وَصِئِفُ مِنْهُمْ يَعْبُدُونَهُ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ؛ و دسته‌ای از آنان به خاطر (عشق و) محبت به خدا او را می‌پرستند که این عبادت کریمان است» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۸، ص ۲۰۰).

قرآن شریف دارای همه گونه انذار و تبشیر متناسب با حال و فکر هر دسته از مردم است؛ از این رو در این باب، جامع‌ترین برنامه تربیتی را برای طبقات مختلف مردم که دارای استعداد، بینش و همت‌های متفاوت هستند، در بر دارد و هر کسی را با بیانی که درخور فهم و استعدادش باشد، به سوی کمال و سعادت سوق می‌دهد.

«عذر» مصدر و به معنای عذر آوردن و معذور داشتن آمده است. (۱) مقصود از اطلاق عذر بر قرآن، آن است که خداوند با فرو فرستادن قرآن اتمام حجت می‌کند و یا اینکه قرآن را برای بندگان با ایمان خویش، عذری قرار داده که با عمل به آن، در پیشگاه خداوند معذور خواهند بود. اتمام حجت، یکی از اهداف قرآن و به طور کلی یکی از اهداف ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است که در بحث اهداف قرآن به آن خواهیم پرداخت. (۲) عذر بودن عمل به دستورهای الهی نیز بدان جهت است که هیچ کس نمی‌تواند - چنان که باید - حق خداوندی را ادا کند. (۳)

۹. عنوان بیانگر شفا بودن قرآن برای امراض باطنی

شفا

یکی از عناوین قرآن «شفاء» است که بر رفع موانع و علاج امراض باطنی انسان دلالت دارد. این کلمه در سه مورد به صورت نکره بر قرآن کریم اطلاق شده است: آیه ۵۷ یونس: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ؛ «ای مردم به تحقیق از سوی خداوندگارتان پند و بهبودی‌بخش بیماری‌های درون برایتان آمد». و آیه ۸۲ اسراء: وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ؛ «و از قرآن آنچه که بهبودی‌بخش و رحمت برای مؤمنان است فرو فرستادیم». و آیه ۴۴ فصلت: قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ؛ «ای پیامبر بگو آن (قرآن) برای کسانی که ایمان آوردند، رهنمود و بهبودی‌بخش است».

۱. برخی نیز عذر و نذر را جمع عذیر و نذیر دانسته‌اند (ر.ک: سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد).

۲. ر.ک: جلد دوم قرآن‌شناسی، مبحث اهداف قرآن.

۳. در یک روایت نبوی هم آمده است: «ما عبدناك حق عبادتك وما عرفناك حق معرفتك؛ بار خدایا چنان که شایسته پرستش تو است، تو را عبادت نکردیم و چنان که شایسته معرفت تو است، تو را نشناختیم» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۷، ص ۲۳).

«شِفَاء» مصدر و به معنای بهبود بخشیدن از بیماری و درمان کردن آن است و به عنوان اسم مصدر، به معنای بهبودی و درمان نیز استعمال و بر دارو و چیزی که موجب بهبودی می‌شود نیز اطلاق می‌گردد.(۱)

اطلاق «شِفَاء» بر قرآن کریم، از نوع سوم و به لحاظ درمان کردن بیماریهای معنوی انسان است؛ چنان که در آیه ۵۷ یونس به آن تصریح شده است. اختصاص این واژه به مؤمنان در دو آیه دیگر به لحاظ تأثیر فعلی آن است؛ مانند اختصاص دادن هدایت قرآن به «متقین» و «محسنین» که در بعضی از آیات آمده است.(۲)

۱۰. عناوین بیانگر روشنگری قرآن نسبت به همه مراحل کمال یا ابعاد انسان

و سرانجام دسته‌ای از عناوین مربوط به ویژگی روشنگری و هدایتگری قرآن نسبت به تمام مراحل کمال وجودی انسان است. یعنی هم فکر و عقل را در مرحله شناخت هدایت کرده، بینش درست و یقینی به انسان می‌بخشد و هم به دل روشنی و آگاهی داده، آن را برای گرایش و پذیرش حق مهیا می‌سازد، و هم روح را گام به گام در سیر صعودی، همراهی و راهنمایی می‌کند تا درجات عالی کمال را یکی پس از دیگری بی‌ماید و به هدف نهایی برسد:

۱. ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین؛ محمد بن منظور، لسان العرب و المعجم الوسیط.

۲. روشن است که شفا بودن قرآن برای امراض معنوی انسان، به معنای نادرستی شفاجویی از آیات قرآن برای امراض بدنی نیست؛ چنان که صحت استشفای برای امراض بدنی، آن گونه که از روایات مبارک استفاده می‌شود، دلیل تعمیم معنای ظاهر این آیات (به حسب استعمال متعارف) به استشفای برای امراض بدنی نیست؛ زیرا ممکن است استفاده مورد نظر در آن روایات از قبیل استناد به بطن آیه یا نوع دیگری باشد.

در بعضی از آیات قرآن کلمه نور به کار رفته که مقصود از آن قرآن است؛ مانند: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا؛ نساء: ۱۷۴؛ «و به سوی شما نوری روشنگر فرو فرستادیم» (۱).

اطلاق نور بر قرآن ظاهراً به این لحاظ است که راه سعادت انسان را روشن و او را از حقایق هستی آگاه می‌سازد؛ همچنین ممکن است به لحاظ حقیقت متعالی آن باشد که از سرچشمه بی‌نهایت نور، یعنی خدای متعال صادر شده است و در صورتی که منظور از نور در آیه نور «مَثَلُ نُورِهِ...» قرآن باشد، وجه اخیر مناسب‌تر است.

بصائر

در آیات ذیل، کلمه بصائر به کار رفته است: قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِّن رَّبِّكُمْ؛ انعام: ۱۰۴؛ «به تحقیق شما را بصیرت‌هایی از سوی خداوندگارتان آمد»؛ هَذَا بِصَائِرٍ مِّن رَّبِّكُمْ؛ اعراف: ۲۰۳؛ «این (معارف قرآنی) بصیرت‌هایی از سوی خداوندگارتان است»؛ هَذَا بِصَائِرٍ لِلنَّاسِ؛ جاثیه: ۲۰؛ «این (معارف قرآنی) بصیرت‌هایی برای مردم است».

«بصائر» جمع بصیرت به معنای بینش است و بر چیزهایی مانند دلیل و پند که موجب بینش عقل و دل می‌شود نیز اطلاق می‌گردد. (۲) آیات قرآن به انسان امکان می‌دهد که راه راست را ببیند و آن را از چاه بازشناسد. چشم دل را بینا می‌سازد تا حقایق را با نور باطنی ببیند؛ ولی اگر کسی عناد ورزید و چشم خود را بست و نخواست از آن استفاده کند، نتیجه معکوس می‌گیرد؛ چنان که ذیل آیه ۱۰۴ سوره انعام می‌فرماید: فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا؛ «پس هر کس چشم دل را (با قرآن) بینا سازد، به سود او، و هر کس خود را کور باطن کند، به زیان او است». مناسبت ابصار با بصائر روشن است و نیازی به توضیح ندارد. در آیه ۴۴ فصلت نیز آمده است: وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى؛ «و کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی و قرآن بر آنان (سبب) کور باطنی است».

۱. سایر موارد از این قبیل است: مائده: ۱۵؛ اعراف: ۱۵۷؛ شوری: ۵۲ و تغابن: ۸. همچنین احتمالاً منظور از نور در آیات زیر، قرآن است: توبه: ۳۲؛ صف: ۸ و نور: ۳۵.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین؛ احمد ابن فارس، معجم مقاییس اللغة و محمد بن منظور، لسان العرب.

در آیات متعددی قرآن به «هدی» وصف شده است؛ مانند: ذَلِكَ هُدًى لِّلَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ انعام: ۸۸؛ «آن (قرآن) رهنمود خداوند است که هر کس را می‌خواهد با آن راهنمایی می‌کند» (۱) در آیات زیادی بعد از توصیف قرآن به «هدی» طوایف خاصی را ذکر می‌کند که مشمول هدایت قرآن بوده و به وسیله آن رهنمون می‌شوند که در بحث شرایط بهره‌مندی از قرآن (۲) خواهد آمد. در مواردی نیز محتمل است که منظور از «الهدی» قرآن باشد (۳).

این وصف قرآن دلالت دارد بر اینکه انسان به طرف هدف و مقصدی در حرکت است و برای شناختن راهی که او را به هدف برساند، به راهنما نیاز دارد. این وظیفه را قرآن به عهده گرفته است؛ اما اینکه هدف نهایی چیست و راه صحیح آن کدام است و قرآن چگونه بشر را راهنمایی می‌کند، در بحث اهداف فعل خدا (۴) و اهداف قرآن (۵) بررسی خواهد شد.

رحمت

در برخی آیات «رحمت» بر قرآن اطلاق شده است؛ مانند: هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ اعراف: ۵۲؛ رهنمود و رحمتی است برای مردمی که ایمان می‌آورند (۱) در آیه ۵۱ عنکبوت و ۶ دخان نیز تعبیر «رحمة» در مورد نزول قرآن به کار رفته که ظاهراً صفت قرآن است.

۱. و زمر: ۲۳.

۲. ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، قرآن‌شناسی، ج ۲، مبحث شرایط بهره‌مندی از قرآن.

۳. نساء: ۱۱۵؛ اعراف: ۱۹۳ و ۱۹۸؛ توبه: ۳۳؛ اسراء: ۹۴؛ قصص: ۵۷؛ سبأ: ۳۲؛ محمد: ۲۵ و ۳۲؛ فتح: ۲۸؛ نجم: ۲۳ و صف: ۹.

۴. ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، خداشناسی (از مجموعه معارف قرآن)، مبحث افعال الهی.

۵. ر.ک: جلد دوم قرآن‌شناسی، مبحث اهداف قرآن.

اطلاق «رحمة» بر قرآن بدان جهت است که از یک سو قرآن با هدایت انسان‌ها و دادن بینش‌های ضروری به آنها برای رسیدن به سعادت واقعی، رحمتی عام را برای همه اصناف انسان‌ها فراهم می‌سازد و از سوی دیگر برای اصناف ویژه انسان‌ها که به این بینش‌ها و راهنمایی‌ها تن می‌دهند، رحمت خاص الهی را به ارمغان می‌آورد؛ بنابراین، اختصاص دادن رحمت قرآن به مؤمنان، محسنان، مسلمانان و یقین‌داران که در آیات آمده، بدان لحاظ است که گروه‌های یاد شده از مواهب آن بهره‌مند می‌شوند و با عمل به آن، در طول سیر تکاملی خود به سوی سعادت، فلاح و قرب به خدا، مشمول رحمت خاصه الهی می‌شوند. (۲)

گفتیم که عناوین یاد شده را می‌توان از دیدگاه‌های مختلفی دسته‌بندی کرد. دسته‌بندی ارائه شده در این فصل، یک دسته‌بندی محتوایی بود که برحسب آن، عناوین و اوصاف قرآن به ده دسته تقسیم‌بندی شد و درباره هر یک از این ده دسته نکات مختلفی از قبیل معنا یا معانی لغوی، راز اطلاق هر یک از عناوین و اوصاف یاد شده بر قرآن و وحدت یا تعدد معانی آنها در قرآن توضیحاتی ارائه شد. در پایان این درس، اوصاف و عناوین قرآن را بر اساس مستقل یا تبعی بودن نیز دسته‌بندی نموده و در دو جدول جداگانه ارائه می‌نماییم.

همان گونه که در درس اول گفتیم منظور از **عناوین استقلالی یا مستقل**، واژه‌هایی هستند که به خودی خود و بدون آنکه صفت واژه دیگری قرار گیرند، بر قرآن اطلاق شده‌اند. جدول ذیل، این عناوین، تعداد موارد اطلاق شده آنها بر قرآن، همچنین آیات و سوره‌هایی را که این عناوین در آنها بهکار رفته، نشان می‌دهد:

۱. سایر موارد عبارت‌اند از: یوسف: ۱۱؛ نحل: ۶۴؛ انعام: ۱۵۷؛ اعراف: ۲۰۳؛ یونس: ۵۷؛ اسراء: ۸۲؛ نمل: ۷۷؛ نحل: ۸۹؛ لقمان: ۳ و جاثیه: ۲۰.

۲. تعبیرات دیگری در قرآن شریف وجود دارد که بر این کتاب عزیز قابل انطباق است؛ ولی چون با صراحت بر آن اطلاق نشده، از ذکر آنها در شمار عناوین قرآن خودداری می‌کنیم. این موارد عبارت‌اند از: ۱. «**خیر**» در آیه: مَا يَوْذُو الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ؛ «کسانی از اهل کتاب که کافر شدند و نیز مشرکان، خوش ندارند از سوی خداوندگارتان خیری بر شما فرود آید». نیز در آیه ۳۰ نحل آمده است: وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا؛ «و (هنگامی که) به کسانی که پرهیزکاری کردند گفته شود: خداوندگارتان چه فرو فرستاده است؟ می‌گویند خیر و نیکی». ۲. «**روح**» در آیه ۵۲ شوری: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا؛ «و بدین‌سان از فرمان خویش روحی را به تو وحی کردیم». ۳. «**حبل الله**» در آیه ۱۰۳ آل عمران: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا؛ «و همگان به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید». ۴. «**امر الله**» در آیه ۵ طلاق: ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ؛ «آن فرمان خداست که به سوی شما فرو فرستاده است». عناوین دیگری نیز وجود دارد که بر بخشی از قرآن اطلاق شده است؛ مانند «**ام الكتاب**» در آیه ۷ آل عمران: مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ؛ «بخشی از قرآن آیات محکم است. آنها مرجع کتاب (آیات دیگر قرآن) هستند».

جدول ۱-۱ فهرست عناوین و اوصاف مستقل

ردیف	عنوان	تعداد مورد	آدرس (سوره: آیه)
۱ و ۲	کتب و کتاب	۴۷	بقره: ۲، ۱۷۶، ۲۳۱؛ آل عمران: ۷ (دو بار)؛ نساء: ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۶ (دو بار)، ۱۴۰؛ مائده: ۴۸؛ انعام: ۱۱۴؛ اعراف: ۱۹۶؛ یونس: ۱، ۳۷؛ یوسف: ۱؛ رعد: ۱؛ حجر: ۱؛ نحل: ۶۴؛ کهف: ۱؛ مریم: ۱۶، ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۶؛ شعراء: ۲؛ قصص: ۲، ۸۶؛ عنکبوت: ۴۵، ۴۷، ۵۱؛ لقمان: ۲؛ سجده: ۲؛ فاطر: ۳۱، ۳۲؛ زمر: ۱، ۲، ۴۱؛ مؤمن: ۲؛ شوری: ۱۷، ۵۲؛ زخرف: ۲؛ دخان: ۲؛ جاثیه: ۲ و احقاف: ۲.
۳	صحف	۲	عبس: ۱۳ و بینه: ۲.
۴ و ۵	حدیث و احسن الحدیث	۴	طور: ۳۴؛ کهف: ۶؛ واقعه: ۸۱ و قلم: ۴۴.
۶	قول	۶	مؤمنون: ۶۸؛ قصص: ۵۱؛ زمر: ۱۸؛ مزمل: ۵؛ طارق: ۱۳ و حاقه: ۴۰.
۷ و ۸	کلام الله و کلمات الله	۱ و ۳	بقره: ۷۵؛ توبه: ۶؛ فتح: ۱۵ و کهف: ۲۷.

ردیف	عنوان	تعداد مورد	آدرس (سوره: آیه)
۹	القرآن	۵۰	بقره: ۱۸۵؛ نساء: ۸۲؛ مائده: ۱۰۱؛ انعام: ۱۹؛ اعراف: ۲۰۴؛ توبه: ۱۱۱؛ یونس: ۳۷؛ یوسف: ۳؛ حجر: ۸۷، ۹۱؛ نحل: ۹۸؛ اسراء: ۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۶۰، ۸۲، ۸۸، ۸۹؛ کهف: ۵۴؛ طه: ۲، ۱۱۴؛ فرقان: ۳۰، ۳۲؛ نمل: ۱، ۶، ۷۶، ۹۲؛ قصص: ۸۵؛ روم: ۵۸؛ سبأ: ۳۱؛ زخرف: ۳۱؛ احقاف: ۲۹؛ محمد: ۲۴؛ ق: ۱، ۴۵؛ قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰؛ رحمن: ۲؛ حشر: ۲۱؛ مزمل: ۴، ۲۰؛ دهر: ۲۳ و انشقاق: ۲۱.
۱۰ و ۱۱	تنزیل و منزل	۵ و ۳	شعراء: ۱۹۲؛ فصلت: ۲، ۴۲؛ واقعه: ۸۰؛ حاقه: ۴۳؛ اسراء: ۱۰۶؛ دهر: ۲۳؛ انعام: ۱۱۴.
	تنزیل الکتاب	۵	سجده: ۲؛ زمر: ۱؛ غافر: ۲؛ جاثیه: ۲ و احقاف: ۲.
۱۲	آیات	۲۴	آل عمران: ۵۸، ۱۱۸؛ بقره: ۲۱۹، ۲۶۶؛ مائده: ۷۵؛ انعام: ۴۶، ۵۵، ۶۵، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۶؛ اعراف: ۳۲، ۵۸، ۱۷۴؛ توبه: ۱۱؛ یونس: ۵، ۲۴؛ رعد: ۲؛ نور: ۱۸، ۵۸، ۶۱؛ روم: ۲۸ و حدید: ۱۷.
	آیات الله	۷	بقره: ۲۵۲؛ آل عمران: ۱۰۱، ۱۰۸؛ قصص: ۸۷؛ احزاب: ۳۴ و جاثیه: ۸، ۶.
	آیات + رب	۵	کهف: ۲۲، ۵۷؛ مؤمنون: ۵۸؛ فرقان: ۷۳ و جاثیه: ۱۱.
	آیاتی	۴	بقره: ۴۱؛ مائده: ۴۴؛ اعراف: ۱۴۶ و زمر: ۵۸.
	آیاته	۱۷	بقره: ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۴۲؛ آل عمران: ۱۰۳، ۱۶۴؛ مائده: ۸۹؛ انعام: ۲۱، ۱۱۸؛ انفال: ۲؛ توبه: ۶۵؛ یونس: ۱۷؛ هود: ۱؛ نور: ۵۹؛ ص: ۲۹؛ فصلت: ۳؛ جاثیه: ۶ و جمعه: ۲.
	آیاتنا	۲۴	بقره: ۱۵۱؛ نساء: ۵۶؛ انعام: ۵۴، ۶۸، ۱۵۰، ۱۵۷؛ اعراف: ۱۸۲؛ انفال: ۳۱؛ حج: ۵۱، ۷۲؛ نمل: ۸۱؛ قصص: ۴۵؛ عنکبوت: ۴۷، ۴۹؛ روم: ۵۳؛ لقمان: ۷؛ سبأ: ۵، ۳۸؛ فصلت: ۲۸، ۴۰؛ شوری: ۳۵؛ قلم: ۱۵؛ مدثر: ۱۶ و مطففین: ۱۳.

ردیف	عنوان	تعداد مورد	آدرس (سوره: آیه)
۱۲	آیات بینات	۵	بقره: ۹۹؛ حج: ۱۶؛ عنکبوت: ۴۹؛ حدید: ۹ و مجادله: ۵.
	آیاتنا بینات	۶	یونس: ۱۵؛ مریم: ۷۳؛ حج: ۷۲؛ سبأ: ۴۳ و احقاف: ۷.
	آیات مبینات	۲	نور: ۴۳ و ۴۶.
۱۳	حق	۳۶	بقره: ۲۶، ۹۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹؛ آل عمران: ۶۰؛ نساء: ۱۷۰؛ مائده: ۸۴؛ انعام: ۵، ۶۶؛ یونس: ۹۴، ۱۰۸؛ هود: ۱۷، ۱۲۰؛ رعد: ۱، ۱۹؛ کهف: ۲۹؛ حج: ۵۴؛ مؤمنون: ۷۰، ۹۰؛ قصص: ۴۸، ۵۳؛ عنکبوت: ۶۸؛ سجده: ۳؛ سبأ: ۶، ۴۳؛ فاطر: ۳۱؛ صافات: ۳۷؛ زخرف: ۲۹، ۳۰؛ احقاف: ۷؛ محمد: ۲، ۳؛ ق: ۵؛ حدید: ۱۶ و ممتحنه: ۱.
	الحق	۷	مائده: ۴۸، ۸۳؛ انعام: ۵۷؛ اسراء: ۸۱؛ سبأ: ۴۹؛ فصلت: ۵۳ و زخرف: ۷۸.
۱۴	حق الیقین	۲	حافه: ۵۱ و واقعه: ۹۵.
۱۵	صدق	۲	زمر: ۳۲، ۳۳.
۱۶	علم	۴	بقره: ۱۲۰، ۱۴۵؛ آل عمران: ۶۱ و رعد: ۳۷.
۱۷	برهان	۱	نساء: ۱۷۳.
۱۸ و ۱۹	بیان و تبیان	۲	آل عمران: ۱۳۸ و نحل: ۸۹.
۲۰	بینة	۷	انعام: ۵۷، ۱۵۷؛ هود: ۱۷؛ طه: ۱۳۳؛ محمد: ۱۴ و بینة: ۱ و ۴.
۲۱	بینات	۵	بقره: ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۵۳؛ آل عمران: ۸۶ و مؤمن: ۶۶.
۲۲ و ۲۳	بلاغ و بالغه	۳	ابراهیم: ۵۲؛ احقاف: ۳۵ و قمر: ۵.
۲۴	حکمت	۹	بقره: ۱۲۹، ۱۵۲، ۲۳۱؛ آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه: ۲؛ نساء: ۱۱۳؛ احزاب: ۳۴؛ قمر: ۵ و اسراء: ۳۹.
۲۵	حکم	۱	رعد: ۳۷.
۲۶	فرقان	۳	فرقان: ۱؛ بقره: ۱۸۵ و آل عمران: ۳.

ردیف	عنوان	تعداد مورد	آدرس (سوره: آیه)
۲۷ و ۲۸	تفصیل و مفصل	۳	انعام: ۱۱۴؛ یونس: ۳۷ و یوسف: ۱۱۱.
	فصل	۲	طارق: ۱۳ و انعام: ۹۷.
۲۹	نور	۸	نساء: ۱۷۴؛ مائده: ۱۵؛ اعراف: ۱۵۷؛ شوری: ۵۲؛ تغابن: ۸؛ توبه: ۳۲؛ صف: ۸ و نور: ۳۵.
۳۰	بصائر	۳	انعام: ۱۰۴؛ اعراف: ۲۰۳ و جائیه: ۲۰.
۳۱	هدی	۶	جائیه: ۱۱؛ بقره: ۱۸۵؛ انعام: ۸۸؛ هود: ۱۵۷؛ زمر: ۲۳ و جن: ۱۳.
	الهدی	۱۲	نساء: ۱۱۵؛ اعراف: ۱۹۳، ۱۹۸؛ توبه: ۳۳؛ اسراء: ۹۴؛ قصص: ۵۷؛ سبأ: ۳۲؛ محمد: ۲۵، ۳۲؛ فتح: ۲۸؛ نجم: ۲۳ و صف: ۹.
۳۲	الذکر	۸	حجر: ۶، ۹؛ نحل: ۴۴؛ یس: ۱۱؛ ص: ۸؛ فصلت: ۴۱؛ قمر: ۲۵ و قلم: ۵۱.
	ذکر	۳	یس: ۶۹؛ طه: ۹۹ و طلاق: ۱۰.

۳۳	ذکری	۴	انعام: ۹۰؛ اعراف: ۲؛ هود: ۱۲۰ و عنکبوت: ۵۱.
۳۴	تذکره	۶	طه: ۳؛ حاقه: ۴۸؛ مزمل: ۱۹؛ دهر: ۲۹؛ مدثر: ۵۴ و عبس: ۱۱.
	التذکره	۱	مدثر: ۴۹.
۳۵	موعظه	۵	آل عمران: ۱۳۸؛ نور: ۳۴؛ یونس: ۵۷؛ هود: ۱۲۰ و بقره: ۶۶.
۳۹-۳۶	بشیر و بشری و نذیر و عذر و نذر	۱۰	فصلت: ۴؛ فرقان: ۱؛ نجم: ۵۶؛ مدثر: ۳۶؛ بقره: ۹۷؛ نحل: ۸۹؛ نمل: ۲؛ احقاف: ۱۲ و مرسلات: ۶.
۴۰	شفاء	۳	یونس: ۵۷؛ اسراء: ۸۲ و فصلت: ۴۴.
۴۱	رحمت	۱۳	انعام: ۱۵۷؛ اعراف: ۵۲؛ یوسف: ۱۱۱؛ نحل: ۶۴؛ اعراف: ۲۰۳؛ یونس: ۵۷؛ اسراء: ۸۲؛ نمل: ۷۷؛ نحل: ۸۲؛ لقمان: ۳؛ جائیه: ۲۰؛ عنکبوت: ۵۶ و دخان: ۶.
۴۲	وحی	۲	نجم: ۴ و انبیاء: ۴۵.

عناوین تبعی، عناوین و اوصافی هستند که صفت واژه دیگری قرار گرفته‌اند. تعداد عناوین تبعی هیجده عنوان است که جدول ذیل این عناوین، تعداد موارد اطلاق شده بر قرآن و همچنین آیات و سوره‌هایی را که این عناوین در آنها بر قرآن اطلاق شده، نشان می‌دهد.

جدول ۱-۲ فهرست عناوین و اوصاف تبعی

ردیف	عنوان	تعداد مورد	آدرس (سوره: آیه)
۱	علی	۱	زخرف: ۴.
۲	حکیم	۴	آل عمران: ۵۸؛ لقمان: ۲؛ زخرف: ۴ و یونس: ۱.
۳	عظیم	۱	حجر: ۸۷.
۴	ثقیل	۱	مزل: ۵.
۵	کریم	۱	واقعه: ۷۷.
۶	مجید	۲	ق: ۱ و بروج: ۲۱.
۷	مبارک	۴	انعام: ۹۲، ۱۵۵؛ ص: ۲۹ و انبیاء: ۵۰.
۸	عزیز	۱	فصلت: ۴۱.
۹	قیم	۱	کهف: ۲.
۱۰	غیر ذی عوج	۱	زمر: ۲۸.
۱۱	تصدیق	۲	یونس: ۳۷ و یوسف: ۱۱۱.
۱۲	مصدق	۱۰	بقره: ۴۱، ۸۹، ۹۱، ۹۷؛ انعام: ۹۲؛ نساء: ۴۷؛ آل عمران: ۳؛ مائده: ۴۸؛ فاطر: ۳۱ و احقاف: ۳۰.
۱۳	مهمین	۱	مائده: ۴۸.
۱۴	فصل	۱	طارق: ۱۳.
۱۵	مبین (نکره)	۵	نساء: ۱۷۴؛ مائده: ۱۵؛ حجر: ۱؛ نمل: ۱ و یس: ۶۹.
	المبین (معرفه)	۵	یوسف: ۱؛ شعراء: ۲؛ قصص: ۲؛ زخرف: ۲ و دخان: ۲.
۱۶	متشابه	۱	زمر: ۲۳.
۱۷	مثانی	۲	زمر: ۲۳ و حجر: ۸۷.
۱۸	عربی	۶	یوسف: ۲؛ طه: ۱۱۳؛ زمر: ۲۸؛ فصلت: ۳؛ شوری: ۷ و زخرف: ۳.

در فصل بعد، با نحوه نزول قرآن، واژگان و مفاهیمی که در بردارنده نزول این کتاب پربرکت الهی هستند، آشنا خواهید شد.

خلاصه

در این درس چهار دسته باقی مانده از مجموع عناوین قرآن به شرح زیر مطرح شد:

دسته هفتم عناوینی است که بیانگر غفلت زدایی و زمینه ساز بودن قرآن نسبت به پذیرش حق می باشد؛ مانند: ذکر، ذکری، تذکره، موعظه.

دسته هشتم از عناوین بیانگر نیروی برانگیزنده قرآن است؛ مانند بشری، بشیر، نذیر، عذر و نذر.

دسته نهم شامل یک عنوان است که بیانگر «شفا» بودن قرآن در امراض باطنی می باشد.

دسته دهم و آخرین دسته، عناوینی است که بیانگر روشنگری قرآن نسبت به همه مراحل کمال یا ابعاد انسان است؛ مانند: نور، بصائر، هدی و رحمت.

در پایان این فصل مجموع عناوین قرآن را در دسته بندی دیگری بر اساس مستقل یا تبعی بودن آنها در قالب دو جدول ارائه کردیم.

پرسش ها

۱. اهمیت وصف قرآن کریم به «ذکر» را توضیح دهید.
۲. کدام عنوان ها بیانگر نیروی برانگیزنده قرآن اند؟
۳. مقصود از شفا بودن قرآن چیست؟
۴. اطلاق عنوان «نور» بر قرآن را با توجه به آیاتی که این واژه در آنها آمده، تشریح کنید.
۵. وجه اطلاق بصائر، هدی و رحمت بر قرآن را توضیح دهید.
۶. مقصود از عناوین مستقل و تبعی قرآن چیست؟ با ذکر چند نمونه توضیح دهید.

برای مطالعه بیشتر

برای آگاهی بیشتر در مورد اوصاف و عناوین قرآن، ر.ک:

۱. کتب تفسیر و مفردات ذیل عناوین و اوصاف ذکر شده در این درس.

۲. مرکز الثقافة و المعارف الاسلامیة، علوم القرآن عند المفسرين، قم: مكتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۲۱ - ۵۲.
۳. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: منشورات شریف رضی، بیدار، عزیزی، نوع ۱۷، ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۸۱ و ۱۸۵.
۴. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ ق، نوع ۱۵، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۵۸.
۵. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۹-۳۲.
۶. صالح، صبحی، مباحث فی علوم القرآن، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۹۰ م، ص ۱۷ - ۲۱.
۷. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، ذیل مواد واژه‌های مربوط.
۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات «القرآن»، تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۰، ذیل مواد واژه‌های مربوط.

نزول قرآن

درس چهارم: واژگان بیانگر نزول

درس پنجم: عناصر اصلی نزول قرآن و راز عربی بودن آن

واژگان بیانگر نزول قرآن

نزول، انزال، تنزیل

مجیئ

ایتاء، اتیان

از دانش پژوه انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

۱. تعابیر مختلف بیانگر نزول قرآن را بداند؛
۲. واژگان بیانگر نزول قرآن را معنا و تفسیر کند؛
۳. تفاوت مفاد برخی از واژگان بیانگر نزول با یکدیگر را دریابد.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ؛ شعراء: ۱۹۳-۱۹۵؛ «روح‌الامین (فرشته وحی) قرآن را بر قلب تو فرود آورد تا از بیم دهندگان باشی؛ به زبان عربی روشن».

در فصل گذشته، از عناوین و اوصاف قرآن کریم سخن گفتیم؛ در این فصل به بحث نزول که یکی از محوری‌ترین مباحث علوم قرآنی است، می‌پردازیم. مبحث نزول قرآن، موضوعات و مسائل متعددی از جمله واژگان بیانگر نزول قرآن، مفهوم نزول قرآن، نازل کننده قرآن، آنچه نازل شده، دریافت‌کننده قرآن، چگونگی نزول، زمان، انواع و مراتب نزول را در برمی‌گیرد.^(۱)

قرآن کریم خود را نازل شده از سوی خدا دانسته و برای ادای این مطلب واژگان و تعابیر مختلفی را به کار گرفته است. در این درس این واژه‌ها را مرور می‌کنیم.

واژگان بیانگر نزول قرآن

در قرآن مجید، به آیات فراوانی برمی‌خوریم که از نزول قرآن و انتساب آن به خداوند سخن گفته‌اند. از آنجا که ذکر همه آن موارد ضرورت ندارد و با ظرفیت مباحث این کتاب متناسب نیست، در هر مورد به ذکر یکی دو نمونه اکتفا می‌شود.^(۱)

۱. مسائل یاد شده را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف قرآنی، روایی و احیاناً تاریخی و عقلی مورد بررسی قرار داد. آنچه که در این کتاب و فصل ارائه می‌شود پرداختن به آنها از منظر خود قرآن است.

۱. نزول، انزال و تنزیل

این واژگان که دارای یک ماده لغوی می‌باشند، بیشترین و شاید گویاترین واژگانی هستند که در بیان نزول قرآن به کار رفته‌اند، نظیر:

– نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ؛ شعراء: ۱۹۳، ۱۹۴؛ «روح الامین (فرشته وحی) آن (قرآن) را بر قلب تو فرود آورد تا از بیم‌دهندگان باشی».

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ؛ بقره: ۱۷۶؛ «آن (عذاب) به این دلیل است که خداوند کتاب (قرآن) را به حق فرو فرستاد».

– لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ؛ حشر: ۲۱؛ «اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آن را از ترس (و درک عظمت) خدا فروشکسته و از هم پاشیده می‌دید».

آیات بیانگر نزول قرآن که در آنها سه واژه نزول، انزال، و تنزیل به کار رفته نوعاً از زبان خدا و مربوط به نزول کل قرآن است؛ ولی آن دسته از آیات یاد شده که ناظر به بخش خاصی از قرآن است، مانند آیه اول سوره نور: سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ «این سوره‌ای است که آن را فرو فرستاده و عمل به آن را واجب کرده‌ایم و در آن آیات روشنی را فرو فرستادیم تا از آن پند گیرند». یا از زبان غیر خدا و حتی به عنوان استهزا نسبت به نزول قرآن بیان شده، مانند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً؛ فرقان: ۳۲؛ «و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یک‌جا و یک‌باره بر او (پیامبر) فرود نیامده است؟» این گونه آیات هم حاکی از مطرح بودن چنین ادعایی از سوی خدا در قرآن است؛ و مجموع این آیات با اختلافی که در مرتبه دلالت دارند، ادعای این کتاب مبنی بر نزول آن از سوی خدا را کاملاً نشان می‌دهند.

۱. در مفاد و مدلول واژگان به کار رفته در این آیات نیز احياناً آرای مختلفی وجود دارد که بررسی و نقد آنها، مجال دیگری را می‌طلبد.

تفاوت انزال و تنزیل

بعضی از مفسران و لغت‌شناسان فرق بین انزال و تنزیل را چنین بیان کرده‌اند: انزال، دلالت بر نزول دفعی، و تنزیل، دلالت بر نزول تدریجی دارد. در آیاتِ ناظر به نزول قرآن نیز، آن‌گاه که وحدت و دفعی بودن نزول مراد بوده، تعبیر انزال به‌کار رفته است؛ مانند آیه شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛ بقره: ۱۸۵؛ «ماه رمضان که در آن قرآن فرود آمده است». و در مواردی که تکثیر و تدریج در نظر بوده، از تعبیر تنزیل استفاده شده است؛ مانند: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ حجر: ۹؛ «به راستی ما خود ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و به راستی ما نگهبانان آن هستیم». (۱)

ارزیابی: اثبات این مطلب در همه موارد مشکل است؛ به عنوان مثال، در بعضی از آیات با آنکه تکثیر و تدریج در نظر است، از تعبیر «انزال» استفاده شده است، نظیر این آیات:

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا؛ انعام: ۱۱۴؛ «آیا غیر خدا را به داوری خواهیم با آنکه او کسی است که کتاب را تفصیل‌یافته به سوی شما فروفرستاد؟»

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَنْ يُرِيدُ؛ حج: ۱۶؛ «و بدین‌سان آن (قرآن) را (به صورت) نشانه‌هایی روشن فروفرستادیم و به راستی خدا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند».

۱. با اینکه بین قائلین به این دیدگاه، در اصل مسئله دلالت تنزیل بر تدریج و انزال بر دفعی بودن (در آیات دال بر نزول قرآن) اتفاق نظر به چشم می‌خورد، اما اختلاف نظرهایی در جزئیات مسئله با هم دارند؛ نظیر آنکه راغب اصفهانی این تفاوت را ویژه کاربرد این دو تعبیر در نزول قرآن و ملائکه می‌داند و یا مرحوم علامه طباطبایی در برخی موارد این تفاوت را تفاوت غالبی (در بیشتر موارد) می‌داند (ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۲، ص ۱۵؛ ج ۳، ص ۷ و ج ۱۵، ص ۳۱۶؛ فخرالدین محمد بن عمر رازی، **مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)**، ج ۲، ص ۳۴۸ ذیل آیه ۲۳ بقره و ج ۵، ص ۲۵۴، ذیل آیه ۱۸۵ بقره و راغب اصفهانی، **المفردات فی غریب القرآن**، ذیل ماده نزل).

از سوی دیگر در آیه شریفه: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً؛ فرقان: ۳۲؛ که نزول همه قرآن یکپارچه و دفعه واحد در نظر است، تعبیر تنزیل به کار رفته و در آیه: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ؛ نساء: ۱۴۰؛ «و به تحقیق خداوند در کتاب (قرآن این دستور) را بر شما فرود آورد که هرگاه شنیدید آیات خدا مورد کفر و استهزا قرار می‌گیرد، با آنان (کافران و استهزاگران) منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند». با اینکه نظر به مطلب واحدی است، واژه «نزل» استعمال شده است؛ (۱) از این رو، معتقدان به دلالت تنزیل بر نزول تدریجی، و انزال بر نزول دفعی، درصدد توجیه آیات پیشین و آیات مشابه آن، که در قرآن فراوان یافت می‌شود، برآمده و یا به توجیه مقصود از نزول دفعی و تدریجی پرداخته‌اند. (۲)

وجه دیگر در تفاوت این دو که روشن‌تر و کم‌اشکال‌تر از وجه قبل است و شاید بتوان آن را بدون استثنا بر تمامی آیات مورد بحث تطبیق داد، این است که انزال، تعدیه نزول است و فقط بر اصل نازل کردن قرآن از سوی خدا دلالت دارد و در مفهوم آن، دفعی یا تدریجی بودن و وحدت یا کثرت نهفته نیست؛ بنابراین، با وحدت و کثرت و دفعی یا تدریجی بودن سازگار است؛ ولی تنزیل، به مناسبت هیئت «تفعیل» دال بر معنای کثرت، و نه تدریج است. این کثرت گاهی در ناحیه فعل است؛ مانند «طُوِّفَتِ الْكَعْبَةُ»؛ یعنی کعبه را مکرر طواف کردم و گاهی در ناحیه فاعل است؛ مانند «مَوِّتِ الْآبَال»؛ یعنی شتران بسیاری مردند، و گاهی در مورد مفعول است؛ مانند «غَلَقْتَ الْأَبْوَاب»؛ یعنی درهای بسیاری را بست. (۳)

۱. در برخی از کتاب‌های تفسیر، موارد دیگری که با این دیدگاه قابل توجیه نیست، ذکر شده است؛ برای مثال: ر.ک: زین‌الدین محمدبن ابی‌بکر رازی، **اسئله القرآن المجید و اجوبتها**، ص ۲۶ و شهاب‌الدین محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۳۰۸ - ۳۰۹ ذیل آیه ۲۳ سوره بقره.

۲. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۲، ص ۱۵ و ج ۳، ص ۷.

۳. ر.ک: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی، **شرح التصریف**، چاپ شده در «جامع المقدمات» چاپ علمیه اسلامی، ص ۷۳.

در مورد نزول قرآن، همان‌طور که کثرت به لحاظ تعدد آیات (کثرت در مفعول) متصور است، نوعی کثرت در فعل (کثرت به لحاظ تعدد مراتب نزول) در نظر می‌باشد؛ یعنی خداوند کلامش را از آن مقام عالی خیلی تنزل داده تا به صورت کلام عربی که با ذهن متعارف قابل درک باشد، درآید؛ زیرا چنان‌که قبلاً اشاره شد، بین مرتبه حقیقی قرآن (مرتبه‌ای از علم خداوند) تا مرتبه الفاظ و مفاهیم (همان که در اختیار بشر قرار گرفته)، فاصله و مراتب زیادی وجود دارد، بنابراین بسیار تنزل پیدا کرده تا به این مرتبه رسیده است و به این اعتبار، استفاده از واژه تنزیل در مورد نزول یک آیه یا مطلب و در مورد نزول مجموع قرآن حتی به عنوان یک واحد اعتباری یا حقیقی نیز درست است.

بر فرض عدم پذیرش این نظر، می‌توان گفت: انزال و تنزیل هر دو متعدی نزول و از قبیل مترادفانند و کاربرد هر یک به جای دیگری درست است؛ بر این اساس، از یک موضوع، در سوره‌ای با واژه تنزیل، و در سوره‌ای دیگر با تعبیر انزال یاد می‌شود؛ مانند آیات شریفه زیر:

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ؛ انعام: ۳۷؛ «و گفتند: چرا از سوی خداوندگارش بر او معجزه‌ای (غیر از قرآن) فرود نیامده است».

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ؛ یونس: ۲۰؛ «و (کافران) می‌گویند: چرا از سوی خداوندگارش بر او معجزه‌ای (غیر از قرآن) فرود نیامده است؟» (۱)

هر دو آیه، اعتراض مشرکان را مبنی بر اینکه چرا از سوی خدا آیه‌ای بر پیامبر نازل نشده، مطرح می‌کنند. (۲)

۱. مشابه این تعبیر در ۷ رعد و ۵۰ عنکبوت هم آمده است.

۲. از این رو برخی مدعی شده‌اند که هرگاه فعلی لازم باشد و با رفتن به باب تفعیل، متعدی شود، نشان آن است که بر کثرت دلالت ندارد و کثرت در مواردی استفاده می‌شود که فعل، متعدی نشود یا قبل از آنکه در ساخت باب تفعیل قرار گیرد، متعدی باشد و در کلام عرب، موردی یافت نمی‌شود که فعل لازم با رفتن به باب تفعیل، هم متعدی شود و هم بر کثرت دلالت کند (ر.ک: فخرالدین محمد بن عمر رازی، همان و شهاب‌الدین محمود آلوسی، همان).

۲. مجیی

در بیش از ۳۵ آیه از مشتقات مجیی (جاء، جائك، جئناك و...) برای بیان نزول قرآن استفاده شده است که بعضی از این آیات بر اصل آمدن قرآن با عنوان مطلبی حق، دلالت دارند؛ بدون آنکه آورنده قرآن را معرفی یا کسی را که قرآن به سوی او آمده، مشخص کنند؛ مانند: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ اسراء: ۸۱؛ «و بگو حق آمد و باطل نابود شد؛ راستی که باطل نابود شدنی است». (۱)

برخی دیگر از این آیات، بر نزول قرآن بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) دلالت دارند؛ مانند: وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ؛ مائده: ۴۸؛ «و با روی گردانی از حقی که برایت آمده، از هواهای آنان پیروی مکن». (۲)

بعضی دیگر، آمدن قرآن از سوی خدا بهسوی مردم را بیان می کنند؛ مانند: وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى؛ نجم: ۲۳؛ «و به تحقیق آنان را از سوی خداوندگارشان رهنمود (بایسته) آمد». (۳)

آیات دیگری نیز صرفاً از آمدن قرآن به سوی مردم سخن می گویند؛ بی آنکه از آورنده آن سخنی به میان آورند؛ مانند: وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ؛ زخرف: ۳۰؛ «و چون حق به سوی آنان آمد، گفتند: این جادوست و ما به آن کافریم». (۴)

و سرانجام در برخی دیگر از این آیات تصریح شده که پیامبر قرآن را برای مردم آورده است؛ مانند: قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ؛ نساء: ۱۷۰؛ «به تحقیق فرستاده (ما)، حق (قرآن) را از سوی خداوندگارتان برایتان آورد». (۵)

۱. آیه ۴۹ سوره سبأ نیز چنین است.

۲. آیات ۹۴ از سوره یونس و ۱۲۰ از سوره هود نیز همانند این مورد است.

۳. آیات: ۵۷ و ۱۰۸ سوره یونس، ۱۷۴ سوره نساء، ۵۲ اعراف و ۷۸ زخرف از این قبیل است.

۴. و نیز آیات ۳۲ زمر و ۶۸ عنکبوت از این دسته است.

۵. و نیز آیات ۷۰ مؤمنون، ۳۷ صافات و ۶ صف از این قبیل است.

۳. اتیان و ایتاء

نزول قرآن، در حدود ده مورد با مشتقات این دو واژه بیان شده است؛ مانند:

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ؛ حجر: ۸۷؛ «و به تحقیق به تو (پیامبر) سبع مثانی و قرآن با عظمت دادیم».

بَلْ آتَيْنَاهُمُ بَذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ؛ مؤمنون: ۷۱؛ «بلکه ما یادآوری و پندشان را (برایشان) آوردیم؛ پس آنان از یادآوری و پندشان روی گردانند».(۱)

۴. وحی و ایحاء

از جمله تعبیرات دال بر نزول قرآن «وحی» و مشتقات آن است که به حدود ۴۰ مورد می‌رسد؛ مانند: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا؛ شوری: ۷؛ «و بدین سان قرآنی عربی را به تو وحی کردیم» که ناظر به نزول کل قرآن است و در برخی دیگر مانند: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ؛ هود: ۴۹؛ «آن (حقایق) از خبرهای پنهان (غیبی) است که به تو وحی می‌کنیم» و نیز ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ؛ اسراء: ۳۹؛ «آن (حقایق) حکمت‌هایی است که خداوندگارت به تو وحی کرده است»، نزول بخشی از قرآن مد نظر است. برخی هم می‌تواند شامل وحی‌های غیر قرآنی بشود؛ مانند: وَاتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ؛ احزاب: ۲؛ «و از آنچه از سوی خداوندگارت به تو وحی می‌شود، پیروی کن». این مورد، احادیث وحی شده به پیامبر را نیز در بر می‌گیرد.

توضیح معنای وحی و کاربردهای قرآنی آن، در درس اول ذیل واژه وحی گذشت و تشریح ویژگی‌های وحی به پیامبران و انواع آن، در بخش راه و راهنماشناسی مطرح خواهد شد.

۱. آیات ۹۹ و ۱۳۳ طه نیز از همین مواردند.

۵. قرائت و تلاوت

مشتقات واژه «قرائت» چهار بار در بیان نزول قرآن بهکار رفته است، از جمله:

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛ قیامت: ۱۷، ۱۸؛ «راستی که گردآوردن و خواندن آن (آیات قرآن) بر عهده ماست؛ پس آن گاه که آن را خواندیم خواندش را پی گیر».

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى؛ اعلی: ۶؛ «ما (قرآن را) به زودی (به گونه ای) بر تو می خوانیم که فراموش نخواهی کرد».

از مشتقات واژه تلاوت نیز در شش مورد برای نزول قرآن استفاده شده است؛ مانند: تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ؛ بقره: ۲۵۲؛ «آن آیات خداست که به حق بر تو تلاوت می کنیم».(۱)

توضیح معنای قرائت، ذیل واژه قرآن در درس اول گذشت و «اقرء» به معنای خواندن نوشته ای برای دیگری به منظور تأیید مطالب یا تصحیح اشتباه است و در اینجا مقصود آن است که خدا یا فرشته وحی، قرآن را به گونه ای بر پیامبر می خواند (اقرء) که فراموش نخواهد کرد. توضیح بیشتر موضوع، در بحث از چگونگی تلقی و دریافت وحی توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواهد آمد. واژه «اقرء» از جمله تعبیری است که می تواند به این نکته اشعار داشته باشد که پیامبر اکرم، قبل از نزول تدریجی قرآن از حقایق قرآنی، مطلع بوده و برای تأیید آنها بار دیگر بر او خوانده می شود.

«تلاوت» به معنای قرائت است؛ جز آنکه تلاوت، به قرائت کتاب های مقدس اختصاص دارد؛ ولی قرائت اعم از آن است.

۶. ترتیل

از این واژه فقط در یک آیه برای بیان نزول قرآن استفاده شده است: وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا؛ فرقان: ۳۲؛ «قرآن را با درنگی ویژه و پیایی بر تو خواندیم».

۱. همچنین العمران: ۵۸ و ۱۰۸؛ جاثیه: ۶؛ قصص: ۳ و صافات: ۳.

«ترتیل» به معنای خواندن با تأنی و درنگ و به صورت پیاپی است؛ (۱) به گونه‌ای که مطلب به خوبی دریافت و مؤثر شود. در روایات، خواندن قرآن با ترتیل این گونه تفسیر شده است: «هو ان تتمکث فیہ وتحسن به صوتک؛ (۲) ترتیل آن است که در قرآن درنگ کنی و آن را با صدای زیبا بخوانی؛ بینہ تبیاناً، ولا تهذه هذ الشعر ولا تنثره نثر الرمل، ولكن اقرعوا به قلوبکم القاسیة ولا یکن هم احدکم آخر السورة؛ (۳) آن را کاملاً بیان و آشکار کن و چونان خواندن شعر با ترجیع نخوان و کلمات و آیات را چون شن‌ریزه‌ها جدا از هم بخوان؛ بلکه آن را بر دل‌های سنگتان بکوبید (تا رام شود) و همت و تلاش هیچ یک از شما (تعجیل و زود رسیدن) به انتهای سوره نباشد».

۷. القاء و تلقی

خداوند متعال گاهی برای بیان نزول قرآن از تعبیر القاء و تلقی استفاده کرده است:

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ؛ نمل: ۶؛ «و به راستی تو قرآن را از ناحیه خداوند فرزانه و بسیار دانا دریافت می‌کنی».

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا؛ مزمل: ۵؛ «به راستی ما گفتاری گران و سنگین بر تو می‌افکنیم».

فَالْمُطَقَّاتِ ذِكْرًا؛ مرسلات: ۵؛ «پس سوگند به (فرشتگان) القا کننده یادآوری و پند (قرآن)».

در آیه ۲۵ قمر، از قول مخالفان و منکران چنین نقل می‌کند: أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرُّ؛ «آیا یادآوری و پند (خدا) از میان ما بر او نازل شده است؟ بلکه او دروغگویی خودپسند است». و در آیه ۸۶ قصص خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است: وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ؛ «و جز به رحمت خداوندگارت امید آن نداشتی که قرآن به تو فرستاده شود».

«القاء» به معنای افکندن، و تلقی به معنای استقبال کردن از چیزی است (۱) و مقصود از «القاء»، در این آیات در اختیار پیامبر قرار دادن و مقصود از تلقی، دریافت معارف و حیانی است.

۱. ر.ک: محمد بن منظور، لسان العرب.

۲. ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ - ۱۰، ص ۵۶۹ ذیل آیه چهارم سوره مزمل (شیخ حرّ عاملی، این روایت را در وسائل الشیعة، (چاپ اسلامیة) ج ۴، ص ۸۵۶ آورده است).

۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، روایت ۱.

۸. تعلیم

در چهار مورد مشتقات واژه تعلیم در باب نزول قرآن بهکار رفته است؛ مانند: الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ؛ رحمن: ۱، ۲؛ «(خدای) رحمان، قرآن را آموزش داد» (۲).

نزول قرآن، بدین سبب تعلیم نامیده شده که خداوند، معارف و دستورهای خود را با نزول آیات، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) یاد می‌دهد.

۹. قصّ

در موارد متعدد، غالباً در بیان نزول آیاتی که داستان‌های قرآنی را در بردارد، مشتقات این واژه بهکار رفته است؛ مانند: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ؛ یوسف: ۳؛ «ما با وحی کردن این قرآن به تو، به بهترین بیان، مطالب و داستان‌ها را بر تو حکایت می‌کنیم» (۳).

معنای اصلی «قصّ» پیگیری است (۴) و به معنای بیان و نقل یک مطلب، از جمله داستان‌سرایی نیز بهکار می‌رود. (۵)

۱. ر.ک: اسماعیل بن حماد جوهری، **الصحاح** و محمد بن منظور، **لسان العرب**.

۲. همچنین نساء: ۱۱۳؛ یس: ۶۹ و نجم: ۵.

۳. و نیز هود: ۱۰۰ و ۱۲۰؛ انعام: ۵۷؛ نحل: ۱۱۸؛ نساء: ۱۶۴؛ غافر: ۷۸؛ اعراف: ۱۰۱؛ کهف: ۱۳ و طه: ۹۹.

۴. کلمه قصاص به معنای پیگیری جرمی که انجام گرفته، از همین ریشه است.

۵. ر.ک: اسماعیل بن حماد جوهری، **الصحاح**؛ محمد بن منظور، **لسان العرب** و احمد بن محمد فیومی، **المصباح المنیر**.

۱۰. فرض

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ؛ قصص: ۸۵؛ «به راستی آن کس که (تلاوت و تبلیغ) قرآن را بر تو لازم و حتمی کرده است، تو را به وعده‌گاهی (که به تو وعده داده بود) باز خواهد گرداند».

«فرض» به معنای الزامی، حتمی ساختن و واجب کردن است. (۱) مقصود از فرض قرآن، لزوم تلاوت و تبلیغ آن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) است. (۲)

چنانکه ملاحظه شد، این آیات، افزون بر بیان انتساب قرآن به خداوند متعال، بر برخی از ویژگی‌های نزول قرآن، نظیر با درنگ و پیایی نازل شدن، پنهانی، غیر محسوس و همراه با تعلیم و آموزش بودن نیز دلالت دارند.

افزون بر تعابیر یاد شده، برخی اوصاف قرآن نظیر: آیات الله، کلام الله و مانند آن، که در فصل قبل گذشت، نیز بر نزول قرآن از سوی خدا دلالت دارد. آیات دیگری نیز وجود دارد که از دو مقوله پیشین نیست، ولی از سوی خدا بودن قرآن را با صراحت بیان می‌کند؛ مانند آیه ۳۷ سوره یونس که می‌فرماید: وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ «و این قرآن این گونه نیست که به دروغ به خدا نسبت داده شود؛ بلکه تصدیق کتاب‌های پیش از آن و تبیین و توضیح کتاب بی‌شک از سوی خداوندگار جهانیان است».

۱. به نمازهای واجب فریضه می‌گویند؛ همچنین از احکام وجوبی، به فرایض تعبیر می‌شود.

۲. برخی گفته‌اند: مقصود از این آیه، کل آیات قرآن نیست؛ بلکه احکام وجوبی آن است و به این لحاظ، تعبیر فرض به‌کار رفته است؛ ولی احتمال مذکور در متن با ظاهر آیه سازگارتر است.

خلاصه

۱. قرآن کریم خود را نازل شده از سوی خدا می‌داند و برای مقام بیان نزول مطالب آن، واژگان مختلفی را به کار برده است؛ مانند: فرض، قصّ، القاء و تلقی، ترتیل، قرائت و تلاوت، اتیان و ایتاء، وحی و ایحاء، مجیی و تعلیم که فراوان‌ترین و گویاترین آنها واژگان نزول، انزال و تنزیل است.

۲. انزال بر اصل نازل کردن و تنزیل بر کثرت نزول دلالت دارد و لازمه آن، تعدد مراتب و تدریجی بودن نزول قرآن است.

۳. آیاتی که واژه‌های پیش گفته در آنها به کار رفته است، افزون بر بیان انتساب قرآن به خداوند متعال، بر برخی از ویژگی‌های نزول قرآن، نظیر با درنگ و پیاپی نازل شدن، پنهانی، غیر محسوس و همراه با تعلیم و آموزش بودن، نیز دلالت دارند.

پرسش‌ها

۱. مفاد واژه‌های، قصّ، فرض، مجیی در خصوص نزول قرآن چیست و تفاوت آنها را با یکدیگر بیان کنید.

۲. تفاوت و تشابه واژه انزال و تنزیل را بنویسید.

۳. تدریجی بودن، پنهانی و غیر محسوس بودن، همراه با آموزش و تعلیم بودن را از کدام یک از واژه‌های ذکر شده در این درس می‌توان استفاده کرد؟

۴. قرائت و اقراء و تلقی و القاء در مورد نزول به چه معنا است؟ توضیح دهید.

برای مطالعه بیشتر

۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، **المیزان**، قم، انتشارات اسلامی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۵؛ ج ۳، ص ۷ و ج ۱۵، ص ۳۱۶.

۲. الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، **تفسیر کبیر**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق، ذیل آیات مربوط و واژگان بیانگر نزول.

(صفحه ۱۱۱)

۳. آلوسی، شهاب‌الدین محمود، **روح المعانی**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۰۸، ۳۰۹، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره؛ و ذیل واژگان بیانگر نزول.

۴. راغب اصفهانی، حسین، **المفردات**، ذیل مواد واژه‌های بیانگر نزول.

۵. مصطفوی حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن**، بنگاه ترجمه و نشر، تهران، ۱۳۶۰؛ ذیل مواد واژگان بیانگر نزول.

۶. حجتی، سیدمحمدباقر، **پژوهشی در تاریخ قرآن**، چاپ ششم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۳۸ - ۶۰.

عناصر اصلی نزول و راز عربی بودن قرآن

نازل کننده قرآن

دریافت کننده قرآن

چگونگی دریافت قرآن

عربی بودن قرآن و راز آن

از دانش‌پژوه انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

۱. نسبت و تفاوت میان آیات بیانگر نازل کننده قرآن را از جهت دلالت بشناسد؛

۲. آیات بیانگر دریافت کننده قرآن را توضیح دهد؛

۳. چگونگی دریافت قرآن را بر اساس آیات قرآن تشریح کند؛

۴. معنای عربی بودن قرآن و راز نزول آن در قالب زبان عربی را بداند.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ شُورَىٰ: ۵۱؛
«هیچ بشری را یارای آن نیست که خدا با او سخن گوید مگر به وحی یا در پس پرده یا فرشته‌ای فرستد تا با اجازه او هرچه را او می‌خواهد وحی کند، راستی که او بلندمرتبه و فرزانه است».

در فرآیند نزول قرآن عناصر متعددی نقش دارد که سه عنصر در این میان کلیدی است: نازل کننده، گیرنده و آنچه نازل شده است. بررسی آیات قرآن در این سه مقوله محور درس حاضر و آینده خواهد بود.

نازل کننده قرآن

اولین عنصر اساسی در فرآیند نزول قرآن، نازل کننده آن است. آیات شریفه در این زمینه چه می‌گویند؟

آیاتی را که از نزول قرآن سخن می‌گویند، از جهت توجه به نازل کننده و تعیین آن می‌توان در سه دسته قرار داد:

دسته اول: آیاتی که اصل نزول قرآن در آنها ذکر شده و اشاره‌ای به نازل کننده آن ندارد؛ مانند:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ...؛ بقره: ۱۸۵؛ «ماه رمضان که در آن قرآن فرود آمده است؛ رهنمودی برای مردم».

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ؛ حدید: ۱۶؛ «آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، وقت آن نرسیده که دل‌هاشان به یاد خدا و حقیقتی که فرود آمده، فروشکسته (و نرم) شود؟ و همانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شد و مدت زمانی طولانی بر آنان گذشت؛ پس دل‌هاشان سخت گردید و بسیاری از آنان فاسق هستند».

این آیه در صورتی در این دسته قرار می‌گیرد که «مِنْ» در جمله «مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» بیانیه یا تبعیضیه باشد و اگر نشویه باشد، در دسته دوم قرار می‌گیرد.

... وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ...؛ انعام: ۱۹؛ «این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر که را که (پیام آن) به او برسد، بیم دهم».

دسته دوم: آیاتی که نازل کننده قرآن را خداوند متعال معرفی می‌کنند؛ نظیر:

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدًى مِنَ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؛ زمر: ۲۳؛ «و خداوند نیکوترین سخن را به صورت کتابی همگون و قطعه‌قطعه فرو فرستاد که از (خواندن و شنیدن) آن، پوست بدن آنان که از خداوندگارشان می‌هراسند، منقبض شود و به لرزه درآید؛ سپس پوست‌ها و دل‌هاشان به یاد خدا نرم گردد. آن رهنمود خداست که هر که را خواهد به آن راه نماید و هر کس را خدا گمراه کند، او را هیچ راهنمایی نیست».

دسته سوم: آیاتی که از نقش جمعی از فرشتگان در نزول قرآن سخن می‌گویند و به‌ویژه حضرت جبرئیل را نازل‌کننده قرآن می‌دانند؛ نظیر:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ؛ شعراء: ۱۹۳، ۱۹۴؛ «روح‌الامین آن را بر قلب تو فرود آورد تا از بیم دهندگان باشی».

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ؛ نحل: ۱۰۲؛ «بگو: آن (قرآن) را روح القدس از سوی خداوندگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده‌اند استوار کند و رهنمود و مژده‌ای برای مسلمانان باشد».

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ؛ تکویر: ۱۹ - ۲۱؛ «به راستی که قرآن، گفتار فرستاده‌ای ارجمند، توانا، بلندپایگاه نزد خداوند عرش، فرمانروا و امین است».

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ بقره: ۹۷؛ «بگو: هر کس که دشمن جبرئیل است (بداند) که به راستی او آن (قرآن) را با اجازه خدا بر قلب تو فرود آورده است».

فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ؛ عبس: ۱۳ - ۱۶؛ «(قرآن) در صحیفه‌هایی ارجمند، والا و پاک، در دست سفیران گرامی و نیکوکار (خداوند) است».

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ؛ جن: ۲۶، ۲۷؛ «(خداوند) دانای نهان (غیب)؛ پس کسی را بر غیب خویش آگاه نسازد؛ مگر فرستاده‌ای را که بپسندد که به راستی از هر جهت برایش نگهبانی گسیل دارد تا بداند و معلوم دارد که پیام‌های خداوندگارش را رسانده‌اند».

در مورد دسته اخیر، چند نکته شایان توجه است:

۱. فرشتگان وحی، کارهای متعددی از قبیل نازل کردن قرآن، در دست داشتن لوحه‌های وحی، و نگهبانی از آن را انجام می‌دهند که در بحث چگونگی نزول به آن خواهیم پرداخت.

۲. حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرماندهی گروه فرشتگان وحی را به عهده دارد. این مطلب از واژه «مطاع» و از تصریح به اسم و اوصاف ویژه ایشان، و نسبت دادن نزول به ایشان در آیات متعدد استفاده می‌شود.

۳. روح الامین، روح القدس و رسول کریم از اوصاف جبرئیل (علیه السلام) است که به اعتبار امانت، قداست و کرامت وی در پیشگاه الهی با این اوصاف از او یاد شده و علم یا اسم خاص برای ایشان نیست؛ بنابراین، ممکن است که همین تعابیر وصفی در آیه‌ای دیگر (۱) بر فرشته‌ای دیگر اطلاق (۲) شده باشد و این امر منافاتی با اطلاق اوصاف یاد شده در این آیات بر جبرئیل ندارد.

۴. در آیات دو دسته اخیر، نزول قرآن مجید از یک سو به خداوند متعال و از سوی دیگر به فرشتگان وحی نسبت داده شده است که ظاهر هر دو نسبت، حقیقی است و حمل یکی بر مجاز و دیگری حقیقت وجهی ندارد؛ زیرا اسناد حقیقی یک فعل به دو فاعل در عرض هم، به‌ویژه در اینجا معنا ندارد؛ (۳) زیرا هیچ موجودی در عرض خداوند قرار ندارد. (۴) بنابراین تنها وجه درست این است که بگوییم: مقصود، اسناد حقیقی به دو فاعل در طول هم است؛ بدین صورت که فرشته‌های وحی، نازل کننده قرآن به اذن خدا هستند و خداوند متعال، فوق ایشان و در طول آنها، نازل کننده حقیقی قرآن است. این وجه، به روشنی از آیات یاد شده استفاده می‌شود و تعابیری از قبیل: «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...»

و «نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ» دلالت دارد که این دو اسناد، در طول یکدیگرند و فرشته وحی به اذن و امر الهی، قرآن را نازل می‌کند.

نتیجه دیگری که از مطلب پیشین بهدست می‌آید، این است که با توجه به این وجه جمع، جای این توهم که جبرئیل چیزی را از طرف خودش به پیامبر(صلی الله علیه وآله) القا کرده، باقی نمی‌ماند.

۱. چنان‌که در آیه ۸۷ و ۲۵۳ بقره و ۱۱۰ مائده، روح‌القدس، فرشته مؤید حضرت عیسی(علیه السلام) معرفی شده است.

۲. و نیز احتمال دارد که جبرئیل افزون بر آنکه در نزول وحی نقش دارد، در امور دیگری از قبیل تأیید انبیا هم نقش ایفا کند و چه بسا مقصود از «روح‌القدس» که برخی از این کارها به او نسبت داده شده، جبرئیل باشد.

۳. یعنی افزون بر آنکه قاعده مسلم فلسفی «امتناع توارد دو علت حقیقی بر معلول واحد حقیقی» نیز شامل این مورد می‌شود، خصوصیت مورد نیز نقش دارد؛ زیرا با صرف‌نظر از آن قاعده، طبق بینش قرآنی هیچ وجودی در عرض خداوند علیت و فاعلیت ندارد و همه آفریده اویند.

۴. این وجه جمع که نازل‌کننده برخی آیات، خداوند و نازل‌کننده برخی دیگر فرشتگان (هرچند به اذن خدا) باشند نیز برخلاف ظاهر آیات و نادرست است.

دریافت کننده قرآن

نظیر آنچه در نازل کننده قرآن گفتیم، درباره منزلّ علیه آن نیز مطرح است.

۱. در برخی از آیات بیانگر نزول قرآن، سخنی از منزلّ علیه قرآن به میان نیامده است؛ مانند:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ حجر:۹؛ «بهراستی که ما خود «ذکر» را فرو فرستادیم و به راستی که ما نگهبانان آن هستیم».

إِنَّ وَلِيَیَ اللّٰهُ الَّذِیْ نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّى الصَّالِحِیْنَ؛ اعراف:۱۹۶؛ «به راستی که ولیّ من خداوندی است که کتاب را فرو فرستاد و او ولایت بندگان شایسته (خویش) را به عهده می گیرد».

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقٌ لِّلَّذِیْ بَیْنَ يَدَیْهِ...؛ انعام:۹۲؛ «و این کتابی است که ما آن را نازل کردیم، کتابی است پربرکت و آنچه را که پیش از آن آمده تصدیق می کند».

۲. دریافت کننده قرآن، در آیات فراوانی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) معرفی می شود؛ مانند:

...وَأَمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ؛ محمد:۲؛ «و به آنچه بر محمد فرود آمده و آن حق و از سوی خداوندگارشان است، ایمان آوردند».

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ؛ نحل:۸۹؛ «و کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم».

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ...؛ زمر:۲؛ «به راستی ما، خود، کتاب را به سوی تو فرو فرستادیم».

هُوَ الَّذِیْ أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ؛ آل عمران:۷؛ «او کسی است که قرآن را بر تو فرو فرستاد».

دسته‌ای دیگر از آیات، بر نزول قرآن بر مردم دلالت دارد؛ مانند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا؛ نساء:۱۷۴؛ «ای مردم! به تحقیق برای شما دلیلی روشن و مستحکم از سوی خداوندگارتان آمد و نوری روشنگر به سویتان فرو فرستادیم».

وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ؛ بقره:۲۳۱؛ «و آنچه از کتاب و حکمت بر شما فرود آمده است، شما را به آن پند می دهد».

چنان که ملاحظه می شود در این آیات طرف نزول قرآن و دریافت کننده آن، هم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هم «مردم» ذکر شده است، این دوگانگی چگونه قابل رفع است؟

تردیدی نیست که قرآن، دو نزول نداشته، یک بار بر پیامبر و بار دیگر بر مردم، بلکه قرآن مستقیماً بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نازل شده است و فقط قلب آن حضرت، ظرف نزول قرآن بوده است و مردم از طریق تلاوت

آیات به واسطه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و شنیدن و فهم آن، از معارف قرآن بهره‌مند می‌شوند. بنابراین، مقصود از نزول قرآن بر مردم آن است که قرآن تا حدی تنزل یافته که بر زبان پیامبر در قالب الفاظ و عبارات جاری شده و به گوش مردم رسیده است. پس بین این آیات تنافی و تناقضی وجود ندارد و نمی‌خواهد بگوید قرآن دوبار نازل شده است، بلکه آنجا که می‌گوید دریافت کننده پیامبر است، انزال بلاواسطه مقصود است و وقتی انزال بر مردم را مطرح می‌کند، نزول مع‌الواسطه منظور است؛ یعنی به واسطه پیامبر، و نسبت فعل به متعلق‌های مختلف به صورت طولی است.

چگونگی دریافت قرآن

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وحی را چگونه دریافت می‌کرد؟ در برخی از آیات قرآن آمده است که وحی قرآنی در لوحه‌های ارجمند، والا و پاکی بوده و به وسیله سفیران الهی (فرشتگان وحی) بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) خوانده می‌شد، (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ؛ عبس: ۱۳ - ۱۵) یا پیامبر(صلی الله علیه وآله) خود آن را از الواحی می‌خواند (رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً؛ بینه: ۲)، (۱) این آیات دلالت دارد که وحی، از سنخ دیدنی‌ها است؛ همچنین، آیه ۱۹ تکویر (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) و ۱۸ قیامت (فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) دلالت دارد که آیات نازل شده از سنخ شنیدنی‌ها است و از این سخن به میان آمده که قرآن، گفتار فرشته وحی است و پیامبر(صلی الله علیه وآله) موظف است پس از قرائت فرشته وحی یا خداوند، آیات را تلاوت کند.

آیات دیگری از نزول قرآن بر قلب پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) خبر می‌دهند؛ مانند: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ بقره: ۹۷؛ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ؛ شعراء: ۱۹۳، ۱۹۴. آیات اخیر بیانگر این حقیقت است که آنچه بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل می‌شد، صدایی مادی یا لوحه‌ای قابل حس با حواس ظاهری نبود؛ بلکه رسول خدا وحی را با قلب خود و با چشم دل و گوش جان دریافت می‌کرد؛ زیرا ظاهر مجموع آیات گذشته، آن است که همه از یک حقیقت سخن می‌گویند. در این صورت اگر صوت یا لوحه‌ای مادی در کار بوده، نزول بر قلب چه معنا دارد؟(۲)

۱. این مطلب با امّی و درس‌ناخوانده بودن پیامبر(صلی الله علیه وآله) که در بحث اعجاز قرآن خواهد آمد، منافات ندارد؛ زیرا اولاً، این نوشته‌ها، مادی نیست و بحث امّی بودن، مربوط به خواندن و نوشتن متعارف است که مادی است و ثانیاً، امّی بودن، ناظر به عدم قدرت بر خواندن به دست آمده از طرق عادی است و این خواندن، به صورت خارق‌العاده است.

۲. برخی در پاسخ به مشکل یاد شده این نظریه را ارائه کرده‌اند که بیان‌های مختلف قرآن در این موضوع، ناظر به بخش‌های مختلف قرآن است؛ به این معنا که بخشی از قرآن به صورت صوت و بخشی به صورت لوحه و بخشی بر قلب پیامبر نازل شده است (آلوسی به نقل از فتوحات مکیه ابن عربی باب ۱۴، ص ۱۵۰ کلامی را نقل می‌کند که به نحوی اشاره به این مطلب دارد؛ ر.ک: روح‌المعانی، ج ۱، ص ۱۸۷، ذیل آیات ۱۹۳ - ۱۹۴ شعراء)، اما این دیدگاه خلاف ظاهر آیات است و تناسب مقام و سیاق این آیات برخلاف آن گواهی می‌دهد.

به علاوه، چنان که در درس ششم خواهد آمد، نزول قرآن نزول مادی و اعتباری نیست؛ بلکه نزول معنوی است و نزول معنوی، با لوحه و صوت مادی سازگاری ندارد؛ به همین دلیل، دیگران هنگام نزول وحی نه صوت وحی را می شنیده و نه لوحه آن را می دیده اند. (۱) حالت مدهوشی و نوعی از کار افتادن حواس ظاهری پیامبر هنگام نزول وحی که در تاریخ و روایات مطرح شده نیز مؤید این مطلب است. کما اینکه آیه شریفه: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا؛ شوری: ۵۲؛ «و بدین سان ما به تو روحی را به فرمان خویش وحی کردیم»، نیز مؤید، بلکه گواه حقیقت یاد شده است.

مجموع آیات یاد شده بر این حقیقت دلالت دارد که وحی، تمام مشاعر و قوای مدرکه نفس پیامبر را فرا می گرفته و آن حضرت با تمام وجود وحی را دریافت می کرده است؛ پس دریافت ایشان نه از سنخ علوم حصولی، بلکه از مراتب بالای علم حضوری بوده است. بر این اساس، نادرستی این دیدگاه نیز روشن می شود که پیامبر برای تشخیص وحی آسمانی از غیر آن - و پی بردن به اینکه آنچه دریافت می کند، سخن خداست - به دلیل و برهان دیگری غیر از وحی دریافت شده نیاز دارد و بطلان این نقل تاریخی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاه در وحی بودن آنچه از فرشته وحی می شنیده، تردید داشته یا صدای شیطان را سخن فرشته حق می پنداشته، آشکار می شود. از سوی دیگر، این تلقی که به صورت پنهان انجام می گیرد (وحی)، نوعی تعلم و (در نزول تدریجی) نوعی تأیید را نسبت به آنچه پیامبر قبلاً (از طریق نزول دفعی) دریافت کرده است (اقرار) با خود دارد و به گونه ای است که به خوبی دریافت می شود (ترتیل) و هرگز فراموش نمی شود (فلا تنسی).

الهی بودن الفاظ قرآن

از دیرباز این سؤال مورد توجه مفسران و دانشمندان علوم قرآنی بوده که آیا پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) هنگام دریافت وحی قرآنی، صرفاً معانی و معارف را دریافت می کرد و سپس خود، آنها را در قالب الفاظ و عبارات می ریخت؛ پس الفاظ و عبارات، ساخته و پرداخته پیامبر است یا آنکه فقط الفاظ را دریافت می کرد و همانند دیگران از طریق همین الفاظ، به معانی و معارف منتقل می شد و پی می برد؟ یا آنکه هم الفاظ و هم معانی از خداوند است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر دو را از او دریافت می کرد؟ (۱) یا مسئله به گونه ای دیگر است. (۲)

۱. آنچه در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى الْآنَ لَسْتُ بِنَبِيٍّ؛ (یا علی) تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم؛ جز آنکه تو پیامبر نیستی»، با این مدعا منافات ندارد؛ زیرا علی (علیه السلام) نفس پیامبر و در مرتبه بالایی از کمال است که می توانست فرشته وحی و لوحه وحی را ببیند یا صوت آن را بشنود. البته از همان سنخ دیدن و شنیدن که پیامبر از آن برخوردار بود.

به اعتقاد ما نه تنها محتوای قرآن الهی است، بلکه آیات فراوانی دلالت دارند که الفاظ و عبارات قرآن نیز از سوی خداوند متعال بر پیامبر نازل شده که به اختصار از آنها یاد می‌شود:

الف) آیات تحدی دال بر این ادعاست؛ تحدی قرآن بدون شک شامل درخواست همانندآوری در فصاحت و بلاغت می‌شود و فصاحت و بلاغت، ویژگی الفاظ و عباراتی است که گوینده برای ادای مقصود خویش به کار می‌برد. بنابراین، مفاد آیات تحدی آن است که اگر در نزول این الفاظ و قالب‌های مشتمل بر این معانی از سوی خدا تردید دارید، در مقام معارضه و برای اثبات مدعای خود، الفاظ و عبارات دیگری مشابه این الفاظ و عبارات بیاورید. این آیات نشان می‌دهد که الفاظ و عبارات هم از سوی خدا نازل شده و ساخته و پرداخته ذهن هیچ انسانی، از جمله پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیست.

ب) تعبیری نظیر قرائت: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ»، تلاوت: «تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»، ترتیل: «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» که در مقام بیان نزول قرآن به کار رفته‌اند، ظهور قوی در نزول الفاظ و عبارات از

۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۷؛ بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی، البرهان، نوع ۱۲، ج ۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۱ و جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، نوع ۱۶، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۶۰.

۲. دیدگاه دیگری نیز مطرح شده که قایل است هم لفظ و هم محتوا از پیامبر(صلی الله علیه وآله) است و اسناد آن به خدا در آیات قرآن، اسناد به مبدأ تکوینی آنهاست، همانند بسیاری از اعمال و امور انسان‌ها که به خدا نسبت داده می‌شود؛ زیرا خداوند زمینه‌های پیدایش چنین لفظ و محتوایی را در پیامبر فراهم ساخته است (ر.ک: محمد رشیدرضا، تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۱۶۴ - ۱۹۰؛ ویلیام مونتگمری وات، محمد پیامبر و سیاستمدار، ترجمه زیر نظر اسماعیل ولی‌زاده، ص ۲۹۷ - ۲۹۹). این دیدگاه، به معنای نفی اعجاز قرآن است و با ظاهر، بلکه صریح آیات قرآن در خصوص منشأ قرآن و نزول آن سازگار نیست و نمی‌توان به آن اعتنا کرد. قول چهارمی نیز وجود دارد که معانی را از خدا و الفاظ را از جبرئیل می‌داند (ر.ک: منابع مذکور در پاورقی قبل).

سوی خدا دارند و از این ظهور، جز با قرینه و دلیل روشنی بر خلاف آن، نمی‌توان دست برداشت و چنین قرینه و دلیلی وجود ندارد. نظیر همین تعبیر است آیاتی که می‌فرماید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگام دریافت وحی قرآنی، قرآن (خواندنی)، کتاب (نوشتنی) و صحف (لوحه‌ها) را دریافت می‌کند یا لوحه‌هایی را که در آنها نوشته‌های ارزشمندی است تلاوت می‌کند: رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ؛ بینه: ۲، ۳؛ «فرستاده‌ای از سوی خداوند که صحیفه‌های پاکی را تلاوت می‌کند که در آنها نوشته‌های ارزشمندی است».

ج) برخی از اوصاف قرآن، نظیر «كَلَامَ اللَّهِ» و «كَلِمَاتُ اللَّهِ» نیز با این نکته سازگار است که قرآن در قالب الفاظ و عبارات نازل شده است؛ همچنین به کار بردن واژه «لسان» در مورد قرآن، مانند: «وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ؛ احقاف: ۱۲؛ نیز دلالت دارد که الفاظ از سوی خداست؛ زیرا استفاده از تعبیر لسان در مورد مفاهیم و محتوای الفاظ، متعارف نیست؛ چنانکه واژه «عربی» به عنوان وصف واژه «لسان»، تناسبی با محتوا ندارد (خواه واژه «عربی» به معنای زبان عربی و خواه به معنای زبان فصیح باشد).

بنابراین بر اساس آیات قرآن باید گفت که وحی قرآنی توسط پیامبر اسلام با لفظ و معنا دریافت شده است.

عربی بودن قرآن

آیات متعددی از نزول قرآن به زبان عربی سخن می‌گویند. ظاهر این آیات آن است که خداوند عنایت ویژه‌ای بر عربی بودن قرآن داشته است. آیات مورد اشاره نظیر آیه ۱۲ سوره احقاف زمینه‌ساز طرح دو مسئله در قرآن‌شناسی شده است:

۱. مقصود از نزول قرآن به زبان عربی چیست؟

۲. راز نزول قرآن به زبان عربی چیست؟

در اینجا دو مسئله یاد شده را به اختصار و با نظر به آیات شریفه بررسی می‌کنیم.

مقصود از نزول قرآن به زبان عربی

آیاتی که بر عربی بودن زبان قرآن دلالت دارد دارای سه بیان مختلف است:

۱. خداوند متعال در آیات متعددی، از قرآن به عنوان «نوشته‌ای به زبان عربی»، «کتابی در قالب خواندنی عربی» و «حکمی عربی» یاد می‌کند؛ مانند این آیات:

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ؛ احقاف: ۱۲؛ و این (قرآن) کتابی تصدیق کننده که در قالب زبانی عربی است، برای آنکه ستمگران را بیم دهد و مژده‌ای برای نیکوکاران باشد.

تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابُ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ فصلت: ۲، ۳؛ «(معارفی) فروفرستاده از سوی خداوند رحمان و رحیم، کتابی که آیاتش در قالب قرآنی عربی برای کسانی که (درصدد باشند که) بدانند به روشنی بیان شده است».

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ؛ رعد: ۳۷؛ «و بدین‌سان آن (قرآن) را به‌صورت فرمانی عربی فرو فرستادیم و اگر پس از دانشی که تو را آمده، از هواهای آنان پیروی کنی، از ناحیه خدا برای تو ولی و نگهدارنده نخواهد بود».

آیات ۲ یوسف؛ ۱۱۳ طه؛ ۲۸ زمر؛ ۷ شوری؛ ۳ زخرف و ۱۹۵ شعراء نیز از همین نوع‌اند.

۲. در دسته‌ای دیگر از آیات، «اعجمی» (غیر عربی) نبودن قرآن و حکمت عدم نزول آن بر فردی به زبانی اعجمی را مطرح می‌سازد؛ مانند:

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛ نحل: ۱۰۳؛ «و به تحقیق می دانیم که می گویند: همانا قرآن را بشری به او می آموزد (ولی) زبان کسی که قرآن را به او نسبت می دهند، اعجمی (غیر عربی و ناگویا) است و این (قرآن به) زبان عربی و روشن است».

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۖ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ؛ فصلت: ۴۴؛ «اگر آن (کتاب) را خواندنی اعجمی قرار می دادیم، می گفتند: چرا آیاتش تبیین نشده است؟ آیا کتاب اعجمی و مردمی عربی (با یکدیگر تناسب دارد)؟»

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ۖ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ؛ شعراء: ۱۹۸، ۱۹۹؛ «و اگر قرآن را بر برخی از عجم‌ها فروفرستاده بودیم و آن را بر آنان می خواند، به آن (قرآن) ایمان نمی آوردند».

در اینکه مقصود از واژه‌های «عربی» و «اعجمی» چیست، دو دیدگاه مطرح است: نخست آنکه «عربی» به معنای کلام عربی یا انسان عرب‌زبان، و «اعجمی» به معنای کلام غیر عربی یا انسان غیر عرب‌زبان است. دوم آنکه مقصود از «عربی»، انسان یا کلام فصیح است و در برابر، «اعجمی» بر انسان یا کلام غیر فصیح دلالت دارد. دقت در نحوه بیان و سیاق آیات نشان می‌دهد که مقصود از «عربی» و «اعجمی» در همه آیات کلام یا انسان عربی و غیر عربی است و فقط در آیات ۴۴ فصلت (۱) و ۱۰۳ نحل، اعجمی و عربی احتمالاً به معنای کلام ناگویا و غیر فصیح و کلام روشن است.

۳. دسته دیگر آیاتی هستند که از فرستادن هر پیامبری به زبان قوم خود و آسان ساختن قرآن بر زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن می‌گویند؛ مانند:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ؛ ابراهیم: ۴؛ «و ما هیچ فرستاده‌ای را جز به زبان مردمش نفرستادیم تا (بتواند حقایق را) بر ایشان به روشنی بیان کند».

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا؛ مریم: ۹۷؛ «همانا قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا با آن، پرهیزکاران را مژده، و مردم سرسخت را بیم دهی».

۱. در خصوص آیه ۴۴ فصلت احتمالات ضعیف دیگری هم ذکر شده است.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ دخان: ۵۸: «همانا آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم؛ باشد که آنان پند گیرند».(۱)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؛ قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۳ و ۴۰: «و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم، پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟»

به هر حال، این آیات دلالت دارد که افزون بر محتوا، الفاظ و عبارات عربی قرآن نیز از ناحیه خداوند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) وحی شده است. البته دلالت این سه دسته آیات بر عربی بودن قرآن یکسان نیست. دلالت دسته اخیر، چندان قوی به نظر نمی‌رسد و دلالت دسته اول از دو دسته دیگر روشن‌تر است.

واژگان دخیل در قرآن

آیا عربی بودن قرآن با وجود لغات دخیل در قرآن مجید منافات ندارد؟

دانشمندان علوم قرآنی، درباره وجود کلمات غیر عربی در قرآن در دو بخش بحث کرده‌اند: نخست آنکه آیا در قرآن، لغات دخیل وجود دارد و بر فرض وجود چنین لغاتی، موارد آن کدام است و سبب به کار رفتن آنها چیست؟ دوم آنکه وجود لغات دخیل چگونه با عربی بودن قرآن که در آیات آمده، سازگار است؟

در پاسخ از این دو پرسش، هرچند برخی مدعی شده‌اند که طبق مفاد آیات، هیچ واژه غیر عربی در قرآن نیست و بعضی دیگر از وجود لغات دخیل فراوان در قرآن سخن به میان آورده‌اند، ولی می‌توان گفت که بررسی آیات، از وجود چنین واژگانی در قرآن حکایت دارد؛ اما وجود واژه‌های مشترک بین زبان عربی و غیر عربی، نظیر برخی از اعلام، و نیز واژه‌های معربی که در زمان نزول قرآن، تعریب آنها استقرار یافته و در زبان عرب رواج داشته، به هیچ وجه با عربی بودن قرآن مجید منافات ندارد. تعیین کلیه این گونه الفاظ و بررسی وجود یا عدم گونه‌های دیگر الفاظ غیر عربی در قرآن، نیازمند بررسی مفصلی است که از حوصله این نوشتار بیرون است.

۱. برخی خواسته‌اند از این آیه شریفه استفاده کنند که قرآن نه تنها به زبان عربی، بلکه به لهجه قریش که قوم پیامبر (صلی الله علیه وآله) به شمار می‌آیند، نازل شده است؛ ولی این استفاده نادرست است؛ زیرا کلمه قوم در قرآن بر کسانی که شخص از تبار آنان نباشد نیز اطلاق شده است، مثلاً بر امت حضرت لوط در آیه ۷۰ سوره هود با اینکه از تبار وی نبوده‌اند، «قوم لوط» اطلاق شده است.

افزون بر کتاب‌های تفسیر و علوم قرآن که گه‌گاه به ذکر نمونه‌هایی از لغات دخیل قرآن پرداخته‌اند، برخی از دانشمندان، کتاب مستقلی در مورد این لغات نوشته‌اند؛ به عنوان مثال، جلال‌الدین سیوطی کتابی با عنوان **المهذب فی ما وقع فی القرآن من المعرب** (۱) تألیف و در آن ۱۲۵ واژه دخیل در قرآن را بررسی کرده است. آرتور جفری نیز کتابی با عنوان واژه‌های دخیل در قرآن (۲) نوشته و به جز اعلام، ۲۷۵ واژه دخیل در قرآن را ذکر و بررسی کرده است.

راز عربی بودن قرآن

نزول قرآن به زبان عربی با توجه به زبان مخاطبان نخستین و شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) که عرب‌زبان بودند، امری طبیعی بوده است؛ زیرا هر سخنور و دانشمندی، مطالب خویش را با زبان مخاطبان خود بیان می‌کند یا می‌نویسد تا مخاطبانش آن را به خوبی دریابند، مگر آنکه پیمودن چنین مسیر طبیعی به دلایلی غیر ممکن باشد یا درپیش گرفتن رویه‌ای دیگر ضروری به نظر برسد. (۳) خداوند نیز در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش، همین رویه را تأیید کرده و به کار گرفته است: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ ابراهیم: ۴؛ «و ما هیچ فرستاده‌ای را جز با زبان مردمش نفرستادیم تا (بتواند حقایق را) برای آنان به روشنی بیان کند؛ پس خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند و او شکست‌ناپذیر و فرزانه است».

از این آیه استفاده می‌شود، رسولان الهی که وظیفه ارشاد و هدایت قوم خویش را به عهده داشتند، باید به گونه‌ای ابلاغ رسالت می‌کردند که مردم پیامشان را خوب بفهمند و دریافت کنند؛ پس باید اولاً، پیام را با زبان قوم و مخاطبان خویش می‌آوردند و ثانیاً، معارف را متناسب با سطح فرهنگی و علمی آنان بیان می‌کردند، و حتی نوع معجزاتی که برای اثبات ارتباط خویش با خدا می‌آوردند، با توانایی‌ها، علوم و فرهنگ رایج در میان آنان متناسب بود.

بنابراین، اگر قرآن به زبانی جز زبان عربی نازل می‌شد، جای آن داشت که از حکمت نزول قرآن به آن زبان، سؤال شود که چرا با آنکه مخاطبان نخستین این پیام، عرب‌زبان هستند، این پیام به زبان عربی نازل نشده است؟ پس نزول قرآن به زبان عربی در درجه اول، امری طبیعی است که در مورد تمامی کتاب‌های آسمانی، بلکه در مورد همه پیام‌هایی که مخاطبان اولیه‌اش ملت، قوم یا گروهی خاص هستند، جریان دارد.

۱. این کتاب با شرح و تعلیق سمیر حسین حلبی، در بیروت توسط انتشارات دار الکتب العلمیه در سال ۱۴۰۸ قمری چاپ شده است.

۲. این کتاب را فریدون بدره‌ای ترجمه و انتشارات توس در سال ۱۳۷۲ شمسی در ۴۳۱ صفحه منتشر کرده است.

۳. برخی معتقدند که وحی فقط به زبان عربی فرود آمده و پیامبرانی که امت آنان عرب‌زبان نبوده‌اند، پیام‌های عربی آسمانی را به زبان قوم خود برای آنان بازگو کرده‌اند (ر.ک: جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۶۳).

پیامبر اسلام در میان عرب مبعوث شد و ابتدائاً دعوتش متوجه عرب بود. ناچار باید آنها کلامش را بفهمند. گرچه دعوتش اختصاص به عرب‌ها نداشت؛ ولی در خصوص قرآن، جهت دیگری نیز وجود دارد که ضرورت به کارگیری این روش و نزول قرآن به زبان عربی را دوجندان کرده و آن، تحدی و طلب همانندآوری این کتاب است. اگر قرآن به زبان عربی نبود، چگونه می‌توانست از مخاطبانی که جز با زبان عربی آشنا نیستند، یا تسلط کافی بر زبان‌های دیگر ندارند، درخواست کند که برای روشن شدن حقانیت یا نادرستی مدعای پیامبر، سخنی همانند قرآن بیاورند؟ چه، در این صورت به آسانی می‌گفتند: ما عرب‌زبان‌ها، محتوای پیام تو را نمی‌فهمیم؛ پس چگونه همانند آن را بیاوریم؟ پس تحدی به قرآن نیز اقتضا می‌کند که این پیام به زبان مخاطبان اولیه‌اش باشد تا آن را درک کنند و بتوانند در باب درستی یا نادرستی مدعای پیامبر، خود را بیازمایند و حقیقت برایشان روشن شود.

علاوه بر آیه ۴ سوره ابراهیم از آیات دیگری نیز می‌توان به دست آورد که عربی بودن قرآن در جهت قابل فهم بودنش برای مخاطبان اولیه بوده است. آیه دوم سوره یوسف (۱) و آیه سوم زخرف (۲) که هدف از نزول قرآن به زبان عربی را تعقل در این کتاب از سوی مخاطبان می‌دانند (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) اشاره به این حقیقت دارند، (۳) و نیز آیه ۹۷ سوره مریم (۴) که مقصود از آسان ساختن قرآن بر زبان پیامبر را بیم دادن قومی لجوج - که کنایه از عرب معاصر پیامبر است - می‌داند، ناظر به همین امر است؛ زیرا نخستین شرط مؤثر واقع شدن انذار، برای این مخاطبان، قابل فهم بودن پیام قرآن برای آنان است؛ (۵) با این همه، برخی از آیات ناظر به عربی بودن قرآن، به نکات یا حکمت‌های دیگری در خصوص نزول قرآن به زبان عربی اشاره دارد که به اختصار از آنها یاد می‌شود:

الف) پیشگیری از بهانه‌جویی مخالفان

در آیه ۴۴ فصلت آمده است: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ «و اگر آن (کتاب) را خواندنی اعجمی قرار می‌دادیم، می‌گفتند: چرا آیاتش تبیین نشده است؟ آیا مردمی اعجمی و قرآنی عربی (با یکدیگر

۱. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

۲. إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

۳. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ به دو حیثیت اشاره دارد: ابتدا متوجه عرب‌هاست و می‌گوید قرآن را عربی قرار دادیم تا برای عرب قابل فهم باشد. دیگر اینکه به اصل فهم انسانی اشاره دارد؛ یعنی قرآن شدن و مقروء شدنش برای این است که قابل فهم برای انسان باشد؛ چون انسان فهمش از طریق الفاظ و مفاهیم ذهنی انجام می‌گیرد.

۴. فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا.

۵. علامه طباطبایی (رحمه الله) آیه سوم از سوره فصلت را نیز که می‌فرماید: «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، ناظر به همین وجه می‌داند، گرچه وجه دیگری را نیز مطرح ساخته است. وی در ذیل آن آیه می‌نویسد: مفعول واژه «يعلمون» یا محذوف است و قبل از حذف چنین بوده است: «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ معانیه لكونهم عارفين باللسان الذي نزل به وهم العرب؛ برای مردمی که معانی آن را می‌دانند؛ چون

تناسب دارند؟! بگو آن (قرآن) برای کسانی که ایمان آورده‌اند، رهنمود و بهبودی‌بخش است و کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن بر آنان (مایه) کور باطنی است. آنان از مکانی دور ندا می‌شوند» (۱)

در این آیه شریفه، راز نزول قرآن به زبان عربی و اعجمی بودن آن، این نکته دانسته شده که ابهام و نامفهوم بودن آیات، بهانه‌ای برای مخالفان نشود و به منظور تسلیم نشدن در برابر آن، تناسب نداشتن کتاب با مخاطبان را نشان عدم حقانیت این کتاب معرفی نکنند. در ذیل آیه آمده است که مخالفان قرآن اکنون که این کتاب با زبان خودشان و در قالبی قابل فهم برایشان نازل شده، باز هم نمی‌پذیرند؛ زیرا در گوش‌هایشان نوعی سنگینی است؛ ولی اگر به زبان عربی نمی‌بود، بهانه‌ای داشتند، و نزول قرآن به عربی، این بهانه را از دست ایشان گرفته است.

ب) زمینه‌سازی برای پذیرش عرب

آیات ۱۹۸ و ۱۹۹ شعراء (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ) اشاره به این نکته دارد که ملت عرب، یا دست‌کم اعراب معاصر نزول قرآن، به دلیل تعصب بر عربیت خود سخن و پیام خدا را از سوی فردی غیر عرب پذیرا نبوده‌اند و اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می‌شد، پیامبری وی و سخنش را نمی‌پذیرفتند. آیه شریفه ۹۷ مریم نیز که از آسان ساختن قرآن به زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به منظور بشارت دادن به پرهیزکاران و بیم دادن قومی سرسخت سخن می‌گوید، می‌تواند به همین مطلب اشاره داشته باشد.

ج) رد اتهام مخالفان

حکمت دیگر نزول قرآن به زبان عربی باطل کردن شبهه مخالفانی است که می‌گفتند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرآن را از انسان دیگری فراگرفته و این کتاب، وحیانی و آسمانی نیست. به این بیان که زبان کسی که قرآن را به او منتسب می‌دانند، اعجمی است؛ در صورتی که زبان قرآن، عربی روشن است و بنابراین، امکان صدور این کتاب از فردی اعجمی منتفی است. این مطلب در آیه ۱۰۳ نحل آمده است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ».

نتیجه نهایی این بررسی آن است که نزول قرآن به زبان عربی یک جریان طبیعی است که با توجه به تحدی قرآن، ضرورت آن دوچندان می‌شود و نزول قرآن به زبان غیر عربی یا بر فردی غیر عرب، زمینه ابهام، بهانه‌جویی و عدم پذیرش آن را فراهم می‌ساخت.

۱. در مورد این آیه، آرای مختلفی مطرح است که مناسب‌ترین وجه، همان بیان مذکور در متن است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، ر.ک: شهاب‌الدین محمود آلوسی، روح المعانی، ج ۱۳، ص ۱۹۹.

خلاصه

۱. آیات بیانگر نزول قرآن، از جهت دلالت بر نازل کننده آن متفاوت اند. برخی از آنها در این جهت ساکت اند، برخی نازل کننده را خداوند و برخی فرشتگان، به ویژه جبریل معرفی می کنند؛ چنان که دریافت کننده قرآن در برخی آیات مسکوت مانده و در برخی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در برخی مردم دانسته شده است.
۲. نازل کننده بودن خداوند در طول نازل کننده بودن فرشتگان و فوق آنهاست؛ چنان که مُنَزَّل علیه بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در طول و فوق منزل علیه بودن مردم است که محتوای وحی در قالب الفاظ قابل فهم آنان به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آنان تلاوت می شود.
۳. آنچه را پیامبر دریافت می کند، یک حقیقت بیش نیست که با علم حضوری دریافت می شود و مقصود از دیدن یا شنیدن وحی، دریافت آن با گوش دل و دیده جان (نه گوش و چشم جسمانی و ظاهری) است.
۴. الفاظ و عبارات قرآن همه از سوی خداست و آیات فراوانی بر آن دلالت دارد؛ مانند آیات تحدی، آیاتی که قرائت و تلاوت و ترتیل قرآن به خداوند نسبت داده و آیاتی که بیانگر اوصافی از قرآن مانند کلام الله و کلمات الله است.
۵. مقصود از واژه عربی که درباره قرآن و دریافت کننده آن به کار رفته، کلام یا انسان عربی است؛ اما این بدان معنا نیست که هیچ واژه دخیلی در قرآن وجود ندارد. وجود واژگان دخیل نیز منافاتی با عربی بودن ندارد. عربی بودن با توجه به مخاطبان اوّلی قرآن، امری طبیعی است؛ افزون بر آن دعوت به همانندآوری قرآن جز با زبان عربی (زبان مخاطبان اوّلی) میسر نمی شد.
۶. قطع بهانه مخالفان، زمینه سازی برای پذیرفتن عرب ها و نفی شبهه مخالفان در اعجاز قرآن، از جمله حکمت های نزول قرآن به زبان عربی است.

پرسش ها

۱. آیا الفاظ و عبارات قرآن نیز از سوی خدای متعال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است؟ با بررسی دیدگاه های دیگر مسئله را توضیح دهید.
۲. راز نزول قرآن به زبان عربی چیست؟
۳. تحدی به قرآن چه ملازمه ای با عربی بودن زبان قرآن دارد؟
۴. مراد از واژگان دخیل در قرآن چیست و چگونه با عربی بودن قرآن سازگار است؟
۵. مقصود از عربی بودن قرآن چیست؟ و آیا در همه آیات به یک معنا است؟

۶. چگونگی دریافت قرآن توسط پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با استناد به آیات قرآن توضیح دهید.

۷. نازل کننده قرآن کیست؟ آیات بیانگر نازل کننده قرآن در این باره چه می گویند؟

برای مطالعه بیشتر

برای آگاهی بیشتر در زمینه نزول قرآن، ر.ک:

۱. معرفت، محمدهادی، **التمهید**، ج ۱، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، مبحث وحی و نزول.
 ۲. جوادآملی، عبدالله، **تفسیر موضوعی جلد ۱: قرآن در قرآن**، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ شمسی، ص ۸۴-۲۷.
 ۳. رامیار، محمود، **تاریخ قرآن**، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۲۰۱-۱۸۱.
 ۴. مرکز الثقافه والمعارف الاسلامیه؛ **علوم القرآن عند المفسرین**، ج ۱، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۴۶-۲۱۹.
 ۵. سیوطی، عبدالرحمن، **الاتقان فی علوم القرآن**، قم: منشورات شریف رضی، بیدار عزیزی، نوع ۱۶، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۶۴.
 ۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، **المیزان**، ج ۲، انتشارات اسلامی، [بیتا]، ص ۲۳-۱۵.
 ۷. احمدیان، عبدالله، **قرآن شناسی**، چاپ دوم، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۲، فصل اول: کیفیت و کمیت نزول، ص ۲۵ - ۵۸.
- برای الهی بودن الفاظ قرآن، ر.ک:
۱. حسینی، سیدموسی، «وحياني بودن الفاظ قرآن»، **مجله پژوهش های قرآنی**، شماره ۲۱ - ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۷۹.
 ۲. کلانتری، ابراهیم، **قرآن و چگونگی پاسخگویی به نیازهای زمان**، ص ۷۹ - ۹۳؛ همو، «وحياني بودن الفاظ قرآن»، **بینات**، شماره ۳۵.